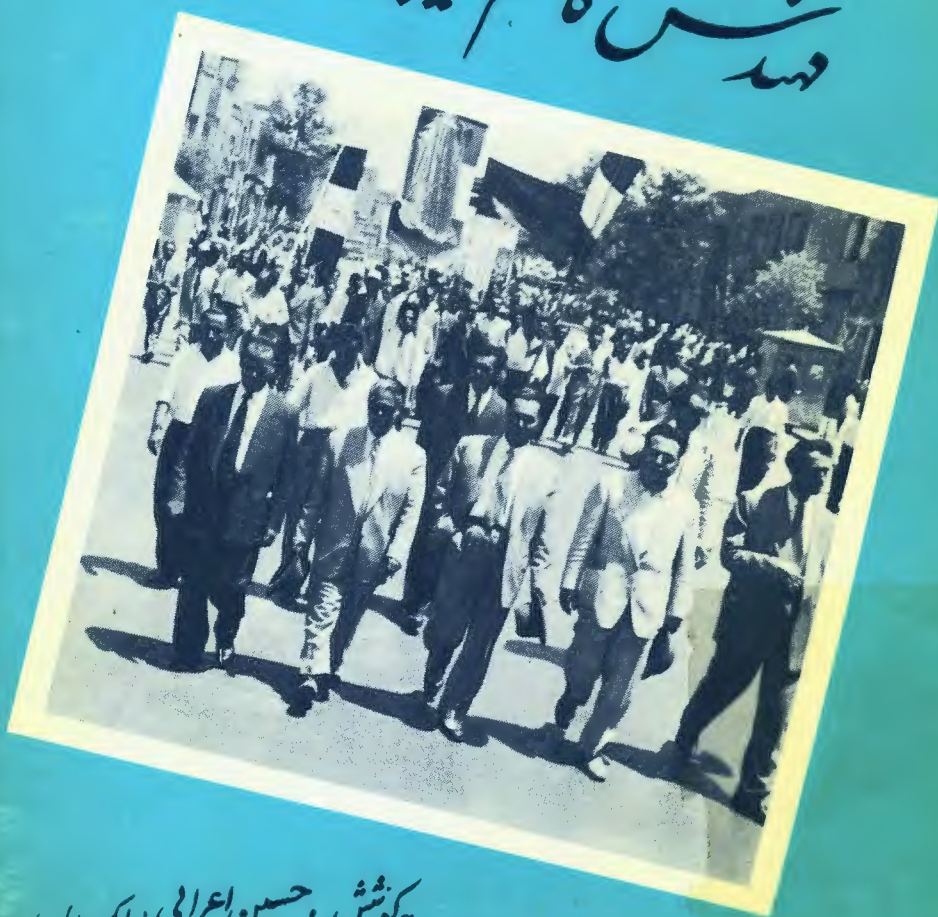


چو رفت خریس بر بستم از این خاک  
صد گویند با ما آشنا بود  
ولیکن کس ز انبیت این مسافر  
چگونگی و ناکه گفت و از کجا بود.

# یادنامه مهندس کاظم حسینی



به کوشش: حسین اعرابی (بابک)



قیمت ۸۵ تومان

یادنامہ  
ہندس کاظم حسینی

پیشکش  
کتاب خانہ  
اسکین شد

اسکین شد

۱۳۶۲

بہکوش : حسین اعرابی (بابک)

نام کتاب: یادنامہ مهندس حسیبی

بہ کوشش: حسین اعرابی (بابک)

ناشر: مؤلف

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

چاپ اول: ۱۳۷۰

حروف چینی: صمدی

چاپ: آذر

کتابخانه شخصی  
تاج محمد علی  
تاسیس ۱۳۷۲





## فهرست مطالب:

|     |                                                    |
|-----|----------------------------------------------------|
| ۳   | یاد یادها .....                                    |
| ۷   | او معلم بزرگ اخلاق و فضیلت بود .....               |
| ۱۲  | مهندس حسینی و جبهه ملی دوم .....                   |
| ۱۵  | نامه مهندس حسینی به دکتر مصدق .....                |
| ۲۶  | نامه مهندس حسینی به آیت الله کاشانی .....          |
|     | او همیشه در تاریخ ایران باقی خواهد بود .....       |
| ۳۴  | از: مهندس احمد زیرک زاده .....                     |
| ۴۳  | برای یادواره حسینی. از: مهندس علیقلی بیانی .....   |
| ۵۲  | مهندس حسینی و انقلابیون شهید از: عباس محمودی ..... |
| ۵۶  | اندیشمند مبارز نفت از: ابوالفضل قاسمی .....        |
| ۱۰۷ | هدیه دکتر مصدق به مهندس حسینی .....                |
| ۱۰۹ | هدیه مفتی اعظم فلسطین به مهندس حسینی .....         |
| ۱۱۱ | مهندس حسینی از خودش می گوید .....                  |
| ۱۱۳ | کودکی و نوجوانی .....                              |
| ۱۱۵ | ورود به عالم سیاست و ماجرای نفت .....              |
| ۱۱۸ | ماجرای سوء قصد به مهندس حسینی .....                |
| ۱۲۱ | پشت پرده وقایع سی ام تیر .....                     |

|     |                                    |
|-----|------------------------------------|
| ۱۲۴ | ..... آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق |
| ۱۲۷ | ..... مهندس حسینی در مخفیگاه       |
| ۱۳۲ | ..... مهندس حسینی در زندان شاه     |
|     | انعکاس مرگ مهندس حسینی در          |
| ۱۳۵ | ..... رسانه‌های گروهی              |
| ۱۴۳ | ..... تصاویر سخن می‌گویند          |

## بنام پروردگار بی همتا

### یاد یادها

این گرد شتابنده که بر دامن صحراست  
گوید چه نشستی که سواران همه رفتند  
هر بزرگی که از دست می رود، ذهن ما به گذشته های دور و  
نزدیک سفر می کند و از میان خاطرات و یادها و اوراقی که تاریخش  
می خوانند، یاد یاران رفته را جستجو می کند. انگار همین دیروز  
بود که در غروب روز ۲۸ مرداد ۳۲ خانه مصدق و پیروزی های ملت  
در آتش می سوخت و او یاش و فواحش خانه ها و مغازه های مصدقی ها  
را غارت می کردند، و با رقص و پایکوبی بر روی پیکرهای بخون  
غلطیده شیر دلانی چون سرگرد سید محمود سخائی، ایوب قاسمی و  
جبارزاده پایان دوران حکومت مصدق را جشن می گرفتند. از آن  
غروب شوم ۳۸ سال می گذرد و در این سالها بسیاری از آنهایی که  
آن غروب غم انگیز را بچشم دیدند از میان ما رفتند. دکتر حسین  
فاطمی قافله سالار عاشقان وطن، دلیرانه به شفق سرخ لبخند

زد و بعد آیت الله جلالی موسوی، آیت الله سید ضیاء الدین حاج سید جوادی، سید محمود نریمان، حاج حسن شمشیری (که نمونه بارز از مردم، با مردم و برای مردم بود) و سالی چند بعد سردار پیر نهضت ملی دکتر محمد مصدق یاران همراه را ترک کردند و اندکی بعد جهان پهلوان تختی به افسانه‌ها پیوست. و پس از او باقر کاظمی و کشاورز صدر و در سالهای نه چندان دور دکتر سید علی شایگان، ابراهیم کریم آبادی، الهیار صالح و آیت الله مجاهد حاج سید رضا زنجانی (که چون کوهی سرفراز استوار و مقاوم بود) نزد معبودی که به او عشق می‌ورزیدند شتافتند و در ماههای اخیر دکتر اسدالله مبشری و بعد مهندس کاظم حسینی از میان ما رفتند. مردانی که نامشان افتخاری برای فضیلت و شرافت بود. روحشان شاد که بزرگ مردمی بودند ستودنی و ستایش آنها، تجلیل از انسانیت انسانهاست و نیکی نیکان، که بآن سخت نیازمندیم. بکوشیم با تجلیل از آنها نیکمردانی تازه بسازیم و قدر آنهایی را که هستند بدانیم. قدر دکتر صدیقی‌ها، علی اردلان‌ها و ابوالفضل قاسمی‌ها و ... دیگر بزرگانی را که چراغ راه ما هستند و نگذاریم حجاب معاشرت و نزدیکی مانع درک ارزش و اهمیت آنها و آنچه که کرده‌اند شود.

\*\*\*

آرزوی راقم این سطور آن بود که کتاب خاطرات مهندس حسینی را در حیاتش و پس از آنکه آنرا خواند و تأیید کرد منتشر

یادنامه مهندس حسینی / ۵

نماید. خواستم چنین بشود، نشد. دریغا که اکنون یادنامه او را در دست دارید. این کتاب شما را با گوشه‌هائی از زندگی مردی آشنا می‌سازد که مغز متفکر ملی شدن صنعت نفت و از فعالترین کسانی بود که ناسیونالیسم را بعنوان یک مرام و مسلک سیاسی در ایران مطرح ساختند. علاوه بر این صداقت و صحت عمل و پاکی و پاکدامنی او شهره آفاق بود و ایمان سترگش خلل ناپذیر. خدایش بیامرزد که بزرگ مردی بود فرزانه و بقول رهبر و پیشوا و کمال مطلوبش، دکتر مصدق: او مرد خدا بود.

حسین اعرابی (بابک)





## او معلم بزرگ اخلاق و فضیلت بود

### اولین دیدار

اواسط پائیز سال ۱۳۴۰ بود و جو سیاسی حاکم بر کشور زمینه‌ای برای فعالیت احزاب و گروه‌ها فراهم کرده بود. جبهه ملی دوم پس از ۸ سال سکوت و سرکوب توسط گروهی از یاران دکتر محمد مصدق رهبر ضد استعمار ملت ایران تجدید حیات یافته بود. میتینگ عظیم یکصد هزار نفری در میدان جلالیه که برای تهران یک میلیون و هشتصد هزار نفری و در شرایط اختناق آمیز آنروز قدرت نمایی قابل توجهی بشمار می‌رفت، جبهه ملی را در سطح جهانی بطور جدی مطرح ساخته بود و در آنروزها مهندس کاظم حسینی بعنوان یکی از برجسته‌ترین رهبران ملی همه جا مطرح و نقش حساس و تعیین کننده او در ایجاد وحدت بین گروه‌های تشکیل دهنده جبهه ملی زیانزد خاص و عام بود. در آن روزها جبهه ملی دارای سازمانهای مختلف و متعددی مانند دانشجویان، بازاریان، جوانان (شامل دانش آموزان دبیرستانها) اصناف، محلات، کارگران و غیره بود و سازمان جوانان جبهه ملی که گروهی از دانشجویان فعال

دانشگاهها (از جمله دکتر مسعود حجازی، احمد سلامتیان، هاشم صباغیان، مهرداد ارفع زاده و دیگران) آنرا اداره می کردند، پس از سازمان دانشجویان دانشگاهها و کمیته بازار سومین سازمان نیرومند جبهه ملی بشمار می رفت و در بسیاری از دبیرستانهای بزرگ آنروز مخصوصاً مدارس قدیمی مثل دارالفنون، مروی، شرف و غیره دارای حوزه های متعدد و هواداران قابل توجهی بود. سازمان جوانان برای آشنائی اعضاء با یکدیگر و همبستگی بیشتر آنها روزهای جمعه برنامه پیک نیک و گردش دستجمعی ترتیب می داد و تعدادی از افراد را که در هر نوبت حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر می شدند در یکی از باغات اطراف شهر جمع می کرد و ضمن برنامه های تفریحی و مسابقات سرگرم کننده پس از صرف ناهار اشتراکی، جلسه بحث و گفتگو با حضور یکی از اعضاء شورای مرکزی تشکیل می گردید. در این جلسات بحث و گفتگو ابتدا درباره اهداف جبهه ملی و خط مشی مبارزاتی آن صحبت می شد و سپس ضمن پاسخ به سؤالات حاضران آنها تشویق به فعالیت بیشتر و مؤثرتر می شدند.

در آن روز اواسط پائیز در یکی از باغات در که برنامه پیک نیک برگزار شده بود. در ساعات اولیه بعد از ظهر اطلاع دادند که مهندس حسینی در جلسه بحث و گفتگو شرکت خواهد کرد. ساعت ۴ بعد از ظهر مهندس کاظم حسینی با چهره نورانی و موهائی که تازه شروع به سفید شدن کرده بود و چشمان نافذ و روشنی که در مردم شرق کمتر می توان یافت به همراه دختر کوچکش که مانند نو عروسان لباس سراپا سفید پوشیده بود از در باغ وارد شدند. ابراز

احساسات حاضرین استقبالی شایسته از مردی بود که نیک نامی، وفای عهد و استواری در اعتقاد برجسته ترین صفت او بشمار می رفت. وقتی جلسه تشکیل شد ابتدا دختر مهندس حسینی با چهره معصوم و صدای کود کانه خود شعری را که برای «جمیله بوپاشا» دختر مبارز الجزایری سروده شده بود خواند: بنام نامی مردم، بنام آرزوهای طلائی رنگ و نورانی... که حاضرین را سخت تحت تأثیر قرار داد و سپس مهندس حسینی که بعنوان نماینده شورای مرکزی در آن اجتماع حضور یافته بود، شروع به صحبت کرد. همه ما انتظار داشتیم همان صحبت های همیشگی به گونه ای دیگر و با الفاظی متفاوت تکرار شود. اما در کمال تعجب از زبان یک رجل سیاسی که اکنون شخصیت و محبوبیتش در سطح جهانی مطرح بود می شنیدیم که بجای تشویق ما به فعالیت بیشتر و تلاش افزونتر برای گسترش جبهه ملی و نفوذ آن، ما جوانان پرشور و علاقمند آروز را به پای بندی به اخلاق، احترام به پدر و مادر و معلم، درس خواندن و تلف نکردن بیهوده ایام جوانی تشویق و ترغیب می کند. او در سخنانش ما را چون فرزندان خود به پاکی و نظافت و رعایت ادب و احترام نسبت به بزرگترها و نسبت به یکدیگر سفارش می کرد و تأکید می نمود: اکنون که شما عضو جبهه ملی هستید باید در درس اخلاق و رفتار هم نمونه و سرمشق باشید زیرا داشتن این خصوصیات خود بزرگترین تبلیغ برای جبهه ملی خواهد بود. مهندس حسینی همچنین یادآوری کرد که محلهائی را که برای پیک نیک در اختیار جبهه ملی گذاشته می شود پس از پایان روز باید بمراتب مرتب تر و

تمیزتر از قبل تحویل صاحب آن شود. این نصایح پدران و دلسوزانه از کسی که سخت مورد علاقه و احترام همه بچه‌ها بود باعث می‌شد که آنها در درس و تحصیل و در رعایت اصول اخلاقی کوشا تر باشند همچنانکه بعدها همان افراد اکثراً منشأ خدمات علمی و تخصصی بزرگی در کشور گردیدند.

در آن روز فراموش نشدنی، از مهندس حسینی چیزهایی آموختیم که در تمام طول زندگی با ما ماند بطور مثال وقتی او جوایز بچه‌ها را که کتابهای ارزان قیمتی بود بآنها م‌داد در پشت هر یک جمله‌ای متناسب و آموزنده، که گاه از همه متن کتاب مفیدتر و آموزنده‌تر بود می‌نوشت و امضاء می‌کرد. مثلاً در پشت جلد کتاب ریاضی اهدائی به یکی از بچه‌ها نوشت: ریاضیات باید وسیله پرورش افکار برای خدمت به ایران عزیز باشد و در پشت کتابهایی که برای چند نفر دیگر از بچه‌ها که تازه از زندان رژیم شاه آزاد شده بودند تهیه شده بود نوشت:

زندان وسیله‌ایست برای آزمودن مردان شایسته.

ساده زیستن فروتنی و تواضع

از مشخصه‌های بارز و خصائل ستودنی مهندس حسینی تواضع و فروتنی و ساده زیستن او بود. او چه در دورانی که بعنوان قهرمان ملی در نهضت ملی شدن صنعت نفت بارای مردم به مجلس شورای ملی راه یافت و چه در زمانی که بعنوان نزدیکترین یار و مدد کار دکتر محمد مصدق برای احقاق حقوق ملت ایران تلاش می‌کرد و یا در

ایامی که بعنوان استاد اخراجی دانشگاه به زندگی مخفی روی آورده بود و یا در زندان بسر می برد همواره با توکلی عمیق و اعتقادی قلبی راه پرافتخار زندگی خود را ادامه می داد، نه شکوه و جلال او را می فریفت و نه سختی و دشواری او را از پای درمی آورد، همیشه بزندگی یکسان می نگریست و یکسان عمل می کرد. مهندس حسینی علیرغم مقام والای معنوی و موقعیت اجتماعی کم نظیر کاملاً بدور از توقعات معمولی از مردم و از جامعه بود. تلاش می کرد حتی المقدور برای کسی مزاحمتی فراهم نسازد و در این راه آنقدر مقید بود که چندین بار که افتخار همراهی او را در بازگشت از بعضی مراسم معمولی داشتم، علیرغم اصرار من در خیابان اصلی که فاصله نسبتاً زیادی با خانه قدیمی اش در قلهک داشت از اتومبیل پیاده شد، تا من مجبور نشوم که مسیرم را بخاطر رساندن او تغییر دهم.

فروتنی و تواضع او بحدی بود که بسیاری از نکات برجسته زندگی او از چشم تیزبین مورخین که تاریخ پنجاه ساله اخیر ایران را تدوین کرده اند دور مانده است. و حجب و حیای ذاتی، بسیاری از ویژه گی های او را از دیده ها پنهان می ساخت. با این حال مردم حق شناس ایران این مرد بزرگ را که به وطنش عشق می ورزید خیلی خوب می شناختند و در تجلیل از او چنان کردند که شایسته او بود. مرحوم آیت الله حاج سید رضا زنجانی از جمله کسانی بود که همواره فضایل اخلاقی و مراتب تقوا و دیانت مهندس حسینی را می ستود و از او در صداقت و درستی و دوری او تظاهر و ریا و خودنمایی بعنوان ضرب المثل زنده و مجسم نام می برد. و براستی نیز

مهندس کاظم حسینی این چنین بود و حق است که در رثای او بگوئیم:

واحسرتا زمرگ حبیبی که روزگار  
چو او گلی نداشت اگر صد بهار داشت

\*\*\*

#### مهندس حسینی و جبهه ملی دوم

در سال ۱۳۳۹ رژیم پهلوی برای اینکه ژست دموکراسی و لیبرالیستی بخود بگیرد اعلام کرده که انتخابات آزاد خواهد بود و به طرح شعارهای دهان پر کنی که صرفاً جنبه تبلیغاتی داشت در این زمینه پرداخت. این ماجرا فرصتی مناسب برای گروههای سیاسی بوجود آورد که به فعالیت علنی روی آورند و در همین راستا گروهی از یاران دکتر محمد مصدق که در آن هنگام در احمدآباد بحال تبعید و شدیداً تحت نظر بسر می برد گرد هم آمدند و جبهه ملی دوم را تشکیل دادند.

در سال ۱۳۴۰ انحلال مجلس بیستم موفقیت بزرگی را برای جبهه ملی به بار آورد. میتینگ عظیم میدان جلالیه موقعیت جبهه ملی را در صحنه سیاسی کشور تثبیت کرد و با پیوستن گروههای عظیمی از دانشجویان و بازاریان به جبهه ملی این سازمان سیاسی بیک قدرت بلامنازع مبدل شد و رژیم که از این ناحیه بشدت احساس خطر می کرد در اول بهمن ماه ۱۳۴۰ با یورش خونین به دانشگاه سعی کرد مرکز قدرت جبهه ملی را هدف قرار دهد. این واقعه اگر چه منجر به تعطیل دانشگاه بعنوان بزرگترین مرکز قدرت جبهه ملی و

بازداشت و حبس سران آن گردید ولی این سازمان سیاسی را از پای در نیاورد. همچنانکه انقلاب با اصطلاح سفید شاه در سال ۱۳۴۱ و رفراندوم قلابی ششم بهمن نتوانست جبهه ملی را درهم بشکند و سرکوب قیام خونین پانزده خرداد ۴۲ نیز بعلت اینکه سران و فعالین جبهه ملی همگی در زندان بودند نتوانست ضربه کاری به جبهه ملی بزند و تشکیلات جبهه ملی کم و بیش دست نخورده باقی ماند. ولی اختلافات داخلی و تلاش گروهی از جوانان صادق و ساده دل و فداکار که تمام نیروی خود را در اختیار تحقق هدفهای جبهه ملی قرار داده بودند برای دردست گرفتن قدرت و رهبری جبهه ملی، بانضمام اختلافات داخلی و رقابت بعضی از اعضای شورای مرکزی که انتخابی نبودن شورا را (که بعلت شرایط خاص سالهای ۳۹ و ۴۰ و وقفه و رکود ۸ ساله بدرستی بصورت هیئت مؤسس افراد برگزیده و دعوت شده بودند) دست آویز مخالفت با اکثریت اعضای شورا قرار داده بودند و با استفاده از ارتباط محدود و انحصاری بعضی از بستگان دکتر مصدق با وی از طریق آنان جریانات را آنگونه که می خواستند به رهبر فقید جبهه ملی القاء می کردند باعث شد دکتر مصدق که حضور جوانان پرشور را در کادر رهبری جبهه ملی لازم می دانست شورای مرکزی را برای ایجاد تغییرات اساسی در نحوه رهبری جبهه ملی تحت فشار قرار دهد و در نتیجه شورا که شرایط را برای اجرای نظریات دکتر مصدق مناسب و انجام آنرا در آن شرایط به مصلحت نمی دید با استعفای دستجمعی داوطلبانه به دوران فعالیت جبهه ملی دوم پایان داد.

اگر چه بسیاری از نکات پشت پرده حوادث آن سال هنوز در پرده ابهام باقی مانده است اما همین واقعیت که معترضین پس از استعفاء اعضاء شورا علیرغم تلاش شدید نتوانستند تشکیلات جدیدی را جانشین شورای مستعفی ساخته و رهبری جبهه ملی را در دست بگیرند خود مؤید صحت نظر شورای مرکزی در آن زمان است. همچنانکه پاره‌ای از این افراد بعدها ماهیت قدرت طلب و مقام پرست خود را نشان دادند. در این مورد مهندس کاظم حسینی همواره بعنوان وزنه‌ای سنگین و محوری برای عمل کرده‌ای شورا و رهبری جبهه ملی مطرح بود و با سعه صدر، حسن نیت تام، دوری از تعصب و خودمحوری و مقبولیت عامی که داشت سعی در رفع اختلافات پیش آمده (که ساواک در تحریک و تشدید آن نقش مهمی داشت) می‌کرد. نامه مهندس حسینی به دکتر مصدق که بدنبال تعیین ضرب‌الاجل برای ایجاد تغییرات در رهبری جبهه ملی در تاریخ ۱۳۴۳/۲/۱۲ نوشته شده، سندی بسیار پرارزش و تاریخی بشمار می‌رود که متن کامل آنرا در زیر می‌خوانید. این نامه بیش از هر چیز صلاحیت اخلاقی مهندس حسینی و دیگر سران جبهه ملی را نشان می‌دهد که علیرغم احترام عمیق و اعتقاد قلبی به دکتر محمد مصدق رهبر فقید نهضت ملی ایران در آنجائی که اجرای نظر و پیشنهادی را مطابق مصلحت نهضت نمی‌دیدند بدون ترس از طرد و تکفیر و اتهام و بدون هراس از اینکه محبوبیت و موقعیت اجتماعی خود را از دست بدهند و یا مورد غضب پیشوای محبوب خود قرار گیرند، شجاعانه در نظرات خود پافشاری کردند و مصدق نیز

همچنانکه در تمام طول زندگی خود ثابت کرده بود این اختلاف را وسیله طرد یاران خود قرار نداد و احترام و علاقه خود بآنها را تا پایان عمر حفظ و بر آن پدرانۀ پای فشرد. براستی که آن راهبر را چنین یارانی شایسته بود.

### نامه مهندس حسینی به دکتر مصدق

پدر گرامی و بزرگوار پس از عرض سلام و ارادت با وجود آنکه احساس بنده پس از \* ... هفت سال آنجناب از اینکه شرفیاب حضورتان شوم و از محضرتان پس از ۱۹ ماه اختفا و خلاصی از زندان مستفیض گردم این بود که نبایستی کتباً هم مصدع شوم ولی فعلاً که می بینم عده ای بلامانع و رادع کتباً حضورتان مصدع می شوند لازم دیدم در نتیجه گیری خود تجدید نظر کنم و مراتب ارادت و احترام دیرین خود را بدین وسیله تائید و تجدید نموده و ضمناً مطالبی را بصورتی که دریافته ام بعرضتان برسانم.

مقدمتاً بایستی عرض کنم که چون بنده از مؤسسه های سازمان جدید جبهه ملی نبوده ام در دفاع از اساس آن در خود تعصبی نمی یابم بخصوص که مدتها پس از تشکیل آن و همانطور که در عضویت بنده در جبهه ملی اول پیش آمد کرده بود، بنده را برای عضویت پیشنهاد و تصویب نموده بودند. با وجود همه اینها ناگزیرم عرض کنم که موسسین جبهه ملی فعلی کسانی بوده اند که بدون

تردید مردم آنها را وارث بحق نام جبهه ملی که سالها بود در اثر زندانی بودن آنجناب دچار تعطیل شده بود می شناختند و هم اکنون می شناسند زیرا همه از همکارانی بودند که جنابعالی آنان را شایسته و وطن دوست شناخته بودید. آقایان باقر کاظمی - الهیار صالح - دکتر کریم سنجابی - دکتر غلامحسین صدیقی - دکتر مهدی آذر - مهندس مهدی بازرگان - مهندس جهانگیر حق شناس - دکتر شمس الدین امیرعلائی - کشاورز صدر - اصغر پارسا و... از زمره آنها بودند و بهمین علت هم آنها بیشتر از هر کس تحت فشار و ناراحتیهای ساخته و پرداخته متصدیان امور پس از کودتای ۲۸ مرداد بوده اند. خود آنجناب بهتر از هر کس می دانید که موسسین اصلی جبهه ملی در مرحله اول همه صلاحیت و شایستگی آن افتخار را نداشته اند بلکه عده ای در میان آنها بودند که از همان روز اول صلاحیت آنها مورد تردید مردم علاقمند به سرنوشت کشور بود.

موسسین جدید همواره کوشا بوده اند که برای توسعه و تکمیل شورا که مغز متفکر جبهه را تشکیل می دهد کسانی را بعنوان اعضاء بپذیرند که علاوه بر صفا و صداقت و پاکدامنی فعالیتهای آنها در گذشته بصورتی بوده باشد که حداقل تا آنجا که از ظواهر امر مستفاد می شود مورد تایید و اعتماد آن جناب و همچنین مورد احترام و علاقه مردم بوده باشند. آقایان مهندس احمد زیرک زاده، نصرت الله امینی - داریوش فروهر - دکتر سعید فاطمی - غنی زاده - انگجی - عبدلی موسوی - مرحوم حاج سید جوادی - حسین رازی و... نمونه های آنها بوده اند. بعلاوه دقت شده بود که حتی الامکان

نمایندگان احزابی که در دوره زمامداری آنجناب صفا و صمیمیت آنها مورد تردید واقع نشده است در شورای جبهه ملی عضویت داشته باشند تا بدین وسیله جبهه در فعالیت خود از همفکری، همراهی و همکاری تمام احزاب موجود برخوردار بوده باشد. تنها پیشنهاد عضویت آقای خلیل ملکی بعلت نظر نامساعدی که حکمفرما بود و آن خود ناشی از رویه مشکوک و انشعاب سازی ایشان در اواخر زمامداری آنجناب سرچشمه می گرفت هرگز تحقق نیافت و علت اصلی آن رد شدن حتمی، آن بود که نه تنهادر دی دوا نمی کرد بلکه موجب افزایش نفاق و شقاق بیشتری هم می گردید.

البته پیشنهاد یا قبول نمایندگانی از حزب توده که کارشکنیها و دشمنیهای آن نسبت به هدفهای جنابعالی که مشتمل بر آمال ملت ایران اشکار بوده اگر هم قانونی بود، نمی توانست برای کسانی که خود را پیرو مکتب آنجناب می دانستند قابل قبول باشد و همه می دانند که این (رویه) عین آرزوهای آنجناب بوده و هست. اما آقای مهندس بازرگان که عضو مؤسس و عضو هیئت اجرایی اول جبهه ملی بودند در تجدید انتخابات بعلت غیبت عمدی و عدم ابراز داوطلبی اعم از مستقیم و غیرمستقیم انتخاب نشدند و بجای ایشان آقای دکتر مهدی آذر انتخاب گردید و این امر موجب گله مندی و اعتراض ایشان از شرکت در جلسات شورای جبهه ملی و عاقبت منجر به تشکیل حزب نهضت آزادی گردید که خود وسیله عدم رضایت و اعتراض عمومی شد. با وجود آنکه بنده دو روز قبل و دو روز پس از اطلاع از تشکیل نهضت آزادی از ایشان تقاضای شرکت در

جلسه‌های شورا را نمودم و مرحوم حسن شمشیری هم در آخرین هفته حیات شرافتمندانه خود در زمینه رویه ایشان (که بین مردم بصورت انشعاب تعبیر شده بود) صحبت کرده و از ایشان تقاضا کرده بود که با حضور در جلسات شورا وسیله تامین وحدت و جلوگیری از بروز اختلاف را که دستگاه و بخصوص سازمان امنیت از آن استفاده می‌نمود فراهم آورد. نتیجه حاصل نشد و هیچیک از این اقدامات مؤثر واقع نگردید.

اما اتفاقات بعدی:

اصولاً فکر تشکیل کنگره از آن رو پیدا شد و بالاخره تحمیل گردید که وارثین جبهه ملی منتخب نبوده و بصورت مؤسس عمل کرده بودند و در آن ایام بهر دلیل که باشد این وضع بیش از هر چیز مورد ایراد و اعتراض بود و آن را دموکراتیک نمی‌دانستند. بعلاوه بر اثر تبلیغات دامنه‌داری که شاید متأسفانه توسط عده‌ای از دستجات و احزاب چه در ایران و چه در خارج هم دامن زده می‌شد جریانی بوجود آمده بود که لازم شد جبهه ملی برای جواب بخواسته‌های مردم اظهار نظر وسیعتری نسبت به هدفهای ملت ایران بنماید و در این زمینه فشار دیگری از تمام دسته‌ها و سازمانها و بخصوص دانشگاهیان که فعالیت ارزنده‌ای داشتند به شورای وقت و هیئت اجرایی وارد می‌آمد تا جایی که بن‌بستی ایجاد شده بود. برای بیرون آمدن از این بن‌بستها شورا بالاخره پس از برنامه قبلی بر اساس خواسته‌ها تصمیم به تشکیل کنگره جبهه ملی ایران گرفت. چون آثاری از رخنه‌ها و کارشکنیها سازمان امنیت بحشم من خورد و

بیم آن می‌رفت که با امکانات وسیعی که آن دستگاه در اختیار دارد بتواند با وارد کردن ایادی خود در کنگره اصالت آن را از بین ببرد و یا دست کم وسایل تخریب و انفجار کنگره را از داخل فراهم آورد بهتر دانسته شد که تنها در هر کجا که سازمان مورد اطمینان بوده و انتخاب نماینده واقعی میسر است نمایندگان انتخابی به کنگره فرستاده شوند و آنجا که میسر تشخیص داده نمی‌شود و خطر ورود دشمنان و اخلال آنها در بین است نمایندگان از راه انتصاب و براساس درجه فعالیت مفید و روشن آنها و به تناسب اهمیت فعالیت آن سازمان و دسته تعیین گردند تا از تمام شهرستانها در حد امکان نمایندگان مطمئن و علاقمند گسیل گردند. البته شورای وقت جبهه ملی نیز طبق آئین‌نامه تشکیل کنگره عضو کنگره شناخته شدند تا دایره امکان اخلال امور محدودتر گردد. البته علاوه بر نمایندگان تمام طبقات و نمایندگان شهرستانها و سازمان جبهه ملی و بخصوص کارگران - کارمندان - ورزشکاران - بازاریان و دانشگاهیان و احزاب که به نسبت تعداد و اعضاهاشان نماینده فرستادند چهار نفر نماینده نیز از نهضت آزادی، با وجود ناهمواریهایی که از جانب آنها تحمل شده بود، بقصد حفظ و تقویت یگانگی و وحدت برای شرکت در کنگره دعوت شدند که پس از جریاناتی بالاخره در کنگره شرکت نمودند.

کنگره عملاً با پیام آنجناب که به تقاضای هیئت اجرایی وقت مرقوم فرموده بودید افتتاح شد و مورد توجه قرار گرفت و جوابی هم از طرف کنگره عرض شد که متأسفانه گویا بدست آنجناب نرسیده است.

اما فکر انحلال احزاب و تشکیل جبهه بصورت یک سازمان سیاسی و حزبی واحد که توسط معدودی طرفداری می شد مدتها قبل از تشکیل کنگره با شکست کامل مواجه شده بود و خود این جانب از مخالفین جدی آن بودم زیرا چنین می نمود که با این پیش آمد دستگاه با، بیداری بسیار مراقب است پس از انحلال احزاب موجود (که با وجود مشکلات و تحمل مصائب بسیار سرپا مانده و عنوان و افتخاراتی نیز کسب کرده بودند) بدست خود جبهه و تامین این آرزوی دیرین موفق خواهد شد با استفاده از عدم هماهنگی و اختلاف افراد و افکار در سازمانهای جبهه آن را نیز با بن بست مواجه نموده و در اثر عدم موفقیت دچار پریشانی و انحلال نماید و با این ترتیب فعالیتهای ملی را لااقل برای مدت زیادی بکلی از میان برداشته و صداهای مخالف را خفه نماید و میدان برای فعالیت های احزاب دولتی خلق الساعه مهیاتر گردد. بهمین دلایل بود که در پیام مدبرانه و بموقع آنجناب در کنگره کاملاً هم آهنگ آرزوهای همه جلوه گر شد و مایه امیدواری همه بمراقبت و سرپرستی آنجناب نسبت بامور جبهه گردید. در تمام مدت تشکیل کنگره دستگاه از هیچ فعالیتی برای درهم پاشیدن و بشمر نرسیدن کنگره از قبیل بهانه حضور چند زن بعنوان نماینده و پرونده سازی بر علیه جبهه بوسیله نطقهای آتشین و تحریکات توسط دستجاتی که متأسفانه بعداً چندین نفر از نمایندگان وابسته بیکمی از آنها (بقول دکتر سنجابی) در رفراندوم اخیر رل نمایندگی پیدا کردند و پاره ای باتهام سوءاستفاده مورد تعقیب واقع شدند و امروز نیز نمایندگان همان دسته هستند که

بزرگترین ناراحتیها و کارشکنیها را در کارهای جبهه ملی ایجاد و به اعتراض شورای جبهه ملی را ترک نموده و با همکاری معدودی که حتی از بستگان آن جناب نیز جزو آنها هستند موجبات تکدر خاطر و عدم رضایت جنابعالی را فراهم نمودند.

متأسفانه سازمانهای وابسته به جبهه ملی خارج ایران نیز که از پرشورترین و پاکترین جوانان که هنوز آلودگیهای سیاسی پیدا نکرده‌اند تشکیل شده است از نفوذ دو قطب توده‌ای و سازمان امنیتی در امان نمانده است. اگرچه فعالیت توده‌ایها قدیمی تر بوده است ولی شواهد متعدد در دست است که جوانان بیدار دل بعلت شناسائی توفیق حاصل کرده‌اند که اثر شوم رخنه توده‌ایها را تا حدودی از فعالیت بی‌آلایش خود دور نمایند ولی نفوذ ایادی سازمان امنیت در میان آنها اولاً بعلت شناخته نشدن افراد و در ثانی بعلت اینکه تمامی آنها می‌توانند باتکاء مأموریت دام‌گستری که دارند خود را پرشورترین و بی‌مهاباترین افراد جا بزنند و فعالیت مزورانه و مزدورانه بسیار کنند و به این ترتیب پست‌های حساس چنین تشکیلاتی را بعضاً اشغال کنند و اگر موفق به نفوذ هم نشدند با استفاده از راهنمایی‌ها و تسهیلاتی که سازمان امنیت در اختیار آنها می‌گذارد آسانتر می‌توانند خود را در قالب علاقمند به جبهه ملی و آنجناب جا بزنند و تشکیلات قلابی در خارج و در مقابل تشکیلات اصیل درست کنند و با آنجناب ارتباط برقرار نمایند و زهری که موجب نابسامانیهای فعلی است تزریق نمایند. این خطر بسیار جدی است زیرا آن سازمان‌ها قادرند سازمانهای پاک جوانان پرشور و

با صفا را عقب زده و بین جبهه ملی و آنجناب که همه رهبریتان را بجان و دل خریدارند حایل شوند و جریانات را آنچنان بنظر جنابعالی برسانند که نتیجه آن دلسردی بسیار از افرادی باشد که همه چیز خود را برای خدمت بهمنوعان خود می خواهند. بالاتر بگویم بنظر اینجناب، الغاء شبهه های آنان باعث شده است که تیر خلاص حیات جبهه ملی (که بنیان گذاران ثانوی آن از خیراندیش ترین مردمان تشکیل شده است) بعناوینی که با واقعیت موجود بنظر بنده موافق نیست، بدست رهبر ارجمند و مورد احترام آن شلیک شود.

همه می دانند که بنده نه داعیه سیاسی دارم و نه بنظر خود توانائی اشغال پست های حساس اجرایی جبهه ملی را (چه از نظر طرز تفکر و امکانات روحی و چه از نظر گرفتاریهای زندگی روزمره) و اگر دو سه هفته پیش، این عنوان را بطور موقت قبول کرده ام فقط برای این منظور بوده تا خلاء خطرناکی که در مشکلترین ساعات ایجاد شده بود موقتاً پر کرده باشم و با روح امیدوار و متوکل که دارم با کمک دوستان سعی کنیم که از متلاشی شدن جبهه ملی که تنها روزنه امید مردم ایران در وضع حاضر است و با طوفان سهمگین تحریکات دستگاه و اخیراً با قهر و غضب آنجناب نیز بعلت الغاء شبهه ها مواجه شده است تا حدود امکان جلوگیری شود.

اما نسبت به تغییر اساسنامه جبهه ملی که با ضرب الاجل ۵ روز دستور آن را صادر فرموده اید و نامه آن در ساعت ۲۰ روز پنجشنبه دهم اریهشت به عنوان جناب آقای الهیار صالح است بایستی عرض

کرده باشم که بعلت لزوم احترام بمقرراتی که ناچار بایستی پای بند آن بوده باشیم (و این عمل جز پیروی از رویه آنجناب نیست) میسر نخواهد بود بنابراین ظاهراً تیر خلاص هم اکنون از ترکش بدر رفته است و از تحمل تاثیر جانگزای آن گریزی نیست ولی بعلت آنکه بنده از قبول پیش آمدی که جلوگیری از آن با کوشش ممکن مقدور نشده است ابا ندارم ضرورتاً مبادرت به این جسارت نمودم تا ناگفته ای حتی الامکان نمانده باشد.

برای آنکه جنبه توضیح جریانات و طرف منفی مشکل را فقط بعرض نرسانده باشم راههای مثبتی که بنظر بنده می رسد و ممکن ست مثمرتر باشد پیشنهاد می کنم و امیدوارم در صورتیکه با توجه به جوانب امر یکی از آنها که صلاح بدانند قبول فرمایند راهی برای جلوگیری از نتیجه ظاهراً نامطلوبی که فراهم آمده است باقی مانده باشد.

۱- نظر به احترام و اهمیتی که برای نظریات آنجناب عموماً قائلند و در صورتیکه تنها راه ادامه حیات جبهه ملی تجدید نظر در اساسنامه است. خواهشمند است مواد تصحیح مورد نظر آن در قالب مواد اصلاح شده وسیله هر کس که مورد نظر باشد بطور رسمی و یا غیر رسمی ارسال فرمایند. تا جلسه ای تشکیل شود و بهر صورتی که توصیه میفرمایند آن مواد مطرح گردد. البته عیب چنین عملی لااقل از نظر تخطئه دشمنانی که در کمین هستند بر آنجناب پوشیده نیست.

۲- راه دیگر آن است که چون شورا حق دارد عده اعضاء را تا

۵۰ نفر تکمیل نماید، از هر حزب خواسته شود که علاوه بر اعضاء منتخب خود، دو نماینده انتخاب و معرفی نماید تا شورا عضویت آن عده را بصورت نماینده رسمی احزاب بپذیرد و رفع نگرانی های آنجناب بشود و این راه حل به نظر اینجناب عملی است و موجب نخواهد شد که وسایل شماتت و تخطئه آنهائی که احترام بمحدودیتها و قوانین را شعار خود ساخته اند فراهم آید.

در صورتیکه بهر دلیل راه حل بالا مورد عنایت آنجناب واقع نشود بایستی عرض کرده باشم که نامه ضرب الاجل داری را که مرقوم فرموده اند و ضرب الاجل آن ساعت ۲۰ روز سه شنبه ۱۵ اردیبهشت ماه بپایان خواهد رسید دستاویزی بدست صاحبان نظر و غرض، علاوه بر آنچه که تاکنون داده شده است، خواهد داد که کمترین نتیجه آن متلاشی شدن جبهه ملی فعلی توام با یأس اکثریت قریب باتفاق ارادتمندان جنابعالی خواهد شد و یقین دارم که بدین زودیها جانشینی که مورد احترام و قبول مردم باشد برای آن پیدا نخواهد شد.

شاید بدلیل اطلاعاتی که آنجناب دارند و ممکن نیست از آن اطلاع حاصل کنیم صلاح و قصد حقیقی جنابعالی هم رسیدن بهمان نتیجه ای باشد که بر چنین نامه و ضرب الاجلی ناچار مترتب است و در آنصورت هیچ بحثی مورد نخواهد داشت.

بدلیل عجله ای که بود متأسفانه رونوشت نامه را برای خود نتوانسته ام تهیه نمایم. با تقدیم عرض کوچکی و احترام

مهندس کاظم حسینی

۱۳۶۳/۲/۱۲

پس از ارسال نامه بالا، دکتر مصدق بدون اینکه به راه حل های پیشنهادی مهندس حسینی اشاره ای نماید، برای اینکه ثابت کند از نامه تند و عتاب آمیز مهندس حسینی نرنجیده، در ذیل همین نامه نوشت: «حقه مهر بدان مهر و نشانست که بود» و آنرا بدون هر گونه عکس العمل قهرآمیز، برای مهندس حسینی برگرداند. و همانطوریکه گفته شد شورای مرکزی جبهه ملی بدنبال پایان ضرب الاجل ۵ روزه بطور دستجمعی استعفاء دادند.

\*\*\*

## نامه تاریخی مهندس کاظم حسینی بعد از کودتای ۲۸ مرداد از مخفیگاه سیاسی به آیت اله کاشانی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد زنده یاد مهندس کاظم حسینی نامه‌ای با بیان ساده و صریح از (مخفیگاه خود) برای آیت اله سید ابوالقاسم کاشانی می‌فرستد. قرائنی در دست است که این نامه بدست ایشان رسیده است چون نامه حاوی مطالب سیاسی و حقایق تاریخی است بدینوسیله بنظر علاقمندان می‌رسید.

بشرافت فاطمه زهرا قسم با تحمل و تأمل نامه را بخوانید.

حضور محترم حضرت آیت اله کاشانی

امیدوارم که خدای بزرگ توفیق خدمتگذاری بهمه مدعیان خدمت بخلق عنایت فرماید و بنده را نیز توفیق دهد که در زمره خدمتگذاران باقی بمانم. علت تصدیع بنده اینست که فعلاً که از ظلم دوستان و همداستانهای آنجناب، در این خانه و آن خانه همه با آغوش باز و محبت مرا می‌پذیرند تا از گزند خدمتگذاران! در امان باشم و با توجه به اختناق که فراهم آورده‌اند بهیچوجه وسیله مطبوعاتی برای انتشار حقایق در دست رس ما نیست، خواستم بوظیفه دینی و وجدانی خود عمل کرده باشم و جنابعالی را که سهم بزرگی در ایجاد وضعیت فعلی دارید، از سرنوشتی که در انتظار

ملت ستم‌دیده ایران است اقلأً از نظر حل قضیه نفت آگاه نمایم. تا هر اقدامی را که وجدان یک مسلمان شرافتمند و میهن دوست قضاوت می‌کند و دستور می‌دهد مجرا بفرمائید که توفیق حاصل شود که حل مسئله نفت، ایران را دست و پا بسته تسلیم یک بلوک ننماید و کشور بدبخت و ستم‌دیده ما را گرفتار استعمار ظاهری امریکا که شامل استعمار باطنی انگلستان است نکند (انشاءالله).

شما بایستی بدانید که در صورت ادامه سکوت مرگبار فعلی که متأسفانه خود آنجناب نیز از آن برکنار نیستید خیانتی بکشور ایران تحقق خواهد یافت که مردم ایران الی الابد نام شما را که روزی نام بزرگترین پیشوای نهضت ملی یعنی نهضت آزادی بخش ملل شرق می‌شناختند با لعنت و نفرین یاد خواهند نمود.

آقای محترم - مگر جنابعالی خود را بزرگترین دشمن سرسخت امریکا و بخصوص انگلیس معرفی نمی‌فرموده، و نمی‌فرمائید؟ - مگر شما صد بار اظهار نفرموده بودید و اخیراً نیز ضمن مصاحبه‌ها نفرموده‌اید که تنها اختلاف شما با مصدق در زمینه سیاست داخلی او بوده است و نسبت به سیاست خارجی کاملاً با او هم عقیده و هم صدا بوده و هستید؟ مگر نه این بود که شما خود را دشمن دشمنان ایران و خدمتگزاران سیاست اجنبی و بخصوص سیاست انگلیس معرفی می‌فرموده و می‌فرمائید؟

ممکن است لطفاً به طریقی که مقتضی می‌دانید بفرمائید که چرا با فطانت سیاسی، که دارید متوجه این نکته نمی‌شوید که دولت فعلی و دربار دست بدست هم داده و کشور را در مقابل چند

میلیون دلار تسلیم هوا و هوسهای امریکائیها می نمایند؟

ممکن است لطفاً توضیح بفرمائید و ما را روشن کنید که بندگی امریکا با بندگی انگلستان فرقی دارد؟ و آیا بندگی امریکا دنبال خود و زیر پرده همان بندگی سیاست استعمار شوم انگلستان نیست؟ ممکن است بفرمائید که آیا سبک تبلیغات فعلی که در زمینه نفت می شود چه هدفی جز اسیر نگاهداشتن و اسیر معرفی کردن ایران در چنگال استعمار سیاه دارد؟ آیا راهی که دولت فعلی در پیش گرفته با آرزوهائی که آنجناب همواره ابراز می فرموده اید مطابقت و موافقت دارد یا مغایرت؟

ممکن است که بفرمائید اشخاصی مانند عمیدی نوری و دولت آبادی و خانم اعتضادی و غیره و غیره که در دولت فعلی حاکم بر سرنوشت کشورند، کسانی هستند که از نظر سیاست داخلی نظریات جنابعالی را دارند یا نمی توانند جز راه خیانت بکشور راهی را به پیمایند؟

ممکن است بفرمائید که شما که طرفدار طرد اشخاص نادرست و یا خدمتگذاران با جانب از دستگاه دولتی و بخصوص مقامات حساس کشور بوده اید با برگشت افسران و سران بازنشسته و بسیاری اشخاص دیگر که در رأس امور حساس کشورند نظریات آنجناب تأمین شده یا نظریات دشمنان ملت ایران و خارجیان و بخصوص دولت فخیمه انگلستان!؟

ممکن است که بفرمائید آیا رفتاریکه با مشتی جوان خداپرست و از همه حال پاکدامن بجرم انتساب به احزاب ملی

کرده‌اند با روح حق پرستی و خداشناسی آنجناب موافقت دارد یا مخالفت؟

ممکن است بفرمائید که خفقانی که هم اکنون بر مطبوعات ملی و وسایل نشر افکار تحمیل کرده‌اند مطابق آرزوی آنجناب است یا طبق خواسته اجنبی؟ ممکن است بفرمائید که رفتاری که با عده‌ای از جمله خود بنده می‌شود بین خود و خدا رفتاری است که منطقی و یا اقلاً بنفع مملکت است یا بضرر مملکت؟

ممکن است بفرمائید که... و که... و که...

اگر راهی که دولت فعلی می‌رود از نظر حل مسئله نفت و سیاست خارجی مطابق نظر جنابعالی است؟ که عرضی ندارم و فقط بایستی که از خدای بزرگ مصرانه ملت ایران بخواهد که او را از خطرات سرنوشتی که در انتظار اوست بتفضل خود درامان بدارد و بحثی نیست. ولی اگر مخالف نظر جنابعالی است بفرمائید که شخصی چون جنابعالی که در دوره دکتر مصدق که بنظر شما خطا کار است آنهمه فعالیت برای تنقید از او داشتید، چرا فعلاً از جریان خود را کنار کشیده و در مورد دولت فعلی که با نیرنگ و پول اجنبی و کودتا سرکار آمده است سکوت اختیار می‌فرمائید؟

این سکوت عجیب شما را در وضع حاضر ملت بچه تعبیر کند

اگر راهی که دولت فعلی از نظر سیاست داخلی طی می‌کند مطابق آرزوهای شماست که باز هم بحثی نیست ولی اگر مخالف

آمال اصلاح طلبانه شما است همان آمالی که بعلت آن با دولت د کتر مصدق مثل یک دشمن مخالفت می کردید ممکن است مردم را روشن بفرمائید که چرا دیگر مهر سکوت بر لب زده اید

؟ آیا خیال نمی کنید که

موقع اقدام شما همین امروز است و هر ساعتی که تأخیر شود واجبی فوری و علنی را ترک فرموده اید مخصوصاً اینکه ترک این واجب با حیات ۲۵ میلیون ایرانی و چندین صد میلیون مسلمان تمام جهان که نهضت ملی ایرانرا نهضت نجاتبخش خود شناخته اند ارتباط دارد ؟

حضرت آقای کاشانی بخدا قسم که من تمام مطالب بالا را از روی سوز دل و علاقه بشرافت و نهضت ملی ایران که نام شما اقلأ در خارج از ایران در ردیف اول ذکر شده و می شود اظهار می نمایم. و اگر بشخص شما هم علاقه نداشته باشم بشرافت ملت ایران و آبروی کشور و بوجود نهضت که خود سهم کوچکی در آن داشته ام علاقمندم و برای اینست که شمه از مطالبی را که بنظر من درست بر علیه منافع ملی از نظر داخلی و خارجی در دولت فعلی انجام شده و یا در شرف انجام است بعرض رسانیدم و خود یقین دارم که جواب تمام مطالب بالا در جهتی است که خود خیال می کنم جنابعالی را شناخته ام و بنابراین حق دارم از سکوت جنابعالی اظهار تأسف و تأثر نمایم و چنانچه چند بار نظریات خود را بدون پرده، گرچه تلخ و ناگوار بود، بعرضتان رسانیدم،

من وظیفه فرزندی و کوچکی را در مقابل جنابعالی و قسمتی از وظیفه میهن پرستی خود را در مقابل ملک و ملت با گرفتاری و ناراحتی فکری که فعلاً دچار آن می‌باشم با این نامه‌ایکه از نظر جنابعالی که شخص مؤثری هستید می‌گذرانم انجام داده‌ام و خوشنود هم هستم و امیدوارم که با استفاده از نبوغ سیاسی خود اقدامی بفرمائید که جلو این جریانات که ما را بطرف استبداد مطلق (استعمار سیاه و بندگی امریکا و انگلستان و قربانی شدن برای منافع امریکا و انگلیس بضرر ملل مسلمان) سوق می‌دهد گرفته شود و اگر گرفته نمی‌شود لااقل وظیفه وجدانی و میهنی و مسلمانی خود را انجام داده باشید شعار ما در جنگ نفت این بوده و هنوز هم همین آیه مبارکه از سوره توبه باید باشد:

«قاتلواهم بعد بهم الله باید یکم و یخرهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین»

خدا یار خدمتگذار صدیق می‌باشد.

مهندس کاظم حسینی

جاوید باد ایران



ياران مهندس حسيبي

درباره او سخن مي گویند

از: مهندس احمد زیرک زاده

## اسم او (حسیبی) همیشه در تاریخ ایران باقی خواهد ماند

آشنائی من با مهندس حسیبی از سال ۱۳۰۴ شروع می شود که در کلاس شش دارالفنون با هم بودیم. ولی سال ۱۳۰۹ که هر دو بمدرسه پولی تکنیک پاریس داخل شدیم آغاز دوستی ما است که از سال ۱۳۲۰ بعد با شرکت در فعالیتهای سیاسی، هم مسلکی و هم زنجیری هر روز صمیمانه تر گشت تا آخرین روزهای عمرش ادامه یافت. این یادبودی از این آشنائی ۶۵ ساله است.

\* \* \*

در سال ۱۳۲۰ که ایران مورد تهاجم ارتشهای خارجی قرار گرفت و دوره دیکتاتوری رضاشاهی خاتمه یافت جوانان ایران فرصتی برای خودنمایی پیدا کردند و البته در طبقه اروپا گرفته گان که واردترین مردم متوجه به سیاست آن روز ایران بودند جنب و جوش زیادتری خودنمایی کرد. بخاطر دارم که مهندس حسیبی و من باین در و آن در میزدیم که تا راهی برای نجات مملکت پیدا کنیم. ما هر دو از سیاست روز ایران چیزی نمی دانستیم، با سیاستمداران زمان آشنا نبودیم، با دولتمردان روز خویشاوندی یا بستگی نداشتیم، حاضر بخدمت بودیم ولی نمی دانستیم چه کنیم و از کجا شروع کنیم. در آن دوران یکی از وکلای دوره سیزدهم

مجلس با سم نوبخت بعلت چند نطق تنقیدی از دیکتاتوری صاحب شهرتی شده و با آزادی خواهی معروف بود. در صدد برآمدیم از او کمک بگیریم. پس از بدست آوردن آدرس محل اقامتش یک روز بعد از ظهر برای ملاقاتشان براه افتادیم از کوچه‌هایی باریک و پیچ در پیچ این ده کثیف قرون وسطائی که طهرانش می‌نامند گذشتیم (حدس می‌زنم که آن کوچه هم چنان در همان حالت باقی است) خانه آن مرحوم در انتهای دالانی بود (یا چنین بذهنم می‌آید) دق الباب کردیم و خدمت ایشان رسیدیم. اگر حافظه‌ام خطا نکند، مرحوم نوبخت مردی در حدود شصت سال با رنگی تیره و هیכלی ضعیف بنظر ما آمد پس از آنکه خود را معرفی کرده و منظورمان را بیان داشتیم و از ایشان راهنمایی خواستیم. نتیجه گفته‌هایشان تشکیل مجمعی سری بود که با نام عاریه (مستعار) و بطوری که همدیگر را کمتر بشناسند در محلی مخفی جمع می‌شدند و بحث می‌کردند. بطور خلاصه تشکیلاتی شبیه به فراموشخانه را توصیه کردند. شکی نیست برای آن مرد که از چنگال دیکتاتوری وحشتناک پهلوی خارج شده بود، تشکیل جمعیت امری خطرناک بود و لذا امنیت و پرده پوشی را لازم می‌شمرد. ولی ما که تازه پس از چند سال اقامت در خارج بایران آمده و سخته‌های رژیم را فقط شنیده بودیم، نه چشیده بودیم و مخصوصاً با علم باینکه برقراری دیکتاتوری جدید با وجود نیروهای خارجی بد گمان بیکدیگر، در آن وضع امکان پذیر نبود فعالیت علنی و آشکار را می‌خواستیم. از این جهت بتوصیه‌های آن مرد محترم توجهی نکرده و از ادامه

تماس خودداری کردیم و بیشتر بطرف اروپا رفته گان و تحصیل کرده های جوان رفتیم و موفق شدیم با ۲۰ تا ۳۰ نفر از مهندسين و دکترا جمعیت منظمی تشکیل دهیم که اسم آن (اگر اسمی داشت) بخاطر نموده است. اگر اشتباه نکنم مهندس قراگزلو، مهندس حق شناس دکتری با اسم دکتر بخشایش، دکتر مقاره ای جزو این گروه بودند. بزرگترین تظاهر ما انتشار اعلامیه ای بر ضد دخالت ایران در جنگ در کنار متفقین بود. ولی توسعه دامنه اعتصاب مهندسين که در همین ایام شروع شد فعالیت ما را متوجه این اعتصاب کرد. اعتصاب مهندسين اولین فعالیت دموکراتیک دامنه دار در ایران، پس از مشروطیت است و بزودی نه تنها تمام مهندسين بلکه اکثریت استادان دانشگاه و هر که در ایران مقامی علمی داشت باین اعتصاب پیوستند. جای تعجب است که این حادثه بزرگ پر دامنه و پر اثر مورد تحقیق محققین قرار نگرفته و تجزیه تحلیلی از آن نشده است. اعتصاب بر علیه بی توجهی به مقام علم در دستگاه اداری ایران بود، در آن زمان نه تنها درها بروی ما بسته بود بلکه علناً مهندسين و صاحبان دانش مورد اهانت قرار می گرفتند.

حسینی می گفت برای دیدن رئیس کارگزینی و یا رئیس حسابداری اداره معادن یک مهندس باید دو سه روز دوندگی کند و بالاخره با دادن دو تومان به پیشخدمت در اطاق آقای رئیس اجازه حضور بخدمتشان را تحصیل کرده در مقابلشان بایستد و مطالب خود را که اکثراً بلا اثر می ماند بیان کند.

این اعتصاب که بیش از یکسال طول کشید. (از اواخر ۲۰ تا اواخر ۲۱) اگر از نقطه نظر مالی اثری فوری نداشت ولی از نقطه حیثیتی موفقیتی صد درصد بدست آورد. دیری نگذشت که مدرک علمی عامل تعیین مقام اداری شد. اهمیت دیگر اعتصاب مهندسین در این بود که از بطن آن دو حزب آینده ساز ایران یعنی حزب توده و حزب ایران بیرون آمدند حسینی و من همیشه از اعضای کمیته مرکزی اعتصاب بودیم.

فعالیت حسینی بعنوان عضو حزب ایران و بعنوان کارشناسی وارد بامور شرکت نفت ایران و انگلیس بحثی طولانی است که احتیاج به نوشته های فراوان دارد. یادداشت های خود آن مرحوم که بزودی منتشر خواهد شد، پایه ای برای بحث های آینده محققین ایرانی خواهد بود. در اینجا فقط بمطالبی که جنبه کلی دارد و یا به ذهن من خطور می کند، اشاره می رود.

مردم ایران از ماهیت شرکت نفت انگلیس و ایران چیزی نمی دانستند این شرکت مانند سیمرغ افسانه ایی اسمش بود و خودش را کسی ندیده و نشناخته بود. در سالهای فترت استبداد (۱۳۲۰ - ۱۳۳۲) استیفای حقوق ایران از شرکت نفت مورد بحث محافل آزاد یخواه ایران قرار گرفت و حتی دولت های وقت را مجبور با اقداماتی کرد مثلاً (۲۵ ماده هژیر و قرارداد گس - گلشانیان) نمونه هایی از اقدامات دولتها در این جهت بود ولی باز هم شرکت نفت بر مردم مجهول بود و این اقدامات در حاشیه زندگی مردم ایران قرار داشت. حسینی که از طرف حزب ایران مامور مطالعه در

قرارداد شرکت شده بود با زحمات و کوشش خستگی ناپذیر توانست مفاد قرارداد، نقاط ضعف آن، نحوه عمل کرد و دزدیهایی که شرکت باسم قرارداد انجام میداد را روشن سازد، و به وکلای مجلس و مبارزین جبهه ملی اجازه داد که مخالفت‌های خود را بر پایه منطقی استوار ساخته و ایرادات را با اسناد محکم ارائه دهند. مهمترین خدمت مهندس حسینی که در تاریخ ایران بعنوان یکی از بزرگترین اقدامات یاد خواهد شد این بود که به جبهه ملی اجازه داد که به اصل موضوع پی برده و توجه شود که شرکت نفت انگلیس و ایران نه تنها بقرارداد عمل نکرده و حقوق ایران را پایمال می‌کند و از آنچه می‌دهد نیز مقداری می‌دزدد، بلکه استقلال ایران را از بین می‌برد. از اینجا به بعد مبارزه برای استیفای حقوق، مبدل به مبارزه برای تأمین استقلال ایران شد.

نهضت ملی نفت، نهضتی سیاسی در جهت یک هدف بزرگ سیاسی یعنی در هم شکستن ابزار استعمار گردید و قرارداد نه ماده‌ای که بمنظور تأمین این هدف تدوین شد و دربرنامه کار دولت دکتر مصدق قرار گرفت بهترین راه برای نیل بدان بود. نطق‌های مکی، بقائی، شایگان و خود دکتر مصدق در مجلس و مقالات باختر امروز، شاهد، جبهه آزادی همه بنحو روشنی مبارزه برای استقلال را معرفی می‌کنند. در اینجا بد نیست بحادثه کوچکی که جدیت و توجه دائم حسینی را نشان می‌دهد اشاره کنم: حزب توده در تمام دوران مبارزه، نهضت ملی و جبهه ملی و مخصوصاً شخص دکتر مصدق را مورد حمله قرار داده، فعالیت‌ها را بنفع آمریکا و

انگلستان معرفی می کرد. در موقعی که قانون ۹ ماده ای منتشر و در مقابل افکار عمومی قرار گرفت، حزب توده اعلامیه ای منتشر کرد و خواستار لغو امتیاز شرکت نفت انگلستان و ایران شد، این ادعا پایه اصلی حقانیت ایران را متزلزل می ساخت چه لغو یک طرفه قرارداد در تمام جوامع حقوقی، عملی خلاف شناخته شده و موجب محکومیت ایران می گردید. مهندس حسینی در عرض دو ساعت اعلامیه ای در رد این ادعا نوشت و بوسیله رفقای حزب ایران در سطح تهران منتشر کرد و اثر سوء اعلامیه حزب توده را با استدلالی محکم خنثی ساخت.

حسینی یکی از بزرگترین دانشمندان ایران در زمان خود بود. بارها از او شنیده بودم که می گفت «می خواهم یک عالم شوم» او مراحل مختلف علم را که در مدرسه می توان آموخت با موفقیت پیمود. ولی فعالیتها و تحقیقات بالاتر از مدرسه است که علما را بشهرت جهانی می رساند. حسینی تمام خصوصیات لازم را برای رسیدن بچنین مقامی داشت. علم را برای علم دوست داشت. بطور خستگی ناپذیر به دنبال آموختن می رفت. روحیه تحقیق و موشکافی که لازم یک محقق است در او بحد کمال بود و مخصوصاً بجزئیات که از خصوصیات لازم برای خلاقیت است اهمیت زیاد می داد. وقتی حسینی بایران برگشت (همانطوریکه همه محصلین آنزمان پس از ختم دوره تعلیمات کلاسیک بایران بر می گشتند تا دین خود را بوطن ادا نمایند) در ایران امکان بالا بردن سطح دانش وجود نداشت و حسینی به شهرت جهانی که حق او بود دست

نیافت.

خصائل انسانی در او بیش‌تر از اکثر هم‌ردیفانش دیده می‌شد. بزرگ‌منشی، نداشتن حسادت و تنگ‌نظری جزو خصوصیات ذاتی او بود. هیچ‌وقت حاضر نشد برای بدست آوردن امتیازی منتی بکشد یا سری خم کند. با درآمد جزئی خود زندگی می‌کرد، از نداشتن رنج نمی‌برد. بیاد دارم که همیشه سقف خانه‌اش را خود کاه گل می‌کرد. برای رفت و برگشت از قلهک به تهران همه روزه از اتوبوس استفاده می‌کرد و حاضر بقبول اتومبیل سرویس نشد. تلفن نداشت تا بدستور نخست‌وزیر (دکتر مصدق) تلفنی در خانه‌اش نصب کردند، حسینی به تمام معنی متدین بود و بفرائض دینی خود همیشه عمل می‌کرد. او بدون تظاهر باراده الهی متکی بود. از پیشرفته‌ها مغرور نمی‌شد، از مصیبت‌ها ناله و فریاد نمی‌کرد. همیشه می‌گفت خدا می‌دهد خدا می‌گیرد. در طول عمرش پدرش، خانم جوانش و دو فرزند را از دست داد خانمش وقتی مرد که او را از اداره آبیاری بیرون کرده بودند. پسر بزرگش در مقابل چشمش از مرض سرطان رفته رفته جان داد. حسینی نه تنها خود با توکل با مصائب روبرو می‌شد، در تسلی دادن دیگران نیز می‌کوشید، بخاطر دارم که چون برادر یکی از دوستان در امریکا فوت کرد، مادرش که خیلی بی‌تابی می‌کرد برای تسلی خود خواهش کرد که حسینی بدیدنش برود. حسینی طی دو سه روز آن مادر را با صدای نرم و کلمات تسلی بخش خود آرام کرد. حسینی رفیقی با ثبات و دوستی با وفا بود و در عالم دوستی

هم هیچوقت از راه انصاف دور نمی شد. در موقع انتخابات دوره هفدهم تقنینیه قرار شد جبهه ملی نامزدهائی برای شهرهای مختلف ایران معرفی کند. دکتر مصدق که نمی خواست نخست وزیر یک جمعیت معرفی گردد با اینکه لیست کاندیداها با اسم جبهه ملی ارائه شود مخالفت کرد و قرار شد که لیست ها با اسم احزاب موثلف منتشر گردد. حسینی و من از طرف حزب ایران برای نمایندگی طهران پیشنهاد شدیم. آقای دکتر بقائی ادعا می کرد که اگر حزب ایران دو نامزد دارد حزب زحمتکشانش نیز باید دو کاندیدا داشته باشد، امری که وضع را بکلی تغییر می داد و نمی توانست مورد قبول اکثریت قرار گیرد ولی با سماجتی که مخصوص او بود از رسیدن به نتیجه جلوگیری می کرد. چند شب متوالی بحث جبهه به جایی نرسید. در این هنگام پدر آقای حسینی فوت شد و مانع حضور حسینی در جلسات گردید. پس از آنکه از به بن بست رسیدن امر اطلاع پیدا کرد نامه ای بجبهه ملی نوشت که در آن از عدم حضور خود معذرت خواسته و در ضمن نوشته بود «اگر قرار باشد حزب ها هر یک، یک نماینده بدهند نمایندگی حزب ایران به مهندس زیرک زاده می رسد. از این رو من از نامزدی خود استعفا می دهم» البته با منظوری که دکتر بقائی داشت و یکی از رفقای خود را می خواست در لیست بگنجانند این نامه هم نتیجه ای نبخشید، ولی پس از آنکه دکتر مصدق از قضیه آگاه گشت بحث خاتمه یافت و حسینی و من هر دو از حزب ایران در لیست نامزدها قرار گرفتیم. این قضیه با وجودی که جنبه شخصی دارد ولی چون

روح بزرگ و صفای آن مرحوم را می‌رساند در اینجا آورده شد.  
مردی بزرگ با تواناییهایی که کمتر دیده می‌شود جسماً از  
بین رفت ولی اسم او همیشه در تاریخ ایران باقی خواهد ماند و با  
مرور زمان اهمیت خدمات او روشن‌تر و روشن‌تر خواهد شد.

از: مهندس علیقلی بیانی

### برای یادواره حسینی

حسینی روحاً و جسماً مردی استثنائی بود. در هر کار که داشت باعلی درجه دقیق بود و براستی برای کاری که به او رجوع می شد سنگ تمام می گذاشت. اگر دقت فوق العاده و همت و پشتکار کم نظیر او نبود چه کسی می توانست از توده بایگانی شده ترازهای مالی شرکت نفت انگلیس و ایران آنهمه اطلاعات جالب و ارقام ناطق پیدا کند؟ و جدولی به بزرگی یک قالیچه از آن ارقامی که هیچ کس نخوانده بود - چون چنین قرار نبود - تدوین کند. نه تنها در انجام وظیفه شایسته کمال اطمینان بود، حتی به عنوان مستمع آزاد وجود پربرکتی بود. به خاطر دارم در حدود سال ۱۳۲۶ بهنگامی که تدریس هیدرولیک (مکانیک مایعات) می کردم، به یکی از دانشجویان محاسبه ای درباره فرسایش رجوع کرده بودم. وی برای پیشنهاد روشی، به منظور کمال استفاده از ارقامی که در این باره در آزمایشگاه ایمپیرال کالج لندن بدست آورده بودم به دفتر من آمد. در آن سالها من مسئول پروژه لوله کشی آب تهران بودم و نمی دانم برای چه کار حسینی هم در دفتر من بود. هنگامی که آن

دانشجو شروع به شرح روش کار خود کرد، من شاید علت کار زیاد خسته کننده به نقصی که از نظر ریاضی در پیشنهاد وی بود توجه نکردم. ولی حسینی که واقعاً مستمع دقیق و دوست مخلص و مهندس عالیمقامی بود نقص روش آن دانشجو را متوجه شد، و ما هر دو با تشکر و احترام نظر او را پذیرفتیم.

از بسیاری افراد که در حسن نیتشان تردیدی ندارم شنیده‌ام که می‌گفتند حسینی نگذاشت کار نفت به سامانی برسد. این مطلب کاملاً خلاف حقیقت است. من بکرات از آن مرحوم شنیدم که درباره مسئله نفت صریحاً اعلام می‌کرد که من یک ماشین حسابم از سیاست اطلاعی ندارم. تصمیم سیاسی با خود دکتر (مقصودش مرحوم مصدق بود) است.

در مسئله پیشنهاد بانک جهانی هم، حسینی کارشکنی نکرده بود. فقط دریافته بود که به چه شرطی این پیشنهاد بانک نافی اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور نخواهد شد.

خودش مکرر برای من توضیح داد که: (هنگامی که من پیشنهاد کردم در موافقتنامه کلمات «از طرف دولت ایران» گذاشته شود طرف امریکائی شروع به داد و فریاد زیادی کرد که ما نمی‌توانیم این مطلب را درج کنیم، چون ما یک دستگاه بی‌طرفیم، اگر چنین چیزی بنویسیم مثل اینست که طرف ایران را گرفته باشیم. بعد من پیشنهاد کردم برای رفع این محذور و عدم امکان استناد به آن در محضر هیچ داوری، تبصره‌ای اضافه شود که درج این کلمات در موافقتنامه نباید در هیچ محکمه‌ای مورد استناد واقع شود. ولی

نپذیرفتند. بعدها هم معلوم شد که پادرمیانی بانک جهانی به تشویق انگلیس و امریکا به منظور بی اعتبار کردن قانون ملی شدن صنعت نفت بامضای خود د کتر مصدق بوده است.

به همین جهات بود که مرحوم د کتر نسبت به حسینی کمال احترام را می گذاشت. خود حسینی از یک ژست بسیار احترام آمیز مصدق نسبت به خودش برای من مطلبی را نقل کرد که چون اولاً می دانم کسی باور نمی کند ثانیاً با آنکه دلیل کمال فروتنی و حق شناسی مرحوم د کتر مصدق است، ممکن است مورد عیبجوئی واقع شود. لذا از آن ذکر نمی کنم.

حسینی به لحاظ مالی واقعاً روح بزرگوار و مستغنی داشت، حال آنکه مرد ثروتمندی نبود. نه تنها در کمال سختی و دشواری در امور جاری زندگانی، از کسی توقعی نداشت بلکه بسیار با گذشت بود. به خاطر دارم هنگامی که حسینی به سبب فعالیت هایش در حزب ایران بیکار و بی درآمد بود مرحوم محمود خلیلی که مدتی رئیس برق تهران بود نیز به دلیل دیگری بیکار بود. وی برای تهیه وسیله امرار معاش یک آسیای شکسته بسته فرسوده ای را که سالها بی مصرف افتاده بود خریداری کرد و از حسینی خواست که آنرا تعمیر کند. با آنکه حسینی پس از اتمام پلی تکنیک پاریس در مدرسه معدن پاریس تخصص معدن یافته بود و علی القاعده نباید در کار مکانیک هنری داشته باشد، ولی مرحوم خلیلی هم مثل دیگران به شایستگی و پشتکار حسینی ایمان داشت. لذا از او این کار را خواست. مرحوم حسینی هم با همت و

دقت خاص خودش چند ماه روی آن آسیای بی مصرف کار کرد، تا سرانجام آنرا راه انداخت و به مرحوم خلیلی تحویل داد. خلیلی در برابر این خدمت فقط پانصد تومان داده بود - حال آنکه در همان زمان چنین کاری دست کم چندین هزار تومان ارزش داشت، به فرض اینکه کسی از عهده آن برآید - حسینی در کمال خوشروئی این مبلغ را گرفت ولی آنرا نگاهداشت تا زمانی که عروسی دختر خانم خلیلی پیش آمد. حسینی با آن پانصد تومان یک لوستر چندین شاخه بزرگ خرید و تقدیم عروس و داماد کرد. حال آنکه مرحوم خلیلی بکرات به خانواده اش گفته بود این نانی که شما می خورید دسترنج حسینی است.

حسینی مسلمان روشنی بود که بتمام معنی مؤدب به آداب اسلام بود. من هرگز از او گناهی ندیدم. اما چون به فنون مقدس مآبی و رنگ کنی اعتنائی نداشت مرید دینی پیدا نکرد. در کار اداری خیلی سخت گیر بود. بسیار ریز بین بود و باصطلاح مو را ازماست می کشید. خلاصه قائل به تغافل نبود و همین روحیه کار او را در دستگاههای بزرگ مشکل می کرد. وعده ای از او رنجیده می شدند.

هر آینه حسینی هم مثل سایر افراد بنی آدم بی عیب نبود. قطع نظر از سخت گیری او در کار که البته من حیث المجموع زیان آور بود، خیلی مرد خودرانی بود مطلبی که به کله او رفته بود اگر همه عالم جمع می شدند محال بود از مغز او خارج شود. به سبب اعتماد بسیاری که بخودش داشت می خواست همه کارها را

خودش انجام دهد.

مثلاً انگلیسی حسینی بسیار ضعیف بود. تلفظ انگلیسی او هم داستانی داشت. با این وصف وای بحال آن خارجی بدبختی که فرانسه نمی دانست و بایستی به انگلیسی با حسینی صحبت کند! بخاطر دارم زمانی ویرش گرفته بود که نظریه نسبیت زمان انیشتاین را رد کند. (در این باره مقاله ای هم در یکی از مجلات تهران - به نظرم وابسته به دانشکده فنی بود - نوشت). قبل از درج مقاله مطلب را برای من فرستاد که بخوانم و اگر مطلبی دارم بگویم. من واقعاً صادقانه به او گفتم من در این باره شعور کمی دارم که حد اعلای آن نظریه نسبیت خصوصی است، ولی صلاحیتی ندارم که بتوانم در این مسئله صاحب نظر باشم. این را کار دانشمندانی مثل دکتر محمود حسابی یا دکتر کمال الدین جناب یا دکتر خمسوی می دانستم.\*

در امور اجتماعی حسینی بسیار مرد ساده ای بود. ملاحظاتی که معمولاً مردم دارند او نداشت. مثلاً چون عادت داشت در موقع دست دادن با رفقا دست آنها را محکم چنان بفشارد که درد بگیرد و او بخندد این کار را گاه با اشخاصی می کرد که نبایستی بکند. بخاطر دارم در اواخر حکومت مرحوم دکتر مصدق در هتل دریند از طرف دولت مهمانی بود. چند امریکائی که بنظرم از بانک

\* موردی را که جناب استاد بیانی ذکر فرموده اند، نشانه اعتماد به نفس علمی بی نظیر مرحوم مهندس حسینی است. که با احساس حقارت ذاتی و تشدید شده مردم مشرق زمین مخصوصاً در زمینه های علمی بیگانه است.

جهانی بودند نیز حضور داشتند. حسینی بر طبق عادت دست یکی از امریکائی‌ها را که هیکل گول بیابانی داشت گرفته بود و سخت فشار داده بود که آنها هم تعجب کردند و هم به حسینی خندیدند. همچنین به سبب بی‌اعتنائی به مقام توجهی به سلسله مراتب اداری و امثال ذلک نداشت. بیاد دارم در ایامی که من مدیر کل شهرداری‌ها در وزارت کشور بودم یک روز حسینی بدفتر من آمد و گفت رئیس دفتر نخست وزیر استعفاء کرده است من ترا معرفی کردم. توجه کردم که او نمی‌داند که شغل فعلی من که از طرف وزیر حق امضاء دارم و امور کلی مالی و اداری شهرداری‌های کشور زیر نظر من است خیلی بالاتر از رئیس دفتر نخست وزیری است که مسئول سه چهار اطاق است. لذا قبول کردم که فردا نزد جناب دکتر بروم. وقتی خدمت ایشان شرفیاب شدم تجاھل کنان گفتم آقای حسینی می‌گویند یکی از معاونان حضرت عالی استعفاء کرده است و ایشان بنده را معرفی کرده‌اند. آقای دکتر مصدق فرمود: «نه آقا جان معاون نیست. رئیس دفتر است». من عرض کردم اجازه بفرمایند من شخصی بهتر از خودم را برای اینکار معرفی کنم ایشان پذیرفتند و من شخص بسیار شایسته‌ای را معرفی کردم که چون ممکن است مایل نباشد از ایشان نام ببرم از ذکر اسم ایشان خودداری می‌کنم. حسینی به برخی تفننات اجتماعی مانند مهمانی رفتن و مهمانی دادن بی‌علاقه بود. او اسم این کارها را «مشدی گری» (که از اصطلاحات تهرانی‌هاست) بجای مشهدی گری می‌نامید. ولی این امر ناشی از امساک در

خرج نبود. بر خلاف، پول در نزد او فقط به لحاظ تهیه نیازها ارزش داشت. مطلقاً مالدوست نبود. اگر می فهمید فلان شخص بی کس نیازمند به پول است با کمال آسانی بی تظاهر آنچه در قوه داشت به او می داد.

وی با علی درجه راضی برضای خدا بود. هیچ فراموش نمی کنم دو فرزند برومند عزیزش خسرو و پرویز را از دست داد. غریب صبری نشان داد. خیلی مراقب بود که اندوه او دیگران را غمگین نکند. فقط وقتی با وی و چند دوست دیگر به دامنه های البرز می رفتیم او در آنجا از ما جدا می شد و در گوشه ای در پناه سنگی مدتها ساکت می نشست. خسرو کوچکترین و پرویز بزرگترین فرزند او از همسر اولش بود که متاسفانه ویرا هم از دست داده بود.

حسینی مرد سبک روحی بود. خیلی از مطایبه خوشش می آمد و از مزاح نمی رنجید. ما هم وقتی غریبه ای نزد ما نبود گاهی با او شوخی می کردیم. مثلاً دکتر محمد علی غربی به او می گفت به عقیده تو برای اینکه مصدق در کار ملی شدن نفت موفق شود همه مردم باید پنج سال تمام نان و سرکه بخورند؟ تو خودت هم یقین دارم حاضری ده سال نان و سرکه بخوری! - او می خندید و می گفت ای حرام لقمه ها شماها به ریشه می زنید! بخاطر دارم یک روز زمستان با حسینی و سایر دوستان به دامنه البرز رفته بودیم. یکی از آقایانی که دوربینی با خود داشت هنگامی که حسینی را در آن سرما برهنه دید خواست از او عکس بردارد. من گفتم

حسینی صبر کن!! اگر تنها عکس بگیری کسی نمی فهمد که تو در هوای سرد کوهستان لخت هستی. پس بگذار من پهلوی تو در لباس زمستانی با قیافه لرزان و زانوهای خمیده و دستهای چسبیده به بدن عکس بردارم. تا مردم بفهمند که تو چه کار مشکلی کرده‌ای! براستی خدایش بیامرزد. فرزند بزرگی از ایران در گذشت. افسوس که با چنین مردی حتی در دوران اخیر رفتار شایسته‌ای نشد. مثلاً به قراری که خودش می گفت پس از بازگشت از سفری که دولت اسلامی به او تکلیف کرده بود برای تسویه حساب از او اسناد مثبت‌ه خواسته بودند. یعنی اگر در فلان کافه یک چائی خورده است صورت حساب را به امضای متصدی کافه ارائه دهد. تا آن پول چائی را حسابداری به حساب گذارد!!... حال آنکه حسینی عادت داشت که از هزینه سفر درست آن مبلغی را که خرج سفر کرده بود به حساب دولت می گذاشت و بقیه را پس می داد. کاری که جز اللهیار صالح و حسینی معمولاً هیچ یک از ما نمی کردیم متأسفانه این سنت نامبارک این کشور است که تا مرد بزرگی زنده است عده‌ای قدر او را نمی دانند و عده دیگری خود را به بهانه‌های گوناگون به او می چسبانند و از نام او استفاده می کنند ولی هیچ گونه کمکی از هیچ کس نمی بیند، اما وقتی مرد برخی افراد برای اینکه خود را از خواص آن مرد قلمداد کنند و از این راه خود نمائی نمایند سخنانی می گویند و اطواری نشان می دهند که نزدیکان آن شخص را متعجب می سازد!! در مورد حسینی هم چنین بود. حال آنکه در طول سالها خانه نشینی و بیکاری و بیماری

یادنامهٔ مهندس حسینی / ۵۱

آن مرد بزرگ کمتر کسی سراغی از او می‌گرفت. گو اینکه  
حسینی اعتنایی به این مطالب نداشت. ولی از زبان بزرگان ایران به  
مردم گفت.

کنونم آب حیاتی به حلق تشنه فرونه

نه آنگهی که بمیرم به آب دیده بشوئی

از: عباس محمودی

### مهندس حسینی و انقلابیون شهید

ستاره درخشان عمر مهندس کاظم حسینی مغز متفکر و حسابگر ملی شدن صنعت نفت در ایران حدود چند ماه قبل پس از طی یک دوره دو ساله نقاقت در حالی افول کرد که در مورد فقدانش بدون هیچ تردید باید گفت:

از شمار دو چشم یک تن کم و زشمار خرد هزاران بیش  
برای نسل جدید که عواید نفت را در بودجه عمومی مملکت  
منعکس می‌بینند و آنرا یک امر عادی مانند سایر درآمدها  
می‌پندارد، نقش و اهمیت مبارزات نهضت ملی با استعمار بریتانیا  
بدانگونه که واقعیت داشت نمی‌تواند روشن باشد و برای همین  
است که خبر ارتحال مردی اینچنین بزرگ حتی در روزنامه‌ها و  
رادیوها و تلویزیونهای دولتی و غیر دولتی نیز منتشر نشد. توگویی  
که در اصل مادر نژاد. به شانزده تا ۲۰ صفحه روزنامه‌های عصر  
بنگرید که حتی یک خط بلکه یک کلمه هم درباره فقدان مردی  
که نقش و اثر او در انسیکلوپدیهای جهان در مبارزه مردم ایران  
زمین با استعمار بریتانیا بطور عملی و علمی بطور درخشان ثبت  
شده است ننوشته‌اند.

سالها صبر بباید پدر پیر فلک را  
تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید  
بهر حال خاطرات این مرد بزرگ که پیرو جوان اضافه بر  
احاطه علمی و فنی او بتوجیه ملی شدن صنعت نفت ایران در آن  
شرایط طاقت فرسا، در تقوی و طهارت و تدین او نیز کوچکترین  
تردید نداشتند بدانسان برجسته است که سکوت امروزین ذره‌ای از  
اهمیت آن نخواهد کاست.

امروز ملیونها نه بلکه میلیاردها دلار در آمد نفت جزو بودجه  
عمومی منظور می شود در حالیکه آنروزها انگلیسها در قبال  
پرداخت مبلغ جزئی سالیانه، هئیت حاکمه مملکت را در بست در  
اختیار خود گرفته و استقلال یکی از قدیمی ترین ممالکی که صیت  
فرهنگ آن عالمگیر بود عملاً از بین رفته بود، این پیروزی از  
جهت فردی در مرحله اول متوجه دکتر مصدق و در مرحله بعدی  
مربوط به مهندس کاظم حسینی مغز متفکر ملی شدن نفت می باشد.  
برای اولین بار حسینی با گفتن «دو دوتا چهارتا» مشت  
محکمی بدهان گلشانیان و فروهر وزیران دارائی وقت کوفت و از  
آن تاریخ عکس و تصویر او در قلب مبارزین ضد استعمار منعکس  
گردید.

بیش از چهل سال قبل نگارنده این سطور یکی از افرادی بود  
که نوشته‌های حسینی را که در مخفی گاه علیه استعمار انگلیس و  
اعمال جابرانه شرکت نفت انگلیس منتشر می شود به آقای حسین  
مکی می‌رساند و او از تریبون مجلس اعلام و انجام خدمت کرد و

اثر و انعکاس آن جهان گیر و باعث شکست مفتضحانه امپریالیسم شد که سرانجام با دست زدن بکودتای ننگین ۲۸ مرداد در صدد جبران آن برآمد. مطلب مربوط به مبارزات قهرمانانه حسینی و گروهش را بدیگر نویسندگان دلسوز جامعه واگذار می‌کنم و آخرین خدمتی را که مربوط به قبل و بعد از انقلاب در مرهم گذاردن بدل ریش مجروحین و پدران و مادران شهدای مبارزه با دیکتاتوری است مختصراً عنوان می‌کنم تا موجبات بیشتری برای آمرزش روح آن شادروان فراهم گردد. بهنگامی که مبارزه علیه دیکتاتوری گسترش لازم را پیدا کرده و نظام دیکتاتوری در مقام قلع و قمع مردم جانباز و فداکار مملکت ما برآمد و امر کشت و کشتار فزونی یافت جبهه ملی بوسیله مهندس حسینی از مردم مملکت دعوت کرد که برای یاری دادن بمبارزین و کمک به خانواده آنها هر کس بهر مبلغ که مایل است و قادر به پرداخت آن می‌باشد بحساب ۱۰۱۰ بانک صادرات ایران - تهران بازار بین الحرمین واریز نماید که در این حساب از اطراف و اکناف مملکت میلیونها ریال ریخته شد و با استقبال عمومی مواجه گردید. قبل از انقلاب نگارنده افتخاراً خدمتگزاری در تنظیم این حساب را داشتم و وسیله اینجانب با توجه بمدارک و عکسها و اوراق موجود عده‌ای زیادی از خانواده‌ها مورد حمایت قرار گرفتند هم چنین بعد از انقلاب هم بتوصیه کمیته‌ها و دفتر اقامت امام و سایر مراجع عده زیادی جهت معالجه و یا بورثه شهدا جهت برگزاری مراسم و امثالهم وجوهی پرداخت شد که اینکار تا اوایل سال ۱۳۵۸ ادامه

یافت و یک روز بمناسبت حرفهائی که اشقیا در مورد این پول عنوان می کردند حوصله مهندس حسینی که بسیار حساس و زودرنج بود تنگ شد و بلافاصله به قم رفت و خدمت امام رسید و با بیان ماجرا بالاخره توافق شد که مجموعه حساب و کتاب و پولها در اختیار مرحوم طالقانی قرار گیرد و اینکار انجام شد ولی دیری نپائید که روح مرحوم طالقانی نیز بعالم علوی پرواز کرد.

حسینی آنقدر مورد احترام و اعتماد جامعه بود که جهان پهلوان تختی قیومیت تنها فرزندش بابک را باو محول کرد و این جوان حق شناس با برگزاری مراسم ختم بروح پر فتوح او احترام لازم را معمول کرد.

تا ایران باقی و برقرار است نام این قهرمان مبارزه با استعمار در صفحات درخشان تاریخ به نیکی ثبت خواهد گردید.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

از: ابوالفضل قاسمی

زنده یاد مهندس کاظم حسینی  
( اندیشمند مبارز نفت )

او مرد خداست،  
دکتر مصدق

پیش از شهریور ۱۳۲۰ الیگارشی کهنه و فرسوده ایران با بهره‌جویی از رژیم تئودیک دیوانسالاری و خودکامگی و با اتخاذ شیوه ماکیاولیستی بیشتر پستیهای کلیدی را در اختیار خود گرفته مانع خلاقیت لایه‌های تحصیلکرده و روشنفکر بودند.

با همداد ایران

پس از شهریور ۱۳۲۰ اولین گروهی که بعنوان آزمون به اندیشه یک سازمان اجتماعی افتادند نخبگان و تحصیلکرده‌های مردم‌گرا بودند که پایه (کانون مهندسین) را گذاشتند. روزنامه شفق (ارگان روشنفکران ایران) منعکس کننده عقاید این لایه از جامعه بود.

آنها در میان این کانون، جوانانی بودند که فعالیت صنفی برای آنان بسنده نبود، عامل اصلی پس ماندگی را (فقر و ظلم)

مهندس کاظم حسینی در شمار این افراد بود که چون دارای باور راستین و درستین به معنویات می بود، در عنفوان جوانی به او نام (شیخ المهندسین) دادند.

طولی نکشید نخبگان دردمند، روشنفکران ملی و مبارز و حق طلب یکدیگر را یافتند، دست بیک تشکل سیاسی و اجتماعی زدند، بجنگ دستگاه حاکمه فاسد و الیگارشیک کهنه رفتند، (شفق) ارگان این گروه شد. اینان بدنبال نخستین گردهم آیی در (باهماذ ایران) از اندیشه ها و خواسته های خود چنین نوشتند (کسانی که امروز با عنوان... گردهم آمده اند از شهریو ۱۳۲۰ در انتخاب خط مشی سیاسی و اجتماعی شتابزدگی رواندیدند در اینمذت با کمال دقت تحول احزاب را بمنظور آزمایش اجتماعی مشاهده و مقایسه می کردند...) با آزمایشی که در مدت کوتاه این گروه دادند مردم تهران آنها را شناختند، چهار تن از آنانرا بنماینده گی مجلس ۱۴ نخستین پارلمان ملی برگزیدند. در اندک مدتی آنان مراد و پیر و مرشد و رهبر خود (دکتر مصدق) را شناختند، در شمار یاران پرباور و دیرپای او درآمدند و همه مانند مهندس کاظم حسینی همه عمر در راه او حرکت کردند.

این شعر که از سوی اینان بر مزار پیشوای ملی گرایان نصب شده است مبین راستین آرمان آنهاست.

یاران پس از تو باز براه تو می روند

شرمنده آنکه راه براین کاروان گرفت

در نخستین تظاهر خیره کننده در مجلس پس از رد در

خواست تعقیب (تدین دست آموز نابکار و کثیف استعمار و استبداد)، وقتی مصدق با این شعار کوبنده (اینجا دزد گاه است ۱) بعنوان اعتراض مجلس را ترك کرد، دبیر حزب ایران نیز در مجلس به پیروی از رهبری که یافته بود، چنین گفت: (اینجا مجلس نیست - دزدخانه است ۲). علیرغم سیاستمداران بزرگ جهان که می گفتند (يك قطره خون برابر يك قطره نفت است) آنروزها هنوز کسانی بودند مانند مظفرالدینشاه (نفت را یک ماده گندیده و بدبو و بی خاصیت) میدانستند ولی ماجزه نخستین کسانی بودیم که برای نفت قلم روی کاغذ گذاشتیم. برای همه عمر دشمنی استعمارگران بویژه امپریالیسم انحصارگر نفت ایران را بجان خریدیم و در این راه چه گزندها و آسیب هائی که ندیدیم.

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست

جنس خود را همچو کاه و کهریاست

### اللهیار صالح و نفت

ابعاد شخصیت و منش اللهیار صالح و مهندس حسینی بهم نزدیک بودند هر دو از نوع شخصیتهای آزادیخواه و میهن گرا و حق طلب و خداشناس بیغل و غش بودند از اینرو زود بهم جذب شدند. بسال ۱۳۲۳ وقتی (هور) فرزند رئیس پیشین جمهوری آمریکا به ایران آمد، درخواست امتیاز نفت کرد، زنده یاد اللهیار صالح نخستین رجل سیاسی بود که دریافت پیدا شدن سروکله (عموسام) بعنوان شریک نفت ایران چه رویدادهائی را در پی دارد، از اینرو

می گوید (دیدم دخالت فوق العاده آمریکائیان در کارهای ایران و بخصوص مذاکراتیکه برای گرفتن امتیاز نفت جنوب خاوری ایران در جریان بود موازنه سیاسی ایران را بهم می زند و این موضوع را بیکایک عده ای از رجال سیاسی و بی غرض مثل دکتر مصدق خاطر نشان و تذکر دادم که هر چه زودتر تصمیمی برای خاتمه دادن باینوضع گرفته شود. ۳) صالح حتی در این مورد با ساعد نخست وزیر تماس می گیرد، مسئله را پیش بینی می کند که اگر دولت آنروز بدان عمل می کرد، ما دچار مشکلاتی که بحران نفت را ایجاد کرد نمیشدیم، وی چنین یاد آور می شود: (ادامه مذاکره راجع به نفت جنوب خاوری ممکن است باعث نگرانی سایر همسایگان ایران گردد... اما بهیچوجه مصلحت نیست که ایران منابع ثروتی را که برایش باقیمانده از حالا بیکمی از متفقین واگذار نماید).

اللهیار صالح از نزدیکترین دوستان (داور) بود که همت بر دگرگونی نیروی قضائی ایران گماشت، وقتی ساعد کابینه خود را تشکیل داد، صالح را بسمت وزیر دادگستری به کابینه فراخواند، تا عهده دار تصفیه دادگستری و سازماندهی به استقلال نیروی قضائی گردد.

در نخستین جلسه صالح مسئله نفت را مطرح کرد، تصمیم گرفته شد آب پاک به دست همه استعمارگران ریخته شود. مذاکره درباره نفت به پس از بیرون رفتن قوای خارجی از ایران موکول گردد، ولی کارگذاران استعمار مانع ابلاغ و اعلام این نظر می شوند. صالح در این باره اظهار میدارد. (با اینکه مقتضی بود این

تصمیم فوراً با اطلاع عموم برسد و به نمایندگان کمپانیها اعلام کنند تا تشریف ببرند. ولی افسوس که این اقدام بعمل نیامد و نفهمیدم چرا مسامحه شد تا «آقای کافتارادزه» نماینده دولت شوروی وارد شدند و جواب منفی آنهم بعد از ملاقات اولیه به ایشان داده شد (۳) آنروزها هیچکس نمیتوانست این حقیقت را دریابد که (سرچشمه شاید گرفتن به بیل - چو پرشد نتوان گرفتن به پیل).

امپریالیسم ترفند گر و غارت پیشه برای گرفتن ماهی، لازم بود آب را گل آلود کند. برپایه این سیاست پوست خربزه زیرپای کرملین انداخت، روسها با شتاب بدون مطالعه از هول حلیم (نفت شمال) تودیک رویدادهای بیهوده و پیاپی تا قضایای آذربایجان و خود داری از تخلیه خاک ایران و طرح (حریم امنیت) و سرانجام (مقاله نامه نفت) افتادند، حیثیتشان لکه دار شد.

### ممنوعیت واگذاری نفت

وقتی آمریکاییها بفکر گرفتن امتیاز نفت در ایران می افتند حزب توده که در مرامش (دادن هرگونه امتیاز به بیگانگان منع شده بود با قاطعیت به مخالفت با امتیاز نفت بپا می خیزد د کتر راد منش در ۱۹ مرداد ۱۳۲۳ در مجلس می گوید: (بنده بارفقایم با دادن امتیازات به دولتهای خارجی بطور کلی مخالفیم، همانطوریکه ملت ایران توانست راه آهن خود را احداث کند بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما میتوانیم ثروت این مملکت را استخراج کنیم. ۴) ولی همینکه پای منافع روسها پیش آمد و در

خواست امتیاز نفت بوسیله مسکو مطرح شد، حزب توده با یک چرخش صدو هشتاد درجه در ۵ آبان ۱۳۲۳ یعنی سه ماه بعد از پیشنهاد ممنوعیت واگذاری امتیاز از باشگاه حزب در خیابان فردوسی و در پناه تانک و توب و سربازان ارتش، سرخ دولت و ملت را در فشار گذاشت تا نفت به اربابانش بدهند. بنوشته یکی از افراد فعال و سرشناس و برجسته آنروز حزب توده: (سرود اصلی نمایش خواستن امتیاز نفت برای شوروی بود، رهبران حزب توده - پیشاپیش دیگران گام برمیداشتند. ۵) ایران در لبه پرتگاهی بود که دکتر مصدق دو روز بعد از تظاهرات بردگان سرخ، بادادن هرگونه امتیاز به بیگانگان مخالفت کرد. در ۶ آذر رفقای مهندس حسینی قطعنامه‌ای با چنین آغازی صادر کردند (در شرایط حاضر هیچگونه امتیازی به هیچکس از دول یا شرکت‌های بیگانه برای منطقه داده نشود ۶). در ۱۱ آذر رفقای حسینی در مجلس به رهبری مصدق با تصویب طرحی مبنی بر ممنوعیت واگذاری امتیاز نفت به بیگانگان مشتی بردهان همه استعمارگران نفتخوار زدند. بظاهر کار نفت فیصله یافته بود ولی ما میدانستیم این پایان، آغازگر جرقه‌های آتش توفانزایی است که زیر خاکستر نهفته شده است نژاد اسلاو درست نقطه مقابل انگلوساکسون هستند، همیشه در سیاست بجای باز کردن گره با دست، به دهان می‌برند، با سیاست خشن و قهرآمیز می‌خواهند کار خود را پیش ببرند، حال آنکه زور در سیاست کارسازی دراز مدت ندارد.

## اعدام دکتر مصدق !!

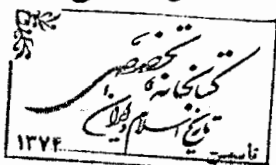
هنوز یکماه از تصویب طرح نگذشته بود که به رهبری (ژنرال اقا کیشی یف) مامور عالی مقام سیاسی و نظامی شوروی در ایران، دسیسه کودتای افسران خراسان آغاز و پیش از این دسیسه - عده‌ای از همکاران حسینی و وطنخواهان مبارز بازداشت و در زندانهای خراسان بسر می بردند، هنگام فرار افسران با تجهیزات به شمال خراسان آنان در منطقه مورد نظر در زندان و - تبعید گاه بودند. (۷) بعد از شکست این کودتا مسئله قیام ساختگی (جعفر پیشه‌وری) جوادزاده خلخالی پیشین، روی داد، آذربایجان از ایران منتزع شد که بعد معلوم شد شاه بیت حل قضیه آذربایجان در (مسئله نفت شمال) بوده است. در همین روزها بود که طبق اقرار و نوشته (ژنرال کبیری) تصمیم به (اعدام دکتر مصدق) گرفته می شود که معلوم نیست بچه علت با شکست روبرو می گردد (۸) پیدا شدن امپریالیسم آمریکا (ابر قدرت سوم) در صحنه سیاست ایران مثل همیشه دو ابر روس و انگلیس را بهم نزدیک کرد، تا با استراتژی واحدی در ایران گام بردارند. اولین مسئله مهم منطقه (نفت) می بود که بردارانه با هم کنار آمدند. بهتر است در این مورد نظر یکی از شخصیت‌های سیاسی و کارشناس برجسته انگلستان برپایه (سیاست موازنه مثبت) بازگو شود.

(پروفسور هارولد لسکی) تئوریسین و رئیس کمیته اجراییه حزب کارگر انگلیس با اصطلاح (جناح چپ) دستگاه حاکمه اعلام می دارد - (ما در انگلستان راجع به امتیاز نفت ایران در شمال بنفع

یادنامه مهندس حسینی / ۶۳

دولت شوروی، اعتراضی نداریم، همچنانکه انگلیسها در جنوب ایران اراضی نفت خیز مهمی دارند شورویها نیز حق دارند در شمال ایران نفت داشته باشند. ۹)

باری همفکران ایرانخواه حسینی در (باهماد ایران) از همانروزهایی ۱۳۲۳ بدرستی دریافتند نه تنها مسئله نفت با تصویب (طرح ممنوعیت واگذاری نفت) پایان نیافته بلکه آغازی برای یک پیکار بزرگ علیه ترفندهای امپریالیستها برای نگاهداری نفت ماست. با این درایت و پیش بینی کمیسیونی دست بکار پژوهش مسئله نفت شد که بعداً در راس این کمیسیون (مهندس حسینی) قرار گرفت.



مقاله نامه نفت شمال

پس از پایان جنگ جهانی و موعد خروج ارتشهای بیگانه از خاک وطن، روسها دو مسئله را برای (نفت شمال) به گروکشی گرفتند، یکی خود داری از تخلیه ایران و دیگری جانبداری آشکار و استوار از نهضت قلابی آذربایجان.

بدنبال این بحران و شکست دولتهایی که روی کار آمد. سرانجام (مهره مهم امپریالیسم) قوام السلطنه در صحنه سیاست ظاهر شد، قوام بی اعتنا به مجلس و بی آنکه رای اعتماد بگیرد در ۳۰ بهمن ۱۳۲۵ (۱۹ فوریه) عازم مسکو شد. دکتر مصدق که نیت شوم نابکاران را در یافت، اعلام داشت: نباید بجهت تخلیه ایران زیربار تعهدات دیگر رفت (۱۰)

با اینکه سازمان ملل و شورای امنیت با دقت و قدرت ناظر بر اوضاع ایران و فشار روسها بود و ارتش سرخ را مجبور کرده بود در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ (چهارم آوریل) ایران را ترک کنند، ناگهان در میان اعجاب جهان و ایران، در همانروز، تعهدی از سوی قوام بنام (مقاوله نامه نفت) در برابر تخلیه ایران به امضای قوام و سادچیکف انتشار یافت، قوام دست آویز محکمی برای درخواست مجدد امتیاز نفت به دست روسها داد. در اینموقع مهندس حسینی به راهنمایی مغز متفکر ملی (مهندس احمد زیرک زاده) کمیسیون (باهاماد ایران) را فعالتر کرد.

### غیرت بفرستند !!

سناریوی (تثبیت سیاست نفتی در ایران) بجهت پیدایش سر و کله (عمو سام) با دقت و بررسی فراگیر و محاسبه نیروها و گزینش و ارزیابی بازیگران صحنه تهیه شده بود کارگردان اصلی آن امپریالیسم انگلیس و یکی از بازیکنان آن سوسیال امپریالیسم شوروی بودند.

نخستین پرده این سناریو (بنیاد یک مجلس خودمانی) می بود که در آن اثری از مخالف و حتی موافق مشکوک نباشد، دکتر مصدق با شخصیت‌های گوناگونی مانند (امام جمعه دکتر حسن امامی جمال امامی، عزالممالک اردلان و فطن السلطنه و محمد صادق طباطبائی.....) برای آزادی انتخابات دست بکار گسترده ای زدند. در ۲۷ آذر ۱۳۲۵ دکتر مصدق نزد شاه رفت او را که نخستین گام کج را

برداشته بود از عواقب آن پرهیز داد، در ۱۴ دی نامه سرگشاده‌ای به شاه نوشت اتمام حجت کرد در ۲۰ دی دست به یک میتنگ زد، حقایق پشت پرده را عریان به مردم گفت، در ۲۴ دی با رجال سیاسی در دربار به بست نشست، در ۲۷ دی بی نتیجه دربار شاه را ترک گفت، سپس انتخابات را تحریم نمود. اما مهندس حسینی و همفکران او در (باهاماد ایران) علیرغم سایر گروهها نه تنها دست روی دست نگذاشتند بلکه پابپای دکتر مصدق حرکت می کردند، از همان سرآغاز دوره فترت در ۱۳ دی یکسال پیش در اعلامیه ۵ ماده عواقب دوران بی مجلسی و فترت و خود کامگی قوام را گوشزد نمودند (۱۱) و بقول خودشان یک تنه وارد صحنه مبارزات علیه استعمار و نوکران و بازیگران آن شدند. (۱۲) حال بماند ما در اینراه دچار چه صدمات مالی و جانی بزرگ شدیم، دانشگاه تهران و دانشجویان دلاورانه در این نبرد پیشگام بودند، دچار ضرب و جرح شدند و بزند آنها کشیده شدند (۱۳) ولی پرونده مستند محکمی از دخالت صریح دولت و ارتش و دربار در انتخابات دوره ۱۵ تهیه شد، بگونه‌ایکه قوام السلطنه که گرفتار احلام طلایی دوران قدرت گرایی آینده خود بود، با بیشرمی و وقاحت بیمانند تاریخی در باره انتخابات اعلام داشت (چه وقت انتخابات آزاد بود که من آزادی انتخابات بدهم ۱۴) سناریو دقیق تنظیم شده بود نباید از (اغیار) کسی به مجلس ۱۵ که کارهای بزرگی از نفت شمال تا نفت جنوب در پیش دارد راه یابد.

بد نیست برای تمدد اعصاب این گفتار طنز آمیز یا جد دگر

مصدق را بشنوید، بعد از همه اقدامات د کتر مصدق برای آزادی انتخابات، وقتی از او می پرسند دیگر چه خواهید کرد؟ پاسخ می دهد به شورای امنیت شکایت می کنم. می پرسند اگر تلگراف شورای ملل متحد متمرثمر واقع نشد بعقیده شما چه باید کرد؟ (با خنده فرمودند تلگرافی به انگلستان و آمریکا می کنم که برای ما مقداری غیرت بفرستند ۱۵)

#### نفت و ما و بیگانه پرستان

ممکن است پرسیده شود پس حزب باصطلاح (پیشتاز توده) در این برهه حساس زمان چه می کرد، آنان از لحظه آغاز زمامداری و حرکت قوام به روسیه چنان مسحور جو تصنعی شده در رویای طلایی دستیابی به قدرت در ایران غرق گشتند که در بست در اختیار قوام قرار گرفتند. پس از (مقاوله نامه نفت) می پنداشتند با بدست آوردن این پایگاه سیاسی و اقتصادی دیگر چیزی به تحقق (حاکمیت کمونیسم) نمانده است از اینرو در انتخابات نیز سیاستی تاییدی کل دستگاه را پیش گرفتند تا مجلسی پدید آید که قرار داد نفت در آن به آسانی بتصویب رسد.

بازیگران بخش اول سناریو (بنیاد مجلس دلبخواه) را بخوبی بازی کردند. اینک بخش دوم مانده است، این بخش آزمونی برای پرده آخر می بود.

مهندس حسینی و دوستانش در اینموقع ضمن صدور قطعنامه ای بهترین راه را برای حفظ حاکمیت و سیاست مستقل ملی

نشان دادند (استخراج معادن نفت بدست ایرانیها ایجاد حداکثر تسهیلات ممکن برای فروش به روسها ۱۶۰۰۰) از این تصمیم (ایرانخواهان واقعی) دوست و دشمن ماسک از چهره خود برگرفتند. بهتر است در اینمورد نظر یکی از پژوهشگران را در اینجا بازگو کنیم:

(حزب ایران در سال ۱۳۲۶ بیانیهای داد و در آن اندیشه تشکیل یک شرکت ایرانی نفت را پیش کشید که نفت ایران به دست ایرانی استخراج شود.

این پیشنهاد که با آزم بسیار و آهسته آهسته به سوی ملی شدن نفت ایران پیش میرفت از سوی حزب توده غیر عملی نامیده شد، در مردم سوم مهر ۱۳۲۶ مهندس زاوش پس از یاد کردن دلیلهای دراز و بی پایه به این نتیجه رسید امروز عملاً میسر نیست با سرمایه داخلی نفت کشور را استخراج کرد ۱۷) بجاست یادآوری شود این همان حزبیست بهنگام پیشنهاد و امتیاز نفت از سوی امریکائیا در مجلس ۱۴ گفت (ما مانند راه آهن، خودمان می توانیم نفت را اداره کنیم)

#### پیشنهاد ملی کردن صنایع نفت

ولی ما از آنهایی نبودیم که تخطئه اصل (ملی شدن نفت) از میدان بدر رویم، خواهیم دید که همین مهندس حسینی در بحبوحه مبارزات ضد امپریالیستی ملت ایران و استیفای حقوق حقه ملی از نفت جنوب، تقریباً یکسال پیش از تصویب اصل ملی شدن نفت در

(سخنرانی روز یکشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۲۹) خود با صراحت کامل اینچنین اصل (ملی شدن نفت) را اعلام کرد:

ناگفته نماند که با توجه به اقداماتی که در کلیه ممالک جهان و بخصوص توسط دولت انگلستان دایر به ملی کردن منابع عمومی و کارخانجات مهم شده است کشور ایران در صورت مقاومت شرکت نفت در قبول حقوق مسلم ایران بایستی از همان راه وارد شده و دست غاصب شرکت نفت را با «تصویب قانون ملی کردن صنایع نفت» از بزرگترین منابع ثروت این کشور کوتاه نماید ... (۱۸)

تقارن مطالب ما را از شرح مسلسل و منظم وقایع و مسیر آن بدور انداخت

با تشکیل و افتتاح مجلس (مقاله نامه نفت قوام و سادچیکف) در مجلس مطرح شد. این بخش دوم سناریوی نفت بود که خود سنگ محک استعمار برای ساختار مجلس میبود. بگونه ای که استعمار انگلیس و آمریکا میخواستند مجلس تقریباً با توافق آرا مقاله نامه را رد و کان لم یکن اعلام داشت.\*

در چنین مجلس خالی از اغیار میتوان کار اصلی و پرده نهایی سناریور را در صحنه پیاده کرد، براساس طرح پیشنهادی ۱۲ آذر ۱۳۲۳ رحیمیان استعمار در نظر گرفت سناریور را با تصویب (قرار داد الحاقی نفت جنوب) فیصله دهد و یوغ حاکمیت خود را برگردن

\*. یکنفر در مجلس رای مثبت نداد آن عباس اسکندری سیاستمدار هزار چهره ایران می بود که بعداً در آغاز زمامداری دکتر مصدق با نامه سرگشاده اردیبهشت ۱۳۳۰ به جنگ ملی شدن نفت رفت.

ملت ایران استوار سازد. قوام که در افق پندارهای قدرت گرایی سیر می کرد بیکبار دید همه چیز بهم ریخت، (حزب دمکرات ایران رهبر کل) از هم پاشید، مجلس خود ساخته ناخن بچهره او می کشد وزیران کابینه یکی پس از دیگری استعفا می دهند، تلاش او نتوانست کاری از پیش ببرد، آری این مهره تا اینجا کار ساز بود، حال باید برود مقدمات کار را برای پایان بخش (سناریوی تثبیت) فراهم شود.

#### دست آموزهای پشت پرده استعمار

پس از قوام با اعتمادیکه امپریالیسم انگلیس به مجلس داشت دولتهایی روی صحنه آمدند که (شرکت نفت فرمانروای این دولتها بود!) با اینکه سیاست شمال نقش خود را در ایران در مورد نفت از دست داده بود ولی جای آنرا حریف جوان و تازه نفس و آزمند (نئوکلونیالیسم) گرفته بود.

استعمار انگلیس در نظر داشت در سال ۱۳۲۷ کار را تمام کند، یکماه بیش از رد قرار داد شمال نگذشته بود (گس) نماینده شرکت نفت جنوب به ایران آمد، تا باصطلاح (برای استیفای حقوق ملت ایران) قرار داد الحاقی را منعقد نماید.

عمو سام دیپلوماسی خود را در ایران با اعزام سیاستمدار جوان (جان وایلی) فعال کرد، در ۲۹ آذر اولین گام قرارداد با پیمان نظامی بین ایران و آمریکا بسته شد، شاه که تسلیم شکوه و هیمنه قدرت نوپیدای عمو سام شده بود (سیمرغ) فوراً دست بکار شد، ناگاه سر و کله ایدن وزیر امور خارجه چرچیل در ایران پیدا شد

بدنبال آن شاه راه انگلستان را پیش گرفت چند روزی در اعماق کاخ بوکینگام ناپدید شد. این سفر بسیار پر بار بود، انگلستان سبیل شاه را با چربی خودش (پولهای بولکه شاه پیشین چرب کرد). کاخ سفید دچار خشم و غضب گردید و چون جهان دستخوش تغییرات جغرافیائی کشورها بود جنگ کره شروع شده بود دیپلوماسی آمریکا به جستجوی چهره جوان فعال بی پروا جویای نام و جاه رفت، از ویژه گیهای روباه مکار انگلیس اینست همه نوع ابزار سیاسی را در (چنته) خود دارد، هر وقت لازم شد بی آنکه طرف بداند ابزاری بردست جوینده قرار میدهد. چه بسا افرادی شصت سال خاموشند ناگاه به سخن می آیند و نقش خود را ایفاء می کنند.

آمریکا در برابر انگلیس با سپهبد رزم آرا رئیس مقتدر ستاد ارتش) طرح دوستی تنگاتنگ افکند. کسی که پروفیسور ایوانف تارنیخنویس مامور شوروی درباره اش نوشت (سپهبد رزم آرا وابستگی شدید به امپریالیسهای انگلیسی داشت ۱۹) وزیر امور خارجه انگلیس اعلام داشت (انگلیس پروپا قرص ترین عامل خود را در ایران از دست داد مردم انگلستان معتقدند رزم آرا شهید شد. ۲) وایلی نخست وزیر بریتانیا گفت (حیف یکی از دوستان صمیمی ما از دست رفت ۲۱) حزب توده او را عضو انتلجنیت سرویس خواند (۲۲) روزنامه پر نفوذ (تریون دوناسیون) نوشت انتلجنیت سرویس از حادثه قتل رزم آرا متضرر شد (۲۳).

### در جستجوی یک (قهرمان)

در مورد رزم آرا در سال ۱۳۲۷ بین دیپلماتهای آمریکا در ایران اختلاف نظر بود (جان وایلی) سفیر کبیر آمریکا نظر خوبی به رزم آرا نداشت کمکهای آشکار رزم آرا در تقویت سازمانهای پوششی حزب توده و روزنامه‌های چپی را ناشی از یک سیاست مشکوک رئیس ستاد می دانست ولی دبیر سفارت (ریچارد جزالد) مسحور رزم آرا شده رهایی ایران را از ضعف و فقر بدست رزم آرا میدانست، با کمک جناح انگلیس مآب وزارت خارجه آمریکا نظر دبیر سفارت به سفیر کبیر می چربید.

در همین مواقع یک اشتباه بزرگ شاه (جان وایلی) را ضعیف نمود و آن خرج مبلغ معتنا بهی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا علیه (ترومن) برای (جان دیولی) بود که پیروزی ترومن موجب پیش افتادن سیاست گروه هوادار رزم آرا شده شاه در موضع ضعیفی قرار گرفت. موقعیتش در واشنگتن متزلزل شد.

آنروزها هنوز سازمان امنیت در ایران نبود، وظایف آنرا رکن ۲ ستاد ارتش انجام می داد که چون مومی در دست بریتانیا بود بنابراین امپریالیسم انگلیس مستقیم و غیرمستقیم از رزم آرا، بت و قهرمان و یک سیاستمدار کار آمد و برش دار و محبوب می تراشید.

ابراهیم خواجه نوری که گهگاهی با نام مستعار (لله آقا) تحلیلی از اوضاع می کرد، خبر از سناریوی امپریالیسم می داد، می نویسد (بوی نفت تمام فضای ایران را در بر گرفته این روزها همه جا صحبت از یک تحولی است که باید قریباً روی دهد...) و سپس

بخشی از سناریو را چنین منعکس می‌کند (نمایشنامه نویسان ما در پی یک پهلوان می‌گردند که نقش اول این تحول را بتواند عهده دار شود ۲۴).

او درباره حوادث آینده خبر درستی داده بود بعد از قوام حکیمی و هژیر که بخش آخر سناریوی (تثبیت نفت) شروع می‌شد و در آبان ۱۳۲۷ محمد ساعد کابینه شناخته شده خود را تشکیل داد ولی کارگردان اصلی پشت پرده (رزم آرا) بود.

قرار داد نفت پاره و لگدمال می‌شود.

ولی این تنها دشمنان و امپریالیستها نبودند که وضع ایران و نفت را زیر نظر داشتند، دو پایگاه ملی و سیاسی در ایران بود که گام به گام حرکت دشمنان را بسوی مقصد زیر نظر داشتند، دکتر مصدق و همزمان او در مجلس ۱۴ که در (باهماد ایران) متشکل شده بودند، مهندس حسینی در این پایگاه با سخت جانی و پشتکار خستگی ناپذیر از هر جا برگی از غارت و حسابسازی شرکت و نفت انگلیس بدست می‌آورد تا روزی در مجامع جهانی واشنگتن و لاهه حکم محکومیت امپریالیسم نفتخوار را صادر کند.

در آستانه طرح لایحه (قرار داد الحاقی نفت) که بعداً معروف به (قرار داد گس و گلشانیان) شد، دکتر مصدق وجدان یکی از نمایندگان مجلس را تکان داد تا مردم بیخبر را از دسایس بیگانگان آگاه سازند، در دهم بهمن ۱۳۲۷ پیام دکتر مصدق از تریبون مجلس برای مردم وطن دوست و حق طلب ایران خوانده شد:

(سکوت در چنین موقعی در حکم اینست که اثاث خانه‌ای را ببرند صاحب آن منتظر اقدام عسس باشد ما اگر عسس داشتیم چرا اوضاع ما باینصورت در می آمد، سکوت نکنید که برخلاف مصالح ایران است ۲۵).

مردم دیر زمان این صدا را می شناختند به آن چون یک صیحه آسمانی می نگریستند. این همان صدا بود که وقتی انگلستان خواست طوق بندگی را بعد از قرار داد ۱۹۱۹ به گردن مردم بیندازد، کودتای ۱۲۹۹ شد در روز تاریخی ۹ آبان ۱۳۰۴ آغاز دوران قزاقها در مجلس، چنین رسالت تاریخی خود را ایفاء کرد. (یکنفر در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس الوزرا هم حاکم؟ اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است استبداد صرف است....)

با این پیام بسرعت مردم همه سازماندهی کرده در سازمانهای متشکل بسیج شدند و پیشگام همه دانشگاه تهران بود.

آنروز همکاران مهندس حسینی تنها سازمانی بودند که مردم را بجهاد علیه استعمار فرا خواندند، اعلام تظاهرات و اعتراض و میتینگ کردند. ما رجزخوانی نمی کنیم تاریخ راستین معاصر را بخوانید تا به درستی نظر ما پی ببرید، آنروزها بیشتر رجال و همه گروهها در لاک خود فرو رفته بودند همانطوریکه تابحال بگونه فشرده ولی مستند نگاشته ایم در این مورد نیز، سند با شما سخن می گوید. (اعلامیه سازمان دانشجویان حزب ایران راجع به نفت)

## رفقای دانشجو

امروز یکی از مهمترین موضوعات حیاتی ملت ایران یعنی نفت جنوب مطرح است. سازمان دانشجویان حزب ایران وظیفه ملی خود میدانند که در لغو قرار داد تحمیلی با سایر افراد وطن پرست و آزادیخواه ایران هم آواز شده برای اخذ حقوق از دست رفته چندین ساله قرار داد شوم و ننگین آن به ملت فقیر و بینوای ایران تحمیل شده مبارزه نماید.

رفقای دانشجو ملت ایران چشم بسوی ما دوخته است زندگی طاقت فرسا و سراسر رنج و عذاب آنان اجازه نمیدهد که همگی در صف ما قرار گیرند...

دانشجویان عزیز مطمئن باشند که عموم افراد طبقات محروم ایران از جان و دل مایل به مبارزه در راه گرفتن حق طبیعی خود هستند...

دانشجویان حق و صلاحیت آنها دارند که از جانب ایران فریاد اعتراض خود را نسبت به قرارداد تحمیلی نفت بگوش جهانیان برسانند و لغو آنها خواستار شود...

(با کمال تأسف تحلیل فشرده و گذرای ما اجازه انعکاس همه این اعلامیه را نمیدهد آنها چنین پایان می‌بریم).

اکنون ما پیشقدم شده و به پشتیبانی کلیه دانشجویان میهن پرست و آزادیخواه از مجلس شورای ملی جدا خواستاریم که از ادامه این قرار داد غیرقانونی که هیچگاه از طرف ملت ایران تایید نشده و نخواهد شد و در انظار ملل شیفته دموکراسی لطمه بزرگی بر

حیثیت ملت ایران وارد آورده است جداً جلوگیری نمایند.

۱۱ بهمن ۱۳۲۷ جاوید باد ایران، سازمان دانشجویان حزب ایران (۲۶)

روز ۱۴ بهمن اعلام تظاهرات و اعتراضات و میتینگ در جلو بهارستان شد (سازمان دانشجویان حزب ایران در تشکیل و تنظیم این میتینگ سهمی بسزا داشته‌اند) در این سخنرانی، قرارداد نفت پاره و لگدمال ملت ایران شد.

امپریالیسم ترفندگر همیشه برای یک هدف تاکتیکیهای گوناگون، دراز مدت و کوتاه مدت دارد، برنامه کوتاه مدت دچار اشکالی شده است، تماشاچیان بیدار نمایش نفت، قشقرق و آشوب براه انداخته‌اند که اگر نمایش متوقف نگردد، (اخلالگران) تنبیه نشوند، ممکن است بکلی هستی او دچار آتش غضب و نیستی مردم شود.

۱۵ بهمن !!؟

روز ۱۴ بهمن از نظر کمونیستهای ایران روز بزرگی بود، در اینروز دکتر تقی‌ارانی رهبر کمونیستها از میان رفت هر سال آئینی برای اینروز بود، اما بحق می‌بود آئین مدعیان پرهیاهوی مبارزه استعمار ملت ایران را در جلو بهارستان یاری و همراهی می‌کردند ولی مصلحت سیاسی جز این بود. آئین ۱۴ بهمن دکتر ارانی به روز ۱۵ بهمن موکول شد چرا؟ چون توده نفتی‌ها (انگلو کمونیستهای) در جو مالا مال از بوی نفت (شیشه عمر امپریالیسم)، آنشب و فردا

کار بزرگی داشتند کار تنبیه (اخلالگران ضد استعمار)، آتشب باید (دکتر کیانوری با رزم آرا) برنامه سرنوشت ساز بزرگ فردا (روز ۱۵ بهمن) را چک می کردند تا با هم آهنگی (امپریالیسم شرق و غرب) کار نفت سامان گیرد. با چند سطر رویداد ۱۵ بهمن را در این مقوزله فشرده پایان می بریم. آنروز شاه طبق معمول سالانه به دانشگاه تهران میرفت چند لحظه پیش از آن اتومبیلی نزدیک دانشگاه می ایستد (دو دلده سیاسی) مهین اسلامی ناصر فخرآرائی از هم خداحافظی می کنند، مهین دوربین عکلسی تمرین شده را در دست ناصر می گذارد، مهین اسلامی دختر پیشخدمت سفارت انگلیس عضو رکن ۲ با این جمله (بامید پیروزی) ناصر فخرآرائی عضو حزب توده خبرنگار روزنامه پرچم اسلام را بسوی سرنوشت راهی می کند. چند دقیقه بعد از میان دوربین فخرآرائی، از فاصله نزدیک پنج گلوله قلابی از پارابلوم بسوی شاه خارج می شود که بعدها شاه در مصاحبه با (اوریانافالاچی) خود ستایی کرد که با (سایه رقصانی) مانع اصابت گلوله ها به هدف شده است. و حال گلوله های تحویلی انتیلیجنت سرویس بوسیله رکن ۲ به فخرآرائی چه بود خدا می داند؟ شاه با پانسمان مختصر به کاخ برگشت ضارب نیز بحکم مصلحت (خاموشی) با گلوله های پیاپی رئیس کل شهربانی کشته شد.

شاه از آن به بعد با (لب شکری) خراش خورده همیشه فخر می کرد می خواست فدای ملت شود.

برنامه اصلی توقف (سناریو نفت) بود تا در جو مناسب دیگر بخش آخر سناریو انجام گیرد (رزم آرا و کبانوری)، انتظار دیگر،

داشتند، تغییر رژیم تقسیم بالمناصفه غنایم و دست آوردهای ترور. رزم آرا هاچ وواج بود که فوراً برنامه جدید و بهره گیری حداکثر از جو موجود به او ابلاغ شد. گرفتن و بستن آغاز گردید سران حزب توده بازداشت مهندس احمد زیرک زاده دبیر کل حزب ایران توقیف دکتر مصدق بازداشت به احمد آباد تبعید شد آیت ا... کاشانی بحثت مبارزات برای سقوط دولت هژیر و ناآرامیها دیگر تبعید گردید!.

عده ای از نویسندگان تندرو تحت پیگرد قرار گرفتند. این بگرویند به شهرستانها نیز کشیده شد نویسندگان و همزمان حسینی و مخالفان رزم آرا نیز در شهرستانها بازداشت شدند.

نگارنده این سطور نیز در این رویداد با ۱۲ نفر از همفکران و یاران بازداشت در درگز و مشهد به محکمه نظامی کشیده شد، محکوم به تبعید از خراسان شدم. در اینجا ناگفته نماند دلایل و مدارک زیادی از همکاری تنگاتنگ رهبران حزب توده در پانزده بهمن با رزم آرا در دست است از آنجمله دکتر فریدون کشاورز عضو کمیته مرکزی آنروز، بتفصیل به تحلیل این همدستی پرداخته نتیجه گیری می کند: (همکاری رزم آرا با کیانوری در این مورد قطعی بود ۲۷)

نخست بهره برداری استعمار از این (ترور ساختگی) تلقینات و بمباران پیاپی روحی و عصبی شاه بود. شخصیتهای بظاهر اندرزگو فراماسونری و کارگزاران آموزش دیده از (علم و ارنست پرون) و عناصری از خاندان سلطنتی به شاه گفتند وضع تو درست مشابه

وضع تروریستهای فدائی حسن صباح و سلطان سنجر بود که شبانگاه کاردی بر بالین سلطان برزمین فرو بردند و خاطر نشان کردند که فرو بردن این کارد بر سینه شاه آسانتر می‌بود، اگر گلوله‌ای به‌دفع خورده حقیقی بود، یکی کافی می‌بود کار شاه را بسازد.

از آنجائیکه شاه که بقول دکتر فاطمی دارای (جبن طبیعی) بود از تلقینات حساب شده روان و اعصابش بهم ریخته شد خود را در بست در اختیار (سیمرغ) گذاشت. از شاه خواسته شد دست از سیاست تذبذب و تردید بردارد، چون پدر در سیاست قاطع باشد و بر تخت دیکتاتوری جای گیرد. برای اینکار مجلس مؤسسان تشکیل شد، هنوز یکماه از تیراندازی بشاه نگذشته بود شاه در سخنرانی پنجم اسفند بهنگام حضور نمایندگان در کاخ برای افزایش اختیارات خود مسئله تشکیل مجلس مؤسسان، از محافل مربوطه خواست هر چه زودتر ترتیب تشکیل مجلس مؤسسان و انتخابات مورد نظر داده شود و در همین روزها بود (سرویلیام فریزر) رئیس هیات مدیره شرکت نفت بتهران آمد دولت در تکمیل قرارداد الحاقی با توجه به جو مختنق و مرعوب فعال شد در اردیبهشت سال جدید مجلس فرمایشی مؤسسان تشکیل بگونه رسمی پایه‌های قدرتهای فردی شاه پی‌ریزی شد.

#### قرارداد نفت در مجلس

بازیگر و مهره اصلی (رزم آرا) از گرایش کامل شاه بسوی لندن حداکثر استفاده را کرد، آمریکائیه‌ها بیش از پیش به او نزدیک

شده او را (رفرماتور ایدال) خود شمردند.

(رزم آرا) در لایه بالا مطرح بود ولی نیاز به آگاهی مردم از قدرت او می بود، دکتر بقائی با استیضاح دولت بخوبی پرده از قدرت رزم آرا در سمت ریاست ستاد در مجلس، دولت و ارتش برداشت. ۱۵ بهمن دست آویز استواری در دست دستگاه حاکمه بود، جراید مخالف سانسور شده مدیر روزنامه های برجسته مانند (قیام ایران، جبهه، مردم...) بازداشت احزاب بسته و یا از فعالیت ممنوع گردیدند هم آهنگ با این خفقانها کانال روی آوردن روشنفکران و تحصیلکرده های مصلحت گرا و عافیت طلب بسوی رزم آرا باز گذاشته شد. رزم آرا با خوشرویی و وعده های طلایی اصلاح طلبان را میفریفت بگونه ای که عناصری سرشناس و انقلابی از میان جوانان مانند (حسن ارسنجانی ..... ) خود را به رزم آرا نزدیک کرده شالوده حزب نوینی را برای روشنفکران پی ریزی می کردند. سر لشگر ارفع قطب مخالف و مظهر دست راستی ارتش با رزم آرا آشتی داده شده، (دفتریها، دیهیم یها مهتدیها، هدایتها...) افسران متنفذ و سیاست پیشه و مشتی افسران جوان نیز مجذوب (ژنرال سیاستمدار) شدند.

باری همینکه مقدمات کار از هر جهت با هر پیش بینی فراهم شد پرده آخر بالا رفت و روز سه شنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۲۸ دولت ساعد (قرارداد الحاقی) را با یک فوریت تقدیم مجلس کرد، در دستور مجلس لایحه مهم انتخابات که بسود مردم می بود قرار داشت و مذاکرات درباره آن شروع شده بود، حقاً این لایحه مقدمتر و مهمتر

از هر لایحه بعدی بود، ولی لایحه انتخابات از رسیدگی خارج و لایحه (قرارداد الحاقی) مطرح می‌گردد. (این‌دفعه دیگر کار ایران تمام است اگر صد هزار جان داشته باشد از همه سو در اماج کمند ماست) آری براستی امپریالیسم ترفند گر حساب همه گریز گاهها را کرده بود تا دگر بار طوق بردگی را به گردن ما بیندازد. غزال آزاد شده را دو باره در کمند خود اندازد.

۵ روز بیشتر بپایان مجلس نمانده بود امپریالیسم در نظر داشت با کمک کارگردانهای مهم مجلس و دولت بقول مهندس حسینی در یک (تنگ کلاغ پر) قرار داد را تصویب و کار را تمام کند سپس

گر تضرع کنی و گرد فریاد

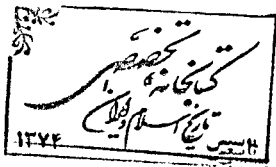
دزد زر باز پس نخواهد داد

امپریالیسم (ظرفیت فنی) اقلیت را محاسبه کرده بود، از دیدگاه سیاسی، بعضی از این عناصر اقلیت پایشان از اول می‌لنگید، چنانچه بقول دکتر فاطمی با مخالفان سروسری داشتند بنابراین با این (پتانسیل سیاسی) مخالفان کاری از پیش نخواهند برد. لایحه با ترفندهای موزیگرانه و (با انحرافات) در طبع و توزیع روز شنبه به مجلس آمد (۲۸).

شنبه اول مرداد ۱۳۲۸

در اینموقع یکی از برجسته‌ترین و کلای مجلس و شخصیتی کارآمد و آگاه در امور قضایی ماسک از چهره خود برداشت،

اخطار قانونی داد (ضمن بحث چنانچه خواهیم دید مدعی می شود صحبت در اطراف قرار داد داری و وضعیت شرکت و غیره از موضوع خارج است و مفاد ماه ۸۶-۱۴۶ هم اینست که هر مطلبی که از نظر حقوقی با موضوع ارتباط مؤثری ندارد نباید بحث شود (۳۰). توجه کنید استعمار چگونه با ریزینی و دقت کامل دنبال مسیر جریان بود این خود عامل مهمی بود که اقلیت متوجه گلوله های جانشکاف خود شد، تا تیرهای علمی و فنی و درست بر قلب استعمار بنشیند، دیو استعمار را از پای در آورد.



زرادخانه ملی!؟

امپریالیسم همه هوش و حواسش متوجه دولت و مجلس بود، از جو ترور و خفقان آمیز بیرون نگرانی زیاد نداشت که ناگهان پیام کوتاه دکتر مصدق دیگر بار استعمار را دچار خشم و غضب نمود، دکتر مصدق با سپاس از اقلیت مبارز مجلس گفت:

(...چند نفر که با این قرار داد مبارزه می کنند نام شما ای نمایندگان مدافع وطن ایران جاویدان خواهد بود (۳۱) براستی چنین بود با اینکه این اقلیت در نیمه راه مبارزه مصدق و ملت را رها کردند هنوز ما یادی از آنها می کنیم و بگفته مصدق نام آنان جاویدان خواهد بود. چند تن از شخصیتها به رهبری دکتر مصدق خود را آماده پیکار بزرگی کرده بودند، ولی آنچه مهمتر از همه بنظر میرسید گلوله هایی بود که باید بر جان امپریالیسم بنشیند او را از پای در آورد، با تفنگ خالی نمی شود بجنگ دیو استعمار آنهم استعمار

کهنسالی که سالیان دراز است ملتها را به بردگی و بهره‌کشی کشانده است رفت. این انبار مهمات وزرادخانه علمی مجهز به برنده‌ترین دست افزارهای جنگی کجا بود؟ گفتیم از سال ۱۳۲۳ همفکران و هم‌زمان مهندس حسینی بی آنکه هو و جنجال، گردو غبار، سروصدا براه بیندازند به بررسی و گردآوری اسناد و مدارک علیه نفتخواران جهانی پرداختند، با تلاش جانکاه و نستوه به جنگ استعمارگران رفتند، نخستین اقدام آن در مجلس چهارده بود که در ۱۱ آذر ماه ۱۳۲۳ نمایندگان حزب ایران در مجلس شورای ملی تحت ریاست دکتر مصدق طرحی را تصویب کردند که بر اساس آن دادن امتیاز نفت به خارجی‌ان ممنوع شد و مسئولان متخلف به عقوبت محکومیت تهدید شدند (۳۲)

همفکران مهندس حسینی از همان سالها شروع به بررسی در باره نفت کردند، ولی (سیاست استعمار پرده آهینی بین ملت ایران و هر چه با نفت ارتباطی دارد کشیده بود در روزنامه‌ها و اخبار رسمی هیچگونه اطلاعی راجع به نفت نمی‌دیدید و اگر به اداره امتیازات نفت و معادن مراجعه می‌شد از دادن هرگونه جوابی خود داری می‌کردند و عنوان محرمانه را برخ شما می‌کشیدند حزب ایران برای جمع‌آوری اطلاعات لازم بارها به وزارت دارایی مراجعه نمود و هر دفعه جواب یاس شنید. در نتیجه پافشاری ما بالاخره جواب دادند که فقط با اجازه وزیر دارایی میتوان اطلاعاتی را که می‌خواهید در دسترس شما گذارد. این راه را هم پیمودیم جوابی نشیندیم بناچار نامه بشرکت نفت انگلیس و ایران نوشتیم و از آنجا اطلاعاتی

راجع به تعداد کارمندان شرکت نفت بین کارمندان ایرانی و خارجی خواستیم شرکت ضمن ارسال پاره‌ای نشریات خود راجع به گاو‌داری و تلمبه‌زنی و غیره برای اطلاعات بیشتری ما را به وزارت دارایی راهنمایی نمود باز هم مراجعه شد ولی رسماً جوابی نرسید. (۳۳)

فقط مهندس حسینی!؟

### شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

راه ناهموار پر از موانع و دشواریها، اهریمنان بیرحم با اسلحه در کمین نشسته ما محکوم بودیم لنگ لنگان اینراه را با همه مشکلات بپیمائیم، بار مسئولیت خطیر را بمقصد برسانیم.

کاردانها کارشناسها تکنوکراتها همه به رهبری مهندس حسینی در اینراه گام به گام حرکت کردند. با چه تلاشها، شگردها، برگ به برگ اینجا و آنجا و همه جا سرزدند، تا جوینده یابنده شد. مدارک و بیلانهای لازم گرد آمد، پرونده مستند و محکم و مستدل نفت تشکیل شد که در حساسترین لحظات تاریخی ملتی استعمارزده سرنوشت ساز باشد. کار همه بیک سو و کار مهندس حسینی در سوی دیگر در رأس این کمیسیون فردی با برترین خصال روحی و علمی قرار داشت که مهندس زیرک‌زاده در جشن خلع ید شخصیت او را چنین می‌نمایاند: (فقط شخصی مانند مهندس حسینی دارای معلومات وسیع می‌توانست با این وسایل ناقص کاری بدین بزرگی را انجام دهد. ۳۴)

حسین مکی که پیشگام برای این مبارزه در مجلس شده بود سابقاً عضو حزب ایران بود، از (بارفنی و علمی) باهماد ایران آگاه بود، از اینرو بوسیله یکی از شخصیت‌های حزبی به دبیر کل مراجعه می‌کند در این مورد چنین آمده است (خوشبختانه اقلیت بیدار مجلس با وجود غافلگیر شدن دست از اقدامات مجذانه برنداشته به کلیه اشخاص مطلع مراجعه و کسب اطلاع نمود و مکی نماینده اراک به افراد حزب ایران مراجعه و خواهان تشریک مساعی شد. ۳۵)

دکتر مصدق در این باره می‌گوید: اگر اطلاعات او (مهندس حسینی) نباشد نمایندگان اقلیت مجلس نمی‌توانند با اطلاعات بسیار کم و ناقصی که دارند حقوق ملت ایران در نفت جنوب دفاع نمایند. بنا به گفته خود زنده یاد حسینی، مهندس احمد زیرک زاده دبیر کل حزب ایران نظر حزب را به او اطلاع می‌دهد که باید کمال همکاری را با مکی کند، اور را در این مبارزه یاری بخشد.

#### استعمار چگونه بدست ما کیفر یافت؟

از ویژگی‌های اخلاقی مهندس حسینی اعتقادات افراط گرایانه او در مسائل درون گرایی و معنوی بود که این خصیصه با همه سودهای زیاد، گهگاهی موجب دوری او از دوستانش می‌شد، ولی در مسئله نفت این خاصیت بزرگ را داشت که نیروی او را چند برابر کرد، دلاورانه و خستگی ناپذیر برای خود یک رسالت قائل بود تا اینکار را به سامان و پایان ببرد.

دستور دبیر کل حزب برای او یک تکلیف سیاسی بود ولی

آنچه این تکلیف را مهمتر کرد توسل او به قرآن بود، اینچنین راه سیاسی او تأیید شد:

یکی از آیات قرآنی این چنین نیروی دنیا میستی در او پدید آورد:

(فاتلوهم بعد بهم الله باید یکم و یخرهم و ی نصر کم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین - با آنها بجنگید که خدا آنها را بدست شما عذاب میدهد و آنها را رسوا می کند و شما را بر آنها غالب می گرداند و دل مؤمنین را شفا و مسرت عنایت می فرماید.)

آری مشرب و مذهب بهم پیوند خورده بود و از آن نیرویی سرچشمه گرفت که با کمک پاکان و مردان با فضیلت و حق طلب نه تنها ما حقان را از دهان شیر گرسنه استعمار گرفتیم درسی نیز به جهانیان آموختیم که از جوار ما، عراق تا الجزایر و اندونزی زنجیرهای بردگی گسسته شد. جهان چنان از زیر بار استخوان شکن استعمار قد راست می کند که یکی از این مردمی که آفتاب در سرزمین استعمار گرشان غروب نمی کرد کتابی نوشت (سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق ۳۶)

#### مدرس نفت

بدنبال دستور حزبی مهندس حسینی برق آسا به مجلس می رود، در اتاق (اکباتانی) با حسین مکی ملاقات می کند و آمادگی خود را اعلام می دارد در اینموقع ناگهان دکتر بقایی پیدایش می شود، وی از بیموقع پیدا شدن او که (روابط با اجنه

داشت) ناراحت می شود. آغازگر این مبارزه در همانشب (ماه رمضان) می بود که (حسین مکی، حائری زاده، مهندس مستوفی) در خانه مهندس حسینی در قلعهک حاضر می شوند، پس از صرف افطار اولین نطق تهیه و در پیرامن آن توضیحات لازم شفاهی داده می شود مکی شب را در خانه حسینی می گذرانند مکی با نوشته ها و تقریرات حسینی و تفنگ خزانه گذاری شده راهی مجلس یعنی میدان کارزار با دیو استعمار می شود. دکتر مصدق در آغاز این جهاد سه اندرز سیاسی به مکی می دهد:

(۱- شب را در جای مطمئن بگذرانید ۲- از وسیله ایاب و ذهاب مطمئن استفاده کنید ۳- مراقب باشید شما را در مجلس نذرند، نطقتان قطع نشود. ۳۷)

مکی در مجلس مهندس حسینی در لژ تماشاچیان ناظر نخستین میوه های شیرین حاصل سالها تلاشها، سختی ها، جان کندهای خود و یارانش می شود.

اگر امروز مشتی تاریخنگاران جهت دار قلم بدست گرفته حسینی را فراموش کرده اند ولی (تاریخ داور راستین است) و حق همیشه پیروز

قفا خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم

شب فراق به امید بامداد وصال  
آری آنروز که حسینی به وادی نفت گام گذاشت رویاروی او  
کویری بود خشک و سوزان با بادهای توفان خیز، در آن نه نشانی از  
آبی و گیاهی بود. ولی براستی این حسینی و یاران او بودند این

کویر را تبدیل به باغی پر از گل و گیاه و میوه کردند، که دهان خشک و لبهای تبار ملت ما از آن شاداب شد ولی افسوس: بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد

#### اعلامیه نفت در مجلس

حسینی با گلوله‌هایی که به (سرباز فداکار ملی) می‌رساند نمیگذاشت حتی یک لحظه آتش جبهه نبرد خاموش شود. خود نیز چون سرداری هر روز پیرامون جبهه (پارلمان) میگشت و مراقب بود که اگر نیاز به کمکهای بیشتر باشد، سنگر ملت را تقویت کند.

ساعت بساعت عمر مجلس یعنی در حقیقت چراغ عمر استعمار به بی‌سوئی می‌گرائید، در لحظات واپسین مجلس، استعمار دگر بار همان نوکر بی‌آزرم آغازگر نفت را در صحنه ظاهر ساخت، (شریعت زاده) معلوم الحال که نوکری را از نیایش به ارث برده بود پیشنهاد کفایت مذاکرات کرد. تا قرارداد به رای گذاشته شود، چه میدانست رای کافی در مجلس برای تصویب قرارداد است.

ولی دیگر مصدق، مهندس حسینی، مکی، امیر تیمور اقلیت مجلس تنها نبودند، وجدان برخی از نمایندگان بیدار شده بود، مردم هشیار و مبارز ایران در بهارستان ناظر بر آنچه در مجلس می‌گذشت بودند.

در جلسه روز دوشنبه سوم مرداد مکی اعلامیه حزب ایران را در باره نفت خواند که این بیانیه انگیزه مجلس را به حفظ حقوق ملی و

استقلال ایران مضاعف کرد.

در پایان اعلامیه حزب ایران، اینچنین از اهمیت قرارداد و لحظات حساس تاریخ سخن رفته است. «با توجه به مقدمات فوق حزب ایران بنام ملت انتظار دارد نمایندگان مجلس شورای ملی از تصویب مواد الحاقیه خودداری فرمایند تا برای مطالعه و تدقیق امر فرصت کافی باقی باشد مبادا این شتابزدگی موجب بدبختی و پریشانی بیشتر گردد. جاوید باد ایران ۳۹»

بچه مهندسا بلاى جان استعمار!؟

استعمار و دولت دست نشانده، وزیر خود فروخته و هیات حاکمه امپریالیست با نزدیک شدن مجلس به لحظات پایانی، تازه به اهمیت کار میهن پرستان ضد استعمار و زرادخانه ملی پی بردند، خطر پشت گوش آنانرا لمس می کرد از اینرو می بینیم وزیر دارائی خیانتکار (عباسقلی گلشایان) نتوانست از درد گلوله هایی که بر جان امپریالیسم می نشست ساکت بنشیند، در مجلس فریاد می کشد. (توقع دولت - بیشتر از اینست که آقای مکی چهار تا بچه مهندس به ایشان اطلاعاتی داده اند. دکتر بقائی: بچه مهندسا خیلی بهتر می فهمند ۴۰) استعمار تازه فهمید در برابر این صاعقه مرگ راه گریزی ندارد جز مرگ، (گس) فهمید اطمینان گلشایان برای تصویب قرارداد معلق است (ارشیو شرکت نفت بریتانیا) خورشید روز چهارم مرداد در افق فرونشست، شب سرنوشت ساز فرا رسید، روشنفکران، کارگران، رزمندگان نستوه، دانشجویان همین بچه

مهندسها و رفقایشان تا نیمه شب در میدان بهارستان بیدار بودند، چشم و گوش به در مجلس و آنچه در آنجا می گذشت داشتند. آنروزها بسیار کسان که بعدها یقه پاره کردند و میراث خوار نفت شدند در بستر خوش خود آرمیده بودند آن چشمانی که باز بود دیدگان پر از آرزوی مردم واقعی در بهارستان بود. هنوز دقایقی چند به پایان مجلس مانده بود که زنگ شماطه دار بهارستان صدا در آمد ولی گویی این بار طنین این صدا مغزها را می کوبید و ضربات قلبهایی که برای ایران می تپید تندتر می کرد که ناگهان خبر شادی آفرین از درون مجلس بوسیله (مهندس حسینی) به بیرون رسید: (امپریالیسم مات ملت پیروز شد) همانطوریکه قرآن به ما نوید داده بود. (بعذ بهم الله) بوسیله ملت ایران ما مزه تلخ شکست و عذاب را به آنها چشانندیم)

### ملی کردن صنایع نفت

بلی با همه ترفندها دشمن در مجلس ۱۵ کاری از پیش نبرد به دنبال اجرای طرحهای دراز مدت افتاد ولی دیدیم با حلول سال ۱۳۲۹ سال پرماجرا مهندس حسینی در ۲۰ فروردین ۱۳۲۹ در سخنرانی خود چنین به استعمار هشدار داد: (در صورت مقاومت شرکت نفت .... باید دست غاصب شرکت نفت را با تصویب قانون ملی کردن صنایع نفت از بزرگترین منابع ثروت این کشور کوتاه نماید) استعمار خشم آلود و شکست خورده پس از این گوشمالی بزرگ تصمیم می گیرد به آزار و محدودیت فعالیت حسینی بپردازد، حسین مکر، در مجلس در این باره چنین می گوید: (گرچه در دوره

گذشته بنده نام یکی از این مهندسين را آوردم و بلافاصله پس از خاتمه دوره پانزدهم آن مهندس عالیمقام را از کار برکنار کردند و تا امروز هم آقای مهندس حسینی هنوز شغلی ندارند با اینکه این جوان یکی از افتخارات ایران است (صحیح است) و ما باید از وجود این قبیل مهندسين استفاده کنیم (۴۱) ولی ما خود را برای صدمات بیشتر آماده کرده بودیم چنانچه نوار گفتار حسینی و شواهد دیگر حاکیست با دست اندر کار یکی از سرجنابان معروف ارتجاع! تروریستها در جلو حزب و چاپخانه چهر به او سؤ قصد می کنند، ولی با شکست روبرو می شود. ولی حسینی بیدی نبود که با این بادهای بلرزد، ایمان او به آرمان و مرام و هدفش استوار بود و بطوریکه می بینم در این راه با شجاعت و ایمان تا پایان خط رفت، آری برای ما (ایران) واژه مقدسی بوده و هست در اینراه هر بلا را به جان می خریم.

من و دل گر فنا شدیم چه باک

غرض اندر میان سلامت اوست

آخرین تیر ترکش استعمار؟

ماههای واپسین ۱۳۲۸ و آغازین ۱۳۲۹ روزهای سرنوشت ساز بود با جنگ ابرقدرتها در ایران همه چیز دستخوش دگرگونی می شد، توالی رویدادها اهمیت این برهه از تاریخ را نشان می دهد. در آستانه انتخابات دوره ۱۴ دکتر مصدق دست به فعالیت همه جانبه زد. دریافت که باید نیروهای ملی سازماندهی شود از اینرو

در اول آبان ۱۳۲۸ جبهه ملی تشکیل انتخابات آغازودر حین انتخابات در ۱۴ آبانماه هژیر وزیر دربار ترور شد، الهیار صالح اولین شخصیت از ملی گرایان راستین و رهبر حزب ایران از کاشان بنمایندگی برگزیده گردید، با تسهیلاتی که رزم آرا فراهم کرد، اندکی پس از تشکیل جبهه ملی روزنامه مردم ارگان حزب توده محرمانه انتشار یافت. در ۲۸ اسفند پس از برکناری دولت، ساعد، رجبعلی منصور نخست وزیر شد، شاه راهی آمریکا گردید. منصور از آیت الله کاشانی دعوت کرد تا از لبنان به خاک وطن باز گردد، در ۶ خرداد احمد دهقان نماینده مجلس و مدیر مجله معروف تهران مصور دولتمرد و روزنامه نگار ضد توده‌ای و عامل در بار ترور شد. در ۲۰ خرداد آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی با یک پیشینه سیاسی چهل ساله همراه میزبان خود عباس مختارزاده پیشین از مهره‌های مهم رویداد خونین مسجد گوهر شاد (۱۳۱۴) و (عباس علی‌زاده فعلی ۴۲) وارد تهران شد، کتاب معروف و مهم (جان فیلیبی) کمیسر بریتانیا در بین‌النهرین و بقول (جواهر لعل نهرو) یکی از عمال برجسته انتلیجنت سرویس او را به خوبی معرفی می‌کند ۴۳ امپریالیسم انگلیس تصمیم گرفت سپهد جاجیعلی رزم آرا (آخرین تیر ترکش) خود را بسوی ملت رها کند. همانطوریکه دیدیم استعمار می‌کوشید با (نعل وارونه) رزم آرا را بعنوان یک عامل (عموسام) به مردم قالب کند، از اینرو لازم بود به تاکتیکهای گوناگون پیشین ادامه می‌داد.

## رزم آرا و قرار داد

در سفر شاه به آمریکا (نخست وزیری) رزم آرا بگونه جدی مطرح شد و چون شاه بجهت موضعگیری کود کانه در انتخابات ریاست جمهوری علیه ترومن در یک حالت انفعالی قرار گرفته بود به آمریکا قول زمامداری رزم آرا را داد. بدنبال این سفر در کنفرانس لندن در باره ایران به توافق رسیدند نفت ایران مال انگلیس بازار ایران مال آمریکا ۰۴۴

در زمانی که اسناد وزارت خارجه بریتانیا (رزم آرا را تنها حریف پاک کننده ایران از ناسیونالیسم معرفی می کند و از روابط تنگاتنگ رزم آرا به کمونیستها سخن می گوید (۴۵) آمریکائیا در باره رزم آرا داوری سطحی کرده برای عدم تکرار حوادث کره در ایران از (ارتش رزم آرا سخن می گویند حکومت دیکتاتوری او را حیاتی می دانند (۴۶) رزم آرا برای خام کردن کمونیستها با توجه به روابط پیشین (تنها آنتی تر ناسیونالیسم را کمونیسم) می شمارد.

با این دیپلماسی پیچیده لندن و موزیگری رزم آرا دیگر کار (جان وایلی) سفیر آنگلو فوب آمریکادر ایران تمام بود بجای او دکتر هنری گریدی Henry Grady (دیکتاتور واقعی یونان) تعیین گردید. گریدی در آتن در ۲۶ ژانویه ۱۹۵۱ با خبرنگار (نیویورک تایمز) مصاحبه و کمک نظامی به ایران را منوط به زمامداری یک مرد نیرومند می کند و با صراحت می گوید. (این مرد نیرومند پس از ورود من به ایران روی کار خواهد آمد و مورد تایید ماست) باخترا امروز نقش اصلی آنها ارشاد و راهنمایی دولت جدید می داند، شاه

بیش از پیش در فشار قرار می‌گیرد... (۴۶)

گریدی به شاه پیغام می‌فرستد، من بشرطی به ایران می‌آیم که رزم آرا نخست وزیر شود اینچنین با دخالت عیلمی و آشکار آمریکائیها (رزم آرا) در ۵ تیر ۱۳۲۹ نخست وزیر می‌شود. اما همینکه گریدی به ایران می‌آید برای باز گذاشتن دست دولت جدید شاه را حذف و اعلام می‌دارد (شاه باید تماشاچی باشد ابداً نباید در سیاست دخالت نکند ۴۷)

اما برای جبهه ملی دو اصل مطرح بود یکی دموکراسی دیگری ناسیونالیسم و (سیاست موازنه منفی) از اینرو چون رزم آرا را عاملی می‌دید که هم می‌خواهد ایران را بفروشد و هم آزادی را به صلیب کشد، از اینرو شدیداً به مخالفت با (رزم آرا) پرداخت.

شهید لندن !!

با اینهمه شواهد هنوز نویسندگان مغرض یا خود فروخته بودند که دکتر مصدق و یارانش را متهم می‌کردند که دکتر گریدی روابط نزدیک جانبدارانه با ملی گرایان داشته است. ولی این خوشحالی گریدی و کاخ سفید دیری نپایید که رزم آرا آشکارا نقاب از چهره خود برگرفت در ۲۴ آذر ۱۳۲۹ با فراری دادن سران حزب توده از زندان قصر تهران وقتی دولتمردان ذهن گرای آمریکایی را از خواب خوش بیدار کرد که بقول عوام (رزم آرا آش را خورده و به خر مراد سوار شده بود) آمریکائیها سخت از سیاست (کاموفلاژانگلیسیها و رزم آرا) ناراحت بودند که رزم آرا پیاپی

ضرباتی بر پیکر سیاست آمریکا در ایران نواخت (برنامه‌های صدای آمریکا را از رادیو ایران قطع نمود و عذر مستشاران امریکایی را خواست، با روسها قرار داد بست، احکام داد گاههای نظامی در باره سران حزب توده را لغو کرد، بنوشته روزنامه فیگارو در نظر داشت لایحه قانونی بودن حزب توده را به مجلس ببرد (۴۸) و نفت شمال را به روسها بدهد (۴۹) رزم آرا برای پایان دادن به کار نفت بسود ارباب (غلامحسین فروهر) یک الیگارک دست آموز و کثیف امپریالیسم را بعنوان وزیر دارایی وارد کابینه کرد، او نیز لایحه (قرار داد الحاقی) معلق را به مجلس آورد. دگر بار پیکار پایانی مهندس حسینی و ملی گرایان با امپریالیسم نفتخوار شروع شد، تا با حل مسئله نفت به حاکمیت ملی و استقلال واقعی ما تحقق بخشند، سخن گفتن آنهم بگونه فشرده و کوتاه از چند ماه زمامداری این نماد کامل (انگلو کمونیسم) در اینجا کار بایسته نبوده در راستای بحث گذرای ما نیست. رزم آرا با تحقیر و توهین به تاریخ و تمدن و فرهنگ و خلاقیت و ظرفیت ملت ما همه ایراندوستان را برانگیخت تا ملی گرایان به رهبری دکتر مصدق پیشنهاد پایانی نفت را به مجلس دادند. (سرانجام در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ طرح ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران که فکرش از شهید بزرگ دکتر فاطمی و طرح و پیشنهاد آن توسط حزب ایران با زحمات مهندس حسینی تهیه و به مجلس تقدیم شده بود به تصویب مجلس شورای ملی برسانند (۵۰) رزم آرا جلو ملت ایستاد، جانفش را در راه خدمت به ارباب از دست داد، انگلستان او را شهید نامید. (۵۱)

### او مرد خداست !

حال ببینیم نظر رهبر نهضت ملی ایران که از نخستین روزهای طرح (مسئله نفت) رهبری مبارزات ضداستعماری ملت ما را عهده دار بوده است در باره مهندس کاظم حسینی چیست و او را چگونه می شناساند؟ نخستین شالوده جبهه ملی را تنی چند از مدیران جراید و نمایندگان اقلیت مجلس ۱۵ و رجال تشکیل می دهند ولی دکتر مصدق در جلسه اولی جای حسینی را خالی می بیند، ضمن پیشنهاد و عضویت او در هیات بنیادگذار جبهه ملی در باره او چنین می گوید:

«نطق های تمام ما در مجلس شورای ملی در باره نفت پایه و مایه و عصاره همه گزارشات است که حسینی تهیه می کند و اگر اطلاعات او نباشد نمایندگان اقلیت مجلس نمی توانند با اطلاعات بسیار کم و ناقصی که دارند از حقوق ملت ایران در نفت جنوب دفاع نمایند ۵۲»  
و در جای دیگر می گوید..... اگر کمکهای افراد جذب ایران نبود ما موفق نمی شدیم نفت را ملی کنیم. اما سرهنگ بزرگمهر وکیل دکتر مصدق در خاطرات خود می نویسد.

«از مهندس حسینی پرسیدم، چشمش پر از اشک شد. هر وقت اسم او به میان می آمد، چنین حالی به او دست می داد. گفت و بارها تکرار کرد: آقا او اولیاً الله است آقا هر مشکلاتی که مربوط به نفت از لحاظ تحقیقاتی علمی و فنی داشتیم او با نهایت دقت و وسواس مطالعه کرده نتیجه را با

خلوص ایمان در اختیار ما می گذاشت تکرار می کرد. ای آقا  
او مرد خداست. ۵۴»

با پیروزی مردم و زمامداری دکتر مصدق مهندس حسینی  
بعنوان (مغز متفکر کابینه ملی) شناخته شد، از آن به پس همواره در  
همه جهات داخلی محافل بین المللی از سازمان ملل تا دادگاه  
بین المللی لاهه با ارقام و اعداد به افشاگری غارت (دزدان دریائی)  
می پرداخت. کودتای ننگین ۲۸ مرداد در روح مبارز و مقاوم او  
تأثیری نگذاشت بهنگام طرح (قرار داد امینی پیچ) کنسرسیوم از  
مخفیگاه با تیرهای جانشکاف خود تن دیو امپریالیسم را اماج قرار  
میداد. دوستانش نیز با همه خفقان موجود با طبع و نشر نظرات او  
رسالت دیرین خود را ادامه می دادند.

چنانچه چشم بینا، وجدان بیدار و انصافگر و حقشناس داشته  
باشیم، هر روز روز حق گذاری به حسینی است شما اگر به سهم ما از  
نفت جنوب پیش از ملی شدن نفت و آمار هر روز فروش نفت و  
عایدی ما نگاه کنید، به شما با ارقام ثابت خواهد شد که ملی گرایان  
چه کرده اند؟ ما باید همیشه خود را رهین منت دکتر مصدق و دکتر  
فاطمی و مهندس حسینی ... بدانیم.

در بیلان منتشره ۱۹۴۷ از مجموع درآمد خالص سالانه  
شرکت نفت ۲۰/۱۹۵/۰۰۰ تن که مبلغ ۳۳/۴۱۲/۹۳۹ لییره و  
حق الامتیاز دولت ایران ۷/۲۰۱/۲۵۱ میشد (۵۳)

(در سال ۱۹۵۱ الهیار صالح در شورای امنیت سازمان ملل متحد اظهار داشت که (شرکت نفت انگلیس و ایران) در سال ۱۹۵۰ از فروش نفت ایران سودی در حدود ۲۰۰ میلیون لیره بدست آورده است از این مبلغ ۱۶ میلیون لیره به عنوان حق الامتیاز و سود سهام و مالیات عاید ایران شده است. سود شرکت فقط در آن سال بیش از ۱۱۴ میلیون لیره بالغ شده است یعنی معادل کلی مبلغی که شرکت در طول نیم قرن به ایران پرداخته است. ۵۴)

\* \* \*

در همین سفر دکتر مصدق به آمریکا که مهندس حسینی نیز همراه نخست وزیر ضد استعماری ایران بود، امپریالیسم آمریکا ورزیده و کارآمدترین دولتمردان و سیاستگران خود نظایر: سرهنگ والترز (سرلشکر امروزی و نماینده آمریکا در سازمان ملل) و پل نیتز به رهبری (ژرژ مک گی George mcghee) را بکار می گیرد، آچسون وزیر خارجه و هریمن معاون رئیس جمهور و حتی ترومن می کوشند بهر نحو شده او را به دام بیندازند نتیجه گرفته نمی شود سرانجام (مک گی) پس از ۸۰ ساعت سروکله زدن می نویسد (حتی یک وجب به حل مسئله نفت نزدیکتر نشدیم ۵۵) و همین برخوردها اینچنین معاون وزارت خارجه آمریکا را به ترسیم چهره شخصیت مصدق وامیدارد.

(به عقیده من او یک ایرانی ناسیونالیست میهن پرست بود که هدفش در تمام عمر آزاد ساختن ایران از آنچه سلطه خارجی می دانست بود... ۵۵)

یکی از شگردهای موزیانه و برانگیزنده امپریالیسم انگلیس و آمریکا این بود که با پول و کمکهای مالی به ایران، ملی گرایان را بر سر میز آشتی بنشانند. مهندس حسینی به جرج مک گی پاسخی چنین دندان شکن می دهد: (حسینی بود که در جلسه ای با حضور مک گی در واشنگتن اظهار داشت که ایران پول نمی خواهد بلکه استقلال سیاسی می خواهد).

اگر اینان، این مبارزان آشتی ناپذیر با استعمار و استثمار نبودند با (فقر اقتصادی)، ما دیروز و امروز و فردا، چکار می کردیم؟ اما راجع به دیروز دوران ستمشاهی که شاه فراری باز در کتابهایش دست از ناسزا گویی به مصدق بر نمی دارد به بینید چه می نویسند: (وضع جدیدی که مصدق بوجود آورد باعث شد شاه در پیشبرد منافع ایران در سالهای بعد از آن نهایت استفاده را کند)

و اما در مورد دیگر کودتای ۲۸ مرداد علیه حکومت ملی (بدون تردید به قدرت گرفتن رژیم آیت الله خمینی و گسترش احساسات ضد غربی مردم ایران کمک کرد که گمان می رود تا مدتهای مدید «فرداها» ادامه داشته باشد. بازگشت ایران به دامان دنیای غرب برای مدتی نامعلوم به تأخیر خواهد افتاد این امر به عقیده من منجر به بی اعتمادی نسبت به ما پس از پایان دوره استعمار برای زنده ماندن و کسب احترام تلاش می کنند. ۵۵)

صرف نظر از جنبه های سیاسی، با محاسبه درآمد امروز و روزهای پیش از ملی شدن نفت اگر منصفانه داوری کنیم باید

بپذیریم ما همه مهمان دکتر مصدق و مهندس حسینی و دکتر فاطمی و... هستیم. بفرموده پیامبر راستین اسلام (من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق) هر کس که شکر گزار خدمتگزاران به انسانها نباشد پاس خدمت و حرمت آنها را ندارد شکر و ثنا و ستایش خداوندی او پذیرفتنی نیست.

یک جامعه را همواره با داشتن مردان خدمتگزار و اندیشمندان آزاد و سازندگان روشنگر ارزیابی می کنند. بکوشیم تا با گرامیداشت بزرگان دانش و فضیلت و آزادی و مفاخر ملی راهگشای پیدایش انسانهای والا و مشوق خدمتگزاران به انسانها باشیم.

### آرش کمانگیر ضدامپریالیستی ما

با اینکه در سالهای واپسین ماجرای زندگی، نگارنده با زنده یاد مهندس حسینی بجهت اختلاف در شیوه سیاستگذاری، برخورد های شدیدی داشتم ولی در چند سال اخیر، زندگی و رویدادها بیکبار دگرگونی روحی و فکری در او پدید آورد که عملاً آنها را نشان می داد. با اینکه خود من بیمار بودم، مرتب از من می خواست بدیدنش بروم، تا وقتی توان بیشتر داشت با (نوار کاست) گفتنی ها را می گفت من نیز با کمک دوست ارزنده و پر شکوایا (حسین اعرابی) ضبط می کردیم. روزی به همسرش که باید

او را نمونه بارز و کم نظیر زنان دنیا دانست که همواره با خوشرویی، حرمت و عزت، شیرین زبانی شوهر بزرگوارش را پرستاری و دلداری می داد، مانند گوهری پاک و شفاف به روانش نیرو می بخشید، گفت: همه آن یادداشتها و کاغذها، پرونده ها، روزنامه ها، و اسنادیکه دارم بیاورید، و بعد همه را تحویل من داد. او با دیدگان گویا و شفافش که ژرفای ضمیرش را می توان مکاشفه کرد، می خواست نشان دهد که دچار یک تحول روحی و انقلاب فکری شده است.

\*\*\*

الان جلو من پر از پاکتها و بسته های پژوهشگرانه و محاسبات دقیق و نطقهای اوست که نمی دانیم از کجا شروع کنیم. شاید عمری و توفیقی باشد و یادنامه کاملی از کوشش این مرد که (آرش وار) در راه ایران مستقل و جاوید و آزاد و حق طلب جان سپرد، فراهم گردد.

در اساطیر ما آمده است توران و ایران به آشتی رسیدند قرار شد (آرش تیرانداز قهرمان) با تیری که می افکند محل نشست تیر بر زمین، مرز مستقیم ایران تعیین گردد. آرش همه نیروی خود را چنان صرف این جهاد ملی کرد با تیر (موشک مانند او) راستای مرز ایران باستان تعیین شد دگر جان او با این جهاد از کالبدش بیرون آمد. وقتی من با اینهمه اسناد جان کندنهای اندیشه فرسای این مرد بزرگ را می نگرم می اندیشم جان او (آرش مانند) بر سر جهادش به آن زودی از کالبدش پرواز کرد. (چند برگ از نمونه کار و ویرایش و نگارش او را) در اینجا می آورم.

حسینی در آئین به خاک سپاری دکتر مصدق (هر کول آسیا)  
مهندس حسینی پیش از مرگ دکتر مصدق، در گذشت رهبر  
خود را در خواب می بیند، با نگرانی از خواب بیدار می شود. در  
دفتر خاطرات خود پس از شرح و تعبیر این رویا می نویسد (دلم  
رضا نمیداد که چنین فکری بکنم) با نگرانی روز یکشنبه ۱۴ اسفند  
۱۳۴۵ برای تدریس به دانشگاه تهران می رود، او می نویسد (من سر  
کلاس درس بودم) دکتر غلامحسین مصدق تلفن کردند دکتر  
مصدق فوت کرده است جنازه او را یک بعد از ظهر از بیمارستان به  
احمد آباد می بریم من منزل الهیار صالح مهندس حق شناس دکتر ب  
... مهندس زیرک زاده دکتر سنجابی و منزل خود اطلاع دادم موفق  
نشدم به صدر بلاغی و جلالی موسوی خبر دهم ضمناً به رئیس  
دانشکده فنی و اساتید و دانشگاهیان اطلاع دادم ... خودم برای  
ناهار منزل جمشید رفتم نماز خواندم لباس تیره پوشیدم و کراوات  
سیاه زدم به بیمارستان نجمیه رفتم. دربان خبر داد یک ربع به ظهر  
جنازه دکتر را برده اند. من خود به احمد آباد بروم ... ساعت ۳/۵  
بعد از ظهر به احمد آباد رسیدم در راه دوستون نظامی با بیست  
دستگاه جیپ که ۱۲ دستگاه مجهز به وسایل مخابراتی بودند و ده  
ماشین با سرباز و اسلحه و وسایل دیدم) ... در احمد آباد اتومبیل  
پلیس و ژاندارمری ظاهراً در داخل باغ بودند مانع ورود من شدند  
گفتند آقای متین دفتری گفته کسی را راه ندهید، ولی گروهبان امنیه  
پس از معرفی خودم مرا راه داد. حسینی سپس در دفتر خاطرات از  
موقعیت محلی که جنازه دکتر را گذاشته بودند شرح میدهد، در

اینجا به او تداعی می شود این شبیه همان چادری بوده که مرگ دکتر را قبلاً در خواب دیده بود. دکتر غلامحسین مصدق، مهندس حسینی را به اتاق استراحت و کار دکتر راهنمایی می کند که حسینی مشروحاً اشیاء داخل اتاق و چگونگی شکستن گاو صندوق اسناد سیاسی دکتر که بوسیله ماموران شکسته شده بود شرح میدهد.

حسینی غیر از افراد خاندان دکتر از این افراد و شخصیت ها نام می برد که در احمد آباد برای مراسم به خاک سپاری آمده بودند (دکتر صدیقی دکتر سنجابی، آیه الله زنجانی، رادیا، کشاورز صدر مهنا، باقر کاظمی)

طبق وصیت دکتر مصدق قرار بود جنازه او را در گورستان شهدای سی تیر ۱۳۳۱ دفن کنند. دستگاه ستمشاهی مانع می شود از اینرو جنازه را در صندوقی قرار داده در اتاق خود دکتر بن خاک می سپارند و می نویسند (زنجانی دعا خواند سنجابی رول دفن کردن داشت جعبه را چند میخ زدند...) مهندس حسینی در پایان آئین بن خاک سپاری بزرگترین قهرمان ضداستعماری جهان چنین می نگارد (من از این وضع فقیرانه ای که حکمفرما بود خیلی متأثر شدم ۵۴) آری این بود آئین به خاک سپاری مردی که (رونالد فریر) مورخ رسمی نفت بریتانیا او را (هرکول آسیا) نام داده است

درود به روان پاک خدامتگزاران مردم ایران  
درود بر مهندس کاظم حسینی

جاوید باد ایران \*

\* گرفته شده از فشرده بخش (نفت و حزب ایران) از کتاب (نقش حزب ایران در گستره تاریخ و سیاست: ابوالفضل قاسمی).

## منابع مقاله

- ۱- روزنامه شفق ارگان حزب ایران دوره جدید شماره ۲۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۳.
- ۲- روزنامه رستاخیر شماره ۷۲ - ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۴.
- ۳- خاطرات یکسال صالح، سالنامه آریان سال ۱۳۲۴ - صفحات ۱۵۳-۱۴۵
- ۴- سیاست موازنه منفی جلد ۱ صفحه ۱۵۷.
- ۵- خاطرات دکتر انور خامه‌ای ۲۵۰
- ۶- روزنامه شفق شماره ۱۵ - ۱۳ آذر.
- ۷- روزنامه راستی، ارگان ایالتی حزب توده خراسان مرداد ۱۳۲۴ شماره‌های ۲۴۰ - ۲۵۲ - گذشته چراغ راه آینده است ۲۳۳.
- ۸- سیاست موازنه منفی در مجلس ۱۴ صفحات ۲۳۴-۲۳۵
- ۹- روزنامه جبهه (مهندس احمد زیرک‌زاده) ارگان حزب ایران شماره ۸۲ - ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۵.
- ۱۰- مجله چشم‌انداز چاپ پاریس شماره ۶ صفحه ۵۸.
- ۱۱- روزنامه جبهه (ارگان مرکزی حزب ایران) شماره ۵۲ (۵۴) - ۱۳ دی ۱۳۲۴.

۱۲ - سر مقاله روزنامه اخبار ایران (بحای روزنامه توقیف شده جبهه ارگان حزب ایران) با تیترا (فقط حزب ایران می جنگد) شماره ۳۰ - ۳ بهمن ۱۳۲۵.

۱۳ - روزنامه های نبرد امروز، باستان (ارگانهای موقتی حزب ایران شماره ۲۰ - بهمن ۱۳۲۵ شماره ۲۸ اسفند ۱۳۲۵).

۱۴ - گذشته چراغ راه آینده است ۴۴۹.

۱۵ - روزنامه مرد امروز شماره ۹۱ - ۲۸ دی ۱۳۲۵.

۱۶ - کارنامه مصدق و حزب توده از انتشارات فزادک صفحه ۵۸ کارنامه مصدق صفحه ۱۳۷ (پارسا سایمگانی)

۱۷ - روزنامه جبهه شماره ۸۲ - ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۱۸ - خیانت های گلشنیان در بازه نفت جنوب نشریه شماره ۹ حزب ایران.

۱۹ - تاریخ ایران نوین ۱۵۷.

۲۰ - مجله خواندنیها اسفند ۱۳۲۹ شماره ۶۶۵.

۲۱ - زندگانی رزم آرا ۳۶۷.

۲۲ - روزنامه صاعقه ۲۷ خرداد ۱۳۲۹.

۲۳ - باختر امروز شماره ۵۲۴ - ۲۶ خرداد ۱۳۳۰.

۲۴ - مکتوب ۵۸ (از کتاب مکتوبهای خواجه نوری).

۲۵ - تاریخچه جبهه ملی ۲۵۰.

۲۶ - جریان مذاکرات نفت در مجلس پانزدهم ... نشریه شماره ۸ حزب ایران.

۲۷ - من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده را. ۳۵

یادنامه مهندس حسینی / ۱۰۵

- ۲۸- یادداشتها و نامه‌های دکتر حسین فاطمی. ( ۵۶۲ ).
- ۲۹- نشریه شماره ۸ حزب ایران (جریان مذاکرات نفت در مجلس
- ۱۵- بررسیهای حزب ایران) ۳۲
- ۳۰- نشریه شماره ۸ حزب ایران (جریان مذاکرات نفت در مجلس
- ۱۵- بررسیهای حزب ایران) ۳۳
- ۳۱- روزنامه ستاره ۲ مرداد ۱۳۲۸.
- ۳۲- نفت و گاز از دیدگاه حزب ایران ۳.
- ۳۳- نشریه شماره ۸ حزب ایران صفحه ۲۵.
- ۳۴- روزنامه باختر امروز شماره ۵۱۴ - ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۰.
- ۳۵- روزنامه باختر امروز شماره ۵۱۴ صفحه ۳۱.
- ۳۶- سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق
- ۳۷- نوار گفتار مهندس کاظم حسینی (مصاحبه)
- ۳۸- جریان مذاکرات نفت در مجلس ۱۵ صفحه ۱۷۲
- ۳۹- جریان مذاکرات نفت در مجلس ۱۵ صفحه ۱۷۲.
- ۴۰- تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران ۱۶۲
- ۴۱- الیگارشی یا خاندانهای حکومت ایران جلد ۲ صفحه ۲۵ از همین نویسنده.

۴۲- Philby. H st.j.B. ARABIAN DAYS An Autob 10 graphy

1948

- ۴۳- داریا (نقشه تحول دکتر حسن ارسنجان) ۲۵۳ - ۲۹/۳/۲۹
- بیست سال با اعلیحضرت رضا شاه: سلیمان بهبودی
- ۱۵۰-۱۴۳-۶۵-۶۲-۶۰-۵۶-۴۹-۴۸-۳۲

۱۰۶ / یادنامه مهندس حسینی

۴۴ - British Military attaché F.O 9 JULY 1945 ....P.8/5 - 2505

۴۵ - British Military attaché F.O 9 JULY 1946 ....P.8/5 - 2505

۴۶ - گذشته چراغ راه آینده است ۴۲۸ - پنجاه سال نفت: فاتح  
صفحه ۵۰۳

(عبدالله برهان) 5:15 - United states Foreign Relation 1950

۴۷ - روزنامه باختر امروز ۳۳۸ - ۲۷ شهریور ۱۳۲۹

۴۸ - روزنامه شاهد شماره ۶۶

۴۹ - نفت و گاز از دیدگاه حزب ایران ۴

۵۰ - (چگونه جبهه ملی بوجود آمد) روزنامه ستاره ۲۲ شهریور  
۱۳۳۲

۵۱ - نفت و گاز از دیدگاه حزب ایران ۴

۵۲ - دادگاه دکتر مصدق ۵۹۳

۵۳ - پنجاه سال نفت ۴۱۶

۵۴ - Saleh In U.N security council ofical Record

نقل از (مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایران ۴۱۸) 16 th year sb3cr  
Meeting 15

۵۵ - George McGhee, Envey to Middle World New york 1983, -  
p17.

(مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، کاوه  
بیات) (نویسنده جیمز بیل).

## هدیه دکتر مصدق به مهندس حسینی

روزهای آخر اسفند ۱۳۲۹، اوج قدرت سپهبد رزم آرا (آخرین تیرترکش استعمار) روزهای حساس و سرنوشت ساز ایران بود. بدنبال پیشنهادی ملی شدن نفت در مجلس از سوی دکتر مصدق حمله گزانبیری امپریالیستها، توده نفتی یا (انگلو کمونیستها)، دربار و ارتجاع آغاز شد. رزم آرا دستور انتظار خدمت (زنده یاد ابوالحسن رجبی) دارنده امتیاز روزنامه (جبهه آزادی) ارگان حزب ایران را داد. در اینموقع که دشمنان ایران به تخطئه مسئله (ملی شدن نفت) پرداخته بودند مهندس کاظم حسینی دبیر کل وقت حزب ایران با مقاله مستدل و مستدل در ۸ ستون در روزنامه جبهه آزادی (شماره ۲۸ چهارشنبه ۹ اسفند ۱۳۲۹) به دفاع از پیشنهاد پیشوای ملت و پاسخ به دشمنان پرداخت و بدنبال این کوشش ملیون وقتی در ۲۲ اسفند ۱۳۲۹ دکتر مصدق درباره دوفوریت پیشنهاد در مجلس سخن می گوید از خدمات مهندس حسینی دشریاره نفت یاد از آن تجلیل می کند. و بطور خصوصی نیز طی نامه ای که دو روز پس از انتشار مقاله مهندس حسینی نوشته شده ضمن تشکر از او دوربین شخصی خود را بعنوان هدیه برای وی می فرستد.

۱۱ اسفند ۱۳۲۹

قربانت شوم روزنامه جبهه آزادی را امروز قرائت نمودم و از توضیحاتی که در خصوص پیشنهاد بنده داده اید بسیار خوشوقت و متشکر شدم بجان عزیز خودتان که در منزل من اشیاء تجملی منحصر است به دوربینی که در سال ۱۳۱۴ که برای معالجه برلن رفته بودم خریده ام در این چند سال هم محتاج نشدم که از آن استفاده کنم و بحال نویی مانده است و چون در این روزهای آخر عمر هم از آن هیچ استفاده نخواهد بود میل دارم که دوربین دست جنابعالی باشد و هر وقت صحرا تشریف می برید چه بنده باشم و نباشم یادی از من بفرمائید امیدوارم که تقدیم ناقابل مرا قبول کنید و بر بنده منت گذارید

ارادتمند دکتر محمد مصدق

۱۱ بهمن ۱۳۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم  
درود بر محمد و آل محمد  
درود بر شما و خانواده محترم  
درود بر شما و خانواده محترم  
درود بر شما و خانواده محترم  
درود بر شما و خانواده محترم  
درود بر شما و خانواده محترم  
درود بر شما و خانواده محترم  
درود بر شما و خانواده محترم  
درود بر شما و خانواده محترم  
درود بر شما و خانواده محترم

محمد مصدق

## هدیه مفتی اعظم فلسطین به مهندس حسینی

به هنگام بازگشت مهندس حسینی از سفر آمریکا به ایران. وقتی دز سر راه او، به مصر می رود، مفتی اعظم فلسطین در دیدار با مهندس حسینی قرآن مجیدی به او هدیه می کند و در آن از مبارزات ضد استعماری وی قدردانی می نماید. ترجمه متن مزبور در ذیل به استحضار خوانندگان گرامی می رسد:

به نام خداوند بخشنده مهربان

بدرستی که بهترین هدیه به مؤمنان همانا کتاب راستین خدای متعال است که آنان را به راه خیر، راستی و رستگاری هدایت و ارشاد می نماید، از این رو به پاس مجاهدات های بزرگ جناب آقای کاظم حسینی، علیه استعمارگران و متجاوزان و در راه ملی کردن نفت ایران، یک جلد کلام الله مجید به ایشان هدیه می نمایم. باید دانست که مبارزات ایران و آرمان ایرانیان مبارزات و آرمان سایر مسلمانان نیز می باشد، خداوند آنان را در راه وحدت اسلامی موفق بدارد و به آنان پیروزی چشمگیری عطا فرماید.

قاهره - ۲۲ صفر ۱۳۷۱ هجری قمری

بسم الله الرحمن الرحيم

عبر ما يهدى الى المؤمنين ، كتاب الله المبين ، الهادي الى  
اليقين والى الصراط المستقيم .

به الى معارة السيد كاظم الحسيني تقديراً لجهازه العظيم  
معركة نفط ايران ضد المستعربين المعتدين . وما معركة  
ن وقضيتها الا قضية سائر المسلمين ، وفقهم الله للهوة  
سلامة ونصرهم نصراً عزيزاً | صفر الخير ١٣٧١

الطاهرة و ١١٠

محمد حسين

اي نفس غلم دهنه شي آب ن ديزل كنو  
٥٠/١٠٠

مهندس کاظم حسینی

از خودش می گوید \*



\* مطالب این بخش از تقریرات مهندس کاظم حسینی در سالهای ۶۳ الی ۶۶ استخراج شده است. ح. ا.



## کودکی و جوانی

من در محله سنگلج تهران متولد شدم. پدرم در کار بازار و معاملات چای بود و یک شهرنشین از طبقه کاسب بحساب می آمد. او مرد با شرف و راست گو و بسیار مورد احترام بود و وقتی فوت کرد مردم جنازه او را از سنگلج تا بازار روی دوش بردند. من در تحصیلاتم که از مدرسه کمالیه تهران شروع شد همیشه شاگرد اول بودم (باستثنای کلاس پنجم متوسطه که شاگرد دوم شدم) و این باعث خوشحالی پدر و مادرم بود. مخصوصاً وقتی در کلاس ششم متوسطه بین کلیه دانش آموزان مدارس شاگرد اول شدم.

در آن زمان برای تحصیلات عالیه تنها دو مرکز وجود داشت یکی مدرسه طب و دیگری مدرسه حقوق. من برای اینکه طب با جان مردم سروکار داشت به مدرسه طب نرفتم و برای ادامه تحصیلات عالیه حقوق را انتخاب کردم و تحصیل من در این مدرسه، در جریانات ملی شدن صنعت نفت خیلی مفید واقع شد. من در مدرسه حقوق که در آن زمان دهخدا رئیس و شایگان معاون آن بود نیز شاگرد اول شدم. در آن سال برای اعزام محصل به اروپا

مسابقه‌ای گذاشته شده بود که من در آن مسابقه هم نفر اول شدم. جمع تعداد محصلینی که به اروپا فرستادند ۱۰۰ نفر بود که علاوه بر من مهندس مهدی بازرگان، دکتر محسن هشترودی، دکتر مصاحب هم جزو اعزام شدگان بودند. سرپرست گروه محصلین اعزامی یک نظامی بود بنام فروهر که با من شاید بدلیل اینکه پدرم بازاری بود خیلی خشونت و بدرفتاری می‌کرد و وقتی به مقصد یعنی پاریس رسیدیم او برای اینکه رفتار خودش را با من جبران کند می‌خواست مقداری پول خارجی بمن بدهد که من قبول نکردم زیرا پول گرفتن در مقابل رفتار ناشایست او را ننگ می‌دانستم. در فرانسه سرهنگ ریاضی سرپرست محصلین ایرانی بود که محصلین را برای انتخاب رشته امتحان می‌کرد و با توجه باینکه من رتبه اول شده بودم و علاوه بر آن زبان فرانسه‌ام هم خوب بود، حق انتخاب اول را پیدا کردم و پس از طی دو سال عمومی به پلی تکنیک رفتم در آنجا دانشجویانی از شمال آفریقا و از جمله الجزایر درس می‌خواندند و یک نفر هم محصل ویتنامی بود و یکی دو نفر هم ژاپنی بودند که از بقیه استعداد بیشتری داشتند و در همین پلی تکنیک با مهندس ریاحی و مهندس زیرک زاده آشنا شدم- و بعد دو سال هم دوره مدرسه معدن را گذراندم و بهمین دلیل وقتی بایران برگشتم و به نظام وظیفه رفتم به اداره معادن منتقل شدم زیرا با اینکه در دوره خدمت نظام به افسران توپخانه درس می‌دادم ولی از کم کاری و بیکاری آنجا احساس بیهودگی می‌کردم. این ماجرا همزمان با حمله متفقین و اشغال ایران بود که کشیده شدن ایران به

جنگ موجب نابسامانی اوضاع ایجاد تورم شدید تا حد دوازده برابر در کشور شده بود. در این مرحله بود که من اولین قدم سیاسی را برداشتم و نامه‌ای تهیه کردم که حدود ۲۰۰ نفر دکتر، مهندس و سایر افراد تحصیل کرده امضاء کردند. متن نامه را بوسیله تلگراف به دربار مخابره کردم که باید سندش در بایگانی دربار و یا در مدارک پست و تلگراف آن زمان وجود داشته باشد. این سند بسیار خوبی است که اولین نفر امضاءکننده هم من بودم و همین امر هم باعث شد که روزنامه‌های آن زمان با من مصاحبه‌هایی کردند که در روزنامه‌های آن دوره منعکس است.

#### «ورود به عالم سیاست و ماجرای نفت»

من خودم را از نظر سیاسی آدم مطلعی نمی‌دانستم، دوستان من و مخصوصاً مهندس احمدزیرک زاده عامل اصلی کشیده شدن من به سیاست بود و ایشان اسم مرا جزو مؤسسين حزب ایران گذاشت و من وارد مسائل سیاسی شدم. در جریانات نفت هم مهندس زیرک زاده مرا وارد کرد و بمن لقب شیخ المهندسين دادند. وقتی مسأله تمدید قرار داد نفت در مجلس دوره پانزدهم مطرح بود. دولت می‌خواست در روزهای پایانی مجلس لایحه تمدید قرار داد را از تصویب بگذارند و بدون اینکه مردم از ماجرا با خبر شوند سروه قضیه را بهم بیاورد. در آن زمان حسین مکی نماینده مجلس و عضو حزب ایران بود و در این رابطه مهندس

زیرک زاده، مهندس حق شناس و مصور رحمانی نزد من آمدند تا با اطلاعات و آماری که درباره نفت و قرارداد داری و بیلانهای شرکت سابق نفت انگلیس و ایران داشتم، متن یک نطق طولانی را برای حسین مکی آماده کنم و با توجه باینکه مدت سخنرانی نمایندگان در این زمینه محدود نبود، او چند روز باقیمانده از عمر مجلس را با این سخنرانی طولانی بگیرد و آنها نتوانند متن لایحه را در آن دوره مجلس به رأی بگذارند. من برای تهیه آمار و ارقام به اسناد موجود در کتابخانه بانک ملی، مراجعه و سعی کردم سابقه کار ۴۵ ساله شرکت را استخراج و مقایسه کنم یعنی بیلانهای شرکت از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۴۷ را بر اساس مقیاس سال ۱۹۴۷ تهیه نمایم. بخشی از این اطلاعات به مدارک بانک شاهی بر می گشت. آمار و ارقام بعضی سالها مانند سال ۱۹۳۲ موجود نبود و این سالی بود که قرارداد تغییر کرده بود و همین طور سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۷ که برای تهیه آن بوزارت دارائی مراجعه کردم، با کمک مهندس خلیلی معاون وزارت دارائی توانستم نسخه مربوط به تجدید قرارداد در سال ۱۹۳۲ را بدست آوردم و بعضی ارقام را هم که پشت پنجره های وزارت دارائی زده بودند! توانستم استخراج کنم بهر حال موفق شدم آمار و بیلان کامل ۴۵ ساله شرکت سابق نفت انگلیس و ایران را تهیه نمایم که این منبع اصلی تهیه نطق طولانی حسین مکی در مجلس شورای ملی و مدارک ادعای ایران بر علیه شرکت سابق نفت انگلیس و ایران و دولت انگلیس در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران بود.

بهر حال من شبها تا صبح متن نطق حسین مکی را تهیه می کردم و او هم سعی می کرد متن نطق را قبلاً بخواند که در موقع قرائت آن در مجلس دچار اشکال نشود و حتی در آن شبها در خانه ما می خوابید. با این حال من روزها نیز به مجلس می رفتم و در لژ مخصوص تماشاچیان می نشستم تا اگر مکی بمن نیازی پیدا کرد در دسترس او باشم. در ماجرای نطق طولانی حسین مکی در مجلس، دکتر مصدق یکی از مشوقین او بود و مخصوصاً با توجه به تجاربی که داشت با او توصیه کرده بود اولاً سوار اتومبیلهای ناشناس نشود ثانیاً شبها در جایی بخوابد که بآن اعتماد داشته باشد و بهمین دلیل مکی در خانه ما می خوابید و ثالثاً در داخل مجلس در محل و یا اطاقی که قابل قفل کردن باشد نرود.

در هر حال همانطوریکه در تاریخ ضبط شده حسین مکی با نطق طولانی خود مانع از تصویب قرارداد الحاقی نفت در مجلس شد. و در این میان علاوه بر مکی، سخنرانی شجاعانه و پراحساس عبدالله معظمی، گروهی دیگر از نمایندگان را از خواب غفلت بیدار کرد و از آنجمله جواد گنجه‌ای نماینده غیرتمند آذربایجان بود که برای جلوگیری از رای گیری در مورد قرارداد الحاقی نفت به بهانه بیماری مجلس را ترک کرد.

مهندس حسینی تا پایان عمر، علیرغم جدا شدن حسین مکی از نهضت ملی، از عمل شجاعانه او و اینکه در مقابل تهدیدات و وعده و وعیدهای طرفداران دولت در آن چند روز تاریخی تسلیم نشده و براه ملت وفادار ماند با نیکی یاد می کرد و در مصاحبه ۶۵/۱۲/۶ تأکید کرد که:

«من همیشه می خواهم از عبدالله معظمی و جواد گنجه‌ای

بنخاطر (همراهی) و خدمت بزرگی که کردند و از حسین مکی بنخاطر اینکه آن پیشنهادات را قبول نکرد و به کار بزرگ خود ادامه داد تشکر کنم.»

### ماجرای سوء قصد به مهندس حسینی

در زمانی که دکتر مصدق در اعتراض به انتخابات دوره ۱۶ قصد تحصن در دربار را داشت و فعالیت‌های وسیعی در این زمینه در جریان بود و موضوع نفت هم حالت حادی بخود گرفته بود، یک روز ساعت ۸ صبح من برای گرفتن فرم نشریه شماره ۸ به چاپخانه رفتم. آن موقع چاپخانه در طبقه همکف و حزب (ایران) در طبقه رو، در خیابان شاه آباد بود. فرم‌ها برای غلط‌گیری حاضر نبود، من از آنجا بیرون آمدم در حالیکه سرمقاله روزنامه شاهد که مربوط به دعوت مصدق برای تحصن در دربار بود را می‌خواندم. در همان حالت پیچیدم بطرف مجلس که به جانی بروم که صدای تق و توق خاصی را شنیدم و لحظه‌ای بعد چیزی هم به پایم خورد، ابتدا اهمیتی ندادم فکر کردم از بالکن چیزی بزمین افتاده است. می‌دانید چشم انسان در فضای بزرگتری حرکت را احساس می‌کند ولی در فضای محدودتری دقت دارد و باصطلاح می‌بیند. من حس کردم سایه‌ای حرکت کرد و بعد دیدم پسر بچه‌ای ۱۵ یا ۱۶ ساله‌ای با لباس مدرسه، کاردی را که در نزدیکی پای من بزمین افتاده بود برداشت و دوید رفت جلوی چاپخانه. من متوجه

شدم چیزی که به پای من خورده آن چاقو بوده. آن پسر چاقو را که برداشت با آن شروع ببازی کرد و جرینگ جرینگ، تیغه آن صدا می کرد. آن طرفتر دو نفر ایستاده بودند که ته ریشی داشتند و یکی پلیور قرمز و دیگری پلیور آبی پوشیده بود من آمدم بآن بچه گفتم: بچه جان! بازی آنهم با یک چنین کاردی؟ (که شکل مخصوصی داشت). ممکن بود یک وقت بمن بخورد و برایت اسباب زحمت بشود و از این حرفها. آن دو نفر بسرعت جلو آمدند و گفتند: بله آقا ما هم بهش گفتیم ولی حرف ما را نشنید. من وقتی دقت کردم دیدم قضیه چیز دیگری است. این کارد از پشت سر من پرتاب شده ولی بمن نخورده بلکه با شدت به سمت چپ چهار چوب در چاپخانه خورده، در ارتفاع مثلاً ۱۶۰ و یک تیکه از چوب محکم در را پرانده و بعد برگشته با شدت کمتر به پای من خورده. من این موضوع را توی حزب گفتم و طی نامه ای جریان را به سرتیپ صفاری رئیس شهربانی نوشتم. گفته بود روز جمعه بیاید مرا ببیند. این روز جمعه همان روزی بود که مصدق برای تحصن در دربار دعوت کرده بود.

صبح جمعه طبق قرار بدفتر سرتیپ صفاری رفتم. از اتفاق جالب روزگار، در همان لحظه که من وارد دفتر کار او شدم. گوشی تلفن را برداشته بود و می گفت تمام راهبانی را که به دربار منتهی می شود مسدود کنید و بعداً همان شب روزنامه اطلاعات نوشت: بیش از ۸۲ نفر جواب دعوت د کتر مصدق را ندادند و در واقع برای تحقیر مصدق به چنین حيله ای دست زده بودند. خلاصه

جریان پسر بچه و آن دو نفر و کارد را گفتم. گفت: آقای حسینی روش پرتاب کارد همین است که اگر گیر افتادند بگویند آن بچه کارد را انداخته که ۶ ماه حبس تأدیبی بیشتر نداره، حالا می‌خواهید برایتان گارد معین کنم؟ من متوجه شدم مثل اینکه همه با هم دست به یکی هستند و کار، کار خودشان است یعنی خود دستگاه. گفتم: تیمسار این را به شرافت شما واگذار می‌کنم ولی او کسی را معین نکرد. ماجرای کارد و گفته‌های سرتیپ صفاری بیاد من آورد که من روز قبل از آن ماجرا به اصرار (ش. ح. ل.) \* بخانه او رفته بودم یعنی او با اصرار از پدرزن من که در بازار مغازه لباس فروشی داشت خواسته بود که: این آقا زاده، داماد شما که می‌خواهد در دوره ۱۶ نماینده بشود باید دفتری داشته باشد تلفنی داشته باشد و از این صحبت‌ها. بالاخره یک روز خیلی اصرار می‌کند که آقای حسینی فردا ساعت ۱۰ - ۹/۵ بمنزل من در سنگلج بیاید. من هم همان ساعتی که معین کرده بود بخانه او رفتم. وقتی در اتاق انتظار آمدنش را می‌کشیدم یک وقت دیدم (ش. ح. ل.) در حالیکه بلند بلند حرف می‌زند بطرف اتاق می‌آید و با همان سر و صدا وارد اتاق شد. این اتاق شرقی غربی بود و من متوجه شدم که کسی آنطرف اتاق خوابیده، که با سر و صدای (ش.)

\* . مرحوم مهندس حسینی نقل این موضوع بسیار اصرار داشت و حتی از اینکه مهندس لطف‌الله میثمی (که بسیار مورد علاقه و احترام آن مرحوم بود) این موضوع را در مجله درج نکرده، گلایه داشت. از طرفی چون ارتباط موضوع پرتاب کارد و ملاقات روز قبل از آن براساس حدسیات آن مرحوم بوده، از ذکر نام کامل شخص مورد نظر خودداری شد. ح. ۱.

ح. ل) بیدار شد و حالا او مرتب بآن مرد می گوید: می شناسی آقای مهندس حسینی هستند. آقای مهندس حسینی هستند و سعی می کند مرا درست بآن مرد نشان بدهد و مرد هم بلند شد و مرا که روی مبل نشسته بودم برانداز کرد و جالب اینکه (ش. ح. ل) با من هیچ کار اساسی نداشت. بنابراین با توجه به ارتباط او با دستگاه به نظر من بعداً اینطور آمد که هدف همین بود که مرا در روز و ساعت معین بآنجا بکشاند و مرا بآن مرد نشان بدهد و روز بعد آن کارد بطرف من پرتاپ شد.

### پشت پرده وقایع سی ام تیر

از زبان مهندس حسینی

صبح روز سی ام تیر با تیمسار ریاحی، مهندس حق شناس و مهندس زیرک زاده از شمیران بطرف تهران آمدیم. انتظار ما این بود که همه مغازه ها بسته باشد ولی مشاهده کردیم که بعضی از مغازه ها بسته نیست و از این بابت خیلی ناراحت شدیم ولی هرچه بمرکز شهر نزدیک تر شدیم، تعداد بیشتری مغازه بسته بود، بطوریکه در خیابان های سعدی و لاله زار و شاه آباد و سایر خیابانهای منتهی به مجلس همه جا کاملاً تعطیل بود و نیروهای ارتشی و شهربانی نیز در سر چهارراهها مستقر بودند. چون حرکت با اتومبیل در این خیابانها مقدور نبود پیاده شدیم. مردم از خیابانهای جنوبی شهر و مخصوصاً از بازار بطرف مجلس حرکت

کرده بودند و بمن گفتند که مردم جنازه جوان کشته شده‌ای را سردست گرفته‌اند و از خیابان چراغ برق بطرف مجلس حرکت می‌کنند. بعد از میدان مخبرالدوله عده‌ای دور مرا گرفتند و خواستند بدنبال من حرکت کنند وی من بآنها گفتم مرا بحال خود بگذارید. چون قصد داشتم خودم را هرچه زودتر به مجلس برسانم. در میدان بهارستان مامورین جمعیت عظیمی را متوقف کرده بودند ولی پس از اینکه مرا شناختند که نماینده هستم بمن راه دادند که مجلس بروم. من مشاهده کردم که در مقابل مسجد سپهسالار، مامورین مردم را با قنداق تفنگ کتک می‌زنند وقتی من وارد مجلس شدم صدای تیراندازی شدت بیشتری گرفت و معلوم شد که مامورین مردمی را که بطرف بهارستان حرکت کرده بودند به گلوله بسته‌اند. من که بشدت ناراحت شده بودم رفتم به اطاق امام جمعه که رئیس مجلس بود و با عصبانیت فریاد زدم: سید تو اینجا نشسته‌ای و در بیرون مردم را دارند می‌کشند. چند نماینده دیگر از جمله حاج سید جوادی هم شروع باعتراض کردند. امام جمعه در مقابل خشونت من و اعتراض بعضی دیگر از نمایندگان پائین رفت و سوار اتومبیل شد تا به نزد شاه برود و جلوی خون‌ریزی را بگیرد. ولی مردم تظاهر کننده وقتی او را شناخته بودند جلوی او را گرفته بودند و او مجبور شد به مجلس برگردد.\* بعد قرار شد گروهی از نمایندگان جبهه ملی به دربار بروند تا با مذاکره جلوی

\* مردم با شعار «برو ای امام جمعه لندن!» امام جمعه را به مجلس برگرداندند. زیرا در میان تظاهر کنندگان گفته شده بود که امام جمعه می‌خواهد از شاه درخواست عفو! مردم را بکند.

خون ریزی بیشتر گرفته شود. در این گروه رضوی، شایگان (اگر اشتباه نکرده باشم دکتر معظمی) بودند. ابتدا قرار بود که راشد هم جزو گروه باشد ولی با مخالفت مکی و دیگران راشد از گروه حذف شد و این گروه با اتومبیل شایگان از در چاپخانه بیرون آمدند من چون در همان ایام پدرم فوت کرده بود و کراوات مشکی داشتم، کراواتم را باز کردم و به علامت عزاداری به آنتن ماشین نصب کردم و علاوه بر این جلوی شیشه اتومبیل نوشتیم: «نمایندگان جبهه ملی»

وقتی این عده از دربار برگشتند. دکتر شایگان ضمن بیان موضوعات مطرح شده گفت شاه گفته، مهندس حسینی در چهارراه مخبرالدوله بر علیه ما صحبت کرده است! در حالیکه من اصلاً حرفی نزده بودم ولی به شاه چنین گزارش داده بودند. که من در چهارراه مخبرالدوله بر علیه او صحبت کرده‌ام و ظاهراً سرلشگر کوپال رئیس شهربانی این گزارش را داده بود بهر حال ساعت ۴ بعدازظهر (که قوام عزل و مصدق مجدداً نخست وزیر شد) ما با اتومبیل به خیابان رفتیم تا ضمن اعلام این خبر مردم را دعوت به سکوت و آرامش کنیم و من در سر راه به رادیو رفتم و خبر پیروزی ملت را از رادیو اعلام کردم، و مرحوم الهیار صالح بعدها برای من تعریف کرد که در همان زمان از کاشان با اتومبیل به تهران می‌آمده و صدای مرا در حالی که پیروزی ملت و عزل قوام را اعلام می‌کنم شنیده است.

## آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق

از زبان مهندس حسینی

روز ۲۷ مرداد (۱۳۳۲) ما منزل دکتر مصدق بودیم. ساعت حدود ۶ یا ۷ عصر خبر آوردند که هندرسون سفیر امریکا که از سفر سوریه (دمشق) برگشته (و با اشرف خواهرش نیز در آنجا ملاقات کرده بود) بملاقات مصدق آمده است. در آن هنگام ما داخل اتاق بودیم. دکتر مصدق بما گفت: شما به اطاق دیگر بروید. پس از پایان ملاقات، مصدق مجدداً ما را خواست و جریان ملاقات را برای ما تعریف کرد. مصدق گفت: هندرسون به من گفته که شما نخست وزیر نیستید مگر شاه شما را عزل نکرده است؟ و من جواب دادم: این حق شاه نیست که نخست وزیر را عزل کند. این امر جزو اختیارات مجلس است. هندرسون تهدید کرده بود که شما بدانید که ما هر اقدام لازمی را انجام می دهیم. مصدق جواب می دهد هر اقدامی را که فکر می کنید لازم است و می توانید، بکنید و هندرسن مجدداً تهدید کرده بود و مصدق هم مؤدبانه باو جوابی داده بود که معنایش این بود که هر غلطی که می خواهید بکنید. دکتر مصدق واقعاً فکر می کرد که آنها هیچ کاری نمی توانند بکنند و بهمین دلیل به هندرسون این چنین جواب سختی داده بود.

آنشب ما به خانه هایمان رفتیم و فردا که ۲۸ مرداد بود مجدداً من بخانه مصدق رفتم.

\* \* \*

عصر روز ۲۸ مرداد تیراندازی‌ها زیادتر شد و سربازان به خانه مصدق مرتباً تیراندازی می‌کردند و بطوریکه تیرها به بالکن خانه مصدق می‌خورد و یکی از نگهبان‌ها نیز در مقابل دفتر مصدق که ما هم در آنجا بودیم، کشته شد. سرهنگ ممتاز فرمانده افراد گارد خانه مصدق از یکی از ساختمانهای بلند نزدیک خانه مصدق به تیراندازی‌ها جواب می‌داد و با افراد کمی که داشت بشدت مقاومت می‌کرد.

من وقتی این وضعیت بد را دیدم که مرتباً تیراندازی زیادتر می‌شود و حتی بآن اتاق که مصدق، شایگان، رضوی، برادر مهندس معظمی، دو نفر افراد دفتر (که اسمشان یادم نیست) و من در آنجا بودیم تیراندازی شد. بدکتر مصدق و دیگران گفتم ملافه‌های تخت مصدق را از بالکن‌ها آویزان کنیم یعنی که ما تسلیم می‌شویم ولی مصدق می‌گفت: نه من همین جاتوی رختخواب می‌مانم و کشته می‌شوم. یکی از حاضرین (بیاد نمی‌آورم شایگان، رضوی یا معظمی) گفتند: آقای دکتر این صلاح نیست. بعد جنازه شما را می‌برند می‌بندند پشت ماشین و توی خیابانها می‌گردانند و می‌گویند ملت این خائن را کشت! این صحیح نیست شما باید سلامت بمانید. بالاخره مصدق را راضی کردیم و ملافه‌های تخت او را برداشتیم و از پنجره و بالکن آویزان کردیم و بعد تصمیم گرفتیم از آن اتاق که در معرض خطر بود باتاق پائین برویم و از آنجا به نوعی از ساختمان خارج شویم. از اتاق مجاور بطرف پلکان

زیر زمین رفتیم، چند نفر سرباز هم آنجا در پلکان زیر زمین بودند، در پائین پیچ خوردیم طرف شرق ساختمان، در این هنگام مصدق دید که یک نردبان، آن طرف گذاشته‌اند. فریاد زد من باین (که مستخدم مصدق بود) گفته بودم که نردبان اینجا نباشد، من گفتم: آقای دکتر اگر نردبان آن طرف بود که به ضرر ما بود، حالا به نفع ماست. بعد خودم دویدم نردبان را گذاشتم سینه دیوار و همه از آن بالا رفتیم. آن طرف خانه‌ای بود که مال مردم بود. از روی دیوار پنجره‌ای را دیدم که بسته بود. من رفتم از دیوار پائین با لگد پنجره را باز کردم. بعد معظمی آمد. رضوی و دیگران هم به مصدق کمک کردند تا از دیوار بالا بیایند. مصدق ناراحت شد گفت این مفتضح تر است که من از اینجا بیفتم. من گفتم آقای دکتر حالا صبر کنید. بالاخره از آنجا من رفتم داخل محوطه ساختمان زن‌ها شروع کردند به داد و فریاد. مردی که متعلق به آن خانه بود فریاد زد خفه شوید و زن‌ها را ساکت کرد و گفت: از دوستان آقای دکتر مصدق هستند خوب کردند تشریف آوردند. این خانه یک در بآن کوچه بن بست سمت چپ، کوچه اصل چهار، داشت. در این زمان سخائی (برادر سرگرد سخائی) هم با ما بود. او زودتر رفت و یک تخت‌خواب آورد و بغل دیوار گذاشت که مصدق بتواند راحت‌تر از دیوار پائین بیاید. مصدق چون بیژما بتن داشت و دامن لباسش بلند بود گیر کرد به لبه دیوار و یک آجر از لبه دیوار کنده شد و خورد به سرش و سرش را زخم کرد. زیرک زاده هم هنگام پائین پریدن از دیوار پایش صدمه دید.

من جوانتر از بقیه بودم و توانائی داشتم از آنجا از روی لبه دیوار باریک رد شدم و بیک باغ و از آنجا به خانه حسن بیات که طرف خیابان کاخ هم در داشت رفتم و از آنجا به خانه واعظی وارد شدم. سخائی هم به همانجا آمد و ما شب را آنجا ماندیم.

مصدق، رضوی، شایگان و معظمی از آنجا به خانه‌ای می‌روند که هیچ غذائی نداشتند گویا فقط با مقداری نان خشک شب را گذراندند و صبح فردا از خانه بیرون می‌آیند و از کوچه دیگری به خانه‌ای که متعلق به برادر معظمی بوده وارد می‌شوند و زیرک زاده به خانه دیگری در اول کوچه می‌رود و ساکنان خانه فردا برای او اتومبیلی می‌گیرند و او را از آن نقطه دور می‌کنند. مصدق با احتمال اینکه ممکنست بی سرو صدا افراد کودتاجی او و دیگران را بکشند و بگویند ملت آنها را کشت! صبح فردا پس از استقرار در محل جدید، هر یک تلفن می‌زنند و محل اقامت خود را اطلاع می‌دهند که مامورین می‌آیند و آنها را بازداشت می‌کنند و بقیه ماجرا را هم که می‌دانید.

### مهندس حسینی در مخفیگاه

واعظی که سرانجام من بخانه آنها وارد شده بودم روحانی بود ولی در بازار در تیمچه حاجب الدوله مغازه چینی فروشی داشت. او خودش و دوپسرش افراد رشیدی بودند که قدشان از ۱۹۰ سانتی متر هم بیشتر بود. من و سخائی شب را در آنجا گذراندیم در حالیکه مرتب در خانه را می‌زدند ما آنجا، شام

خوردیم و همانجا خوابیدیم. سحر بیدار شدم، پسرهای واعظی مرا همراهی کردند از کوچه بیرون آمدیم. سربازها سرود می خواندند و رد می شدند، از خیابان گذشتم به خیابان آقا شیخ هادی وارد شدم و پیاده بطرف پائین آمدم. در خیابان یکی از افراد مطمئن را که حالا اسمش یادم نیست دیدم او مرا تا مسجد شیخ هادی برد و بعد به انتهای کوچه پهلوی مسجد که خانه ای بود نمی دانم مربوط به مسجد بود یا مربوط به دکتر ابوالقاسم پسر شیخ هادی رفت. و بعد من از آنجا پیاده رفتم تا نزدیک بازار بمنزل پدر زنم ولی او قبول نکرد که در خانه اش بمانم گفت: ترا می شناسند و صلاح نیست اینجا بمانی. از آنجا به کوچه های باغ معیر رفتم آنجا آشنایانی داشتم ولی آنها هم قبول نکردند در منزلشان بمانم. بالاخره یکی قبول کرد و شب دوم را در آنجا ماندم. فردا صبح به منزل پدر ریسمان چی داماد برادرم رفتم. متوجه شدم که مامورین همه جا بسراغ من آمده اند و به برادرم چند تا سیلی زده بودند. که بگوید من کجا هستم ولی او حرفی نزده بود. بالاخره من بخانه پدرم رفتم مامورین آنجا را هم زیرورو کرده بودند و طبعاً مرا پیدا نکرده بودند، چون آن موقع آنجا نبودم. حالا جزئیات وقایع درست یادم نیست مدتی منزل داماد برادرم در خیابان جامی بودم. حدود هفت روز هم منزل مهندس گوهریان بودم که خانه اش مقابل سفارت امریکا بود. چند روزی هم منزل مهندس طالقانی بودم، او بمن مدیون بود ولی بخوبی معلوم بود که نگران است و دلش نمی خواهد من آنجا بمانم. بعد تشکری مرا به کوچه قنات آباد منزل پدر بزرگم

که خاله‌ام در آنجا زندگی می‌کرد برد (او هنوز در آنجا زندگی می‌کند و خدا سلامتش بدارد) و مدتی هم آنجا ماندم در ایام اختفا من روی موضوع نفت تحقیق کارشناسی و قضائی کردم و بکمک آخرین آماری که الهیار صالح برایم از امریکا فرستاده بود متوجه شدم که چاه‌های نفت امریکا حداکثر ۱۱۰ بارل نفت می‌دهد و چاه‌های ایران ۶۰۰۰ بارل می‌تواند نفت بدهد و بعد هم پیشنهاد کنسرسیوم را یک نسخه برایم پیدا کردند و آوردند و من مطالب مفصلی نوشتم و به درخشش نماینده تهران دادم تا در مجلس بخواند. در این مطالب ثابت کردم که قرارداد کنسرسیوم اصل ملی شدن صنعت نفت را نقض می‌کند ولی درخشش این کار را نکرد. و از قرار معلوم این نوشته‌های مرا داده بود به خلیل ملکی، خلیل ملکی هم جزوهای درست کرده بود و درست لااله را گفته بود و مشکلات را گفته بود ولی به لااله که ارزانی و زیادی و سبک بودن نفت ایران بود هیچ اشاره‌ای نکرده بود.

\* \* \*

به‌همین ترتیب سال ۱۳۳۲ به پایان خود نزدیک شد و روز ۲۹ اسفند فرا رسید. من از مهندس گوهریان خواستم که بمن وسیله‌ای بدهد که به قم بروم. مهندس گوهریان اتومبیلش را آماده کرد. خانه محل اقامت من در قنات آباد با یک پیچ به خیابان می‌رسید. من از این راه به خیابان رفتم برادر کوچکم محسن و اصفیاء هم با ما (مهندس گوهریان و من) بودند. ما چهار نفری ساعت ۸ شب راه افتادیم و ساعت ۱۲ به قم رسیدیم.

پدرزن من که آدمی خیلی مذهبی بود در قم هم یک منزل داشت که خاله من و بعضی دیگر از اقوام هم آنجا بودند. برادرم بانها نگفته بود که من به قم آمده‌ام، بلکه آنها خیال کرده بودند که غریبه‌ای است که می‌خواهد شب آنجا بماند. باین ترتیب اولین شب را در قم گذراندم. سحر ساعت ۴ یا ۴/۵ بلند شدم و به حرم رفتم و یک روز و یک شب هم در آنجا در مقبره هاشمی‌ها، که در طرف جنوبی حرم و دست راست در ورودی صحن قرار داشت و از آشنایان برادرم بود ماندم. شب برای آیت الله بروجردی نامه‌ای نوشتم. خودم را معرفی کردم و گفتم اگر می‌خواهید در مورد من بیشتر بدانید که کی هستم از دو نفر از معتمدین خود (که آنها را نام بردم) می‌توانید سؤال کنید و بعد از ایشان تقاضا کردم بمن جایی برای اقامت بدهد. آیت الله بروجردی عصر روز بعد یک شیخ روحانی که محررش بود را نزد من فرستاد و گفت جایی که دارد ضروری ندارد یعنی مستراح و اینها ندارد بنابراین نمی‌توانید آنجا اقامت کنید و باین ترتیب تقاضای مرا رد کرد و من اجباراً شب بعد هم در آن مقبره ماندم. برادرم محسن هم با من بود. مقبره دار سیدی بود که برادر و یا برادرزاده‌ای داشت که نزد من آمد و بمن اظهار محبت کرد و روز بعد هم که روز شهادت یکی از ائمه بود و دستجات عزادار به حرم می‌آمدند نزد من ماند و بمن گفت که از دسته خلیل ملکی و طرفدار نهضت ملی است. پس از نوشتن آن نامه، دیگر من در آنجا شناخته شده بودم و جایی دیگر هم نمی‌توانستم بروم. شب بعد، ساعت ۲ نیمه شب در مقبره را

کوبیدند. متوجه شدم چند نفر پلیس آمده‌اند مرا دستگیر کنند، آنها کنار رختخواب من آمدند و اصرار داشتند که با آنها بروم. من گفتم نمی‌آیم چون نمی‌دانم شما کی هستید. شاید لباس عوضی پوشیده‌اید و می‌خواهید مرا ببرید و بلائی بصرم بیاورید. باید نامه شهربانی را با مهر و امضاء بیاورید که من توقیف هستم. آنها رفتند و یک کاغذ آوردند من برای اینکه کسی بخاطر ارتباط با من گرفتار نشود نامه‌ای نوشتم که هیچیک از اینها جز برادرم با من ارتباطی ندارند و برای اینکه کاغذ یا مدرک دیگری داخل اثاثیه من نگذارند، اثاثیه‌ام را همراه برداشتم و مرا با یک درشکه به کلانتری قم بردند. همراه من مقداری کاغذ و عکسهای پائین آوردن مجسمه‌ها و مدارکی بود که می‌توانست بر علیه من مورد استناد قرار گیرد. در فرصتی آنها را از بین بردم بعد رئیس شهربانی آمد و می‌خواست از من سؤالاتی بکند. من گفتم هیچ جوابی نمی‌دهم و به آنها گفتم شما در عالم دوستی تکلیفتان را انجام دهید، نه در عالم کینه و دشمنی. رئیس شهربانی و افراد دور و بر او اول بهم نگاه کردند و بعد با هم مشورتی کردند و قبول کردند. بعد کارهای مقدماتی مانند ثبت اسم و مشخصات و غیره انجام شد. در این حالت برادرم را که او را نیز توقیف کرده بودند دیدم که در حیاط کلانتری قدم می‌زند. فکر کردم که باید باو بگویم که من با اتومبیل‌های متفرقه، کامیون و غیره به قم آمده‌ام تا گوهریان و دیگران گرفتار نشوند. خوشبختانه در فرصتی باین کار موفق شدم. خلاصه آنروز که نوروز ۱۳۳۳ بود مرا با یک اتومبیل

به‌مراه دو نفر کارآگاه و یک افسر پلیس بتهران فرستادند. در حضرت عبدالعظیم مامورین راه را بسته بودند و جلوی همه اتومبیلها را می‌گرفتند و می‌پرسیدند: زندانی با شماست؟ تا اینکه به اتومبیل ما رسیدند و مرا تحویل گرفتند و منتقل کردند به لشکر؛ زرهی در عباس آباد. من در راه گفتم خدا را شکر که شعبان جعفری (که بدکتر فاطمی پس از بازداشت در جلوی شهربانی چاقو زده بود) ناکام شد! زیرا مرا به شهربانی نبردند که مرا چاقو بزند! در لشکر؛ زرهی مرا در اتاقی زندانی کردند و بمن گفتند اینجا اتاق گروهبانهاست که به شما داده‌ایم و من شب را آنجا خوابیدم.

### مهندس حسینی در زندان شاه

در لشکر؛ زرهی (که من زندانی بودم) یکروز از پنجره خانم دکتر سنجابی را دیدم و فهمیدم او را آزاد کرده‌اند در آنجا یک افسر آذربایجانی از من بازجویی می‌کرد. من باو گفتم که خوشوقتم که یک آذربایجانی که مردمان شرافتمندی هستند از من تحقیق می‌کند. طبعاً من هر چه پرسیدند جواب دادم و او هم گویا یک گزارش خوبی داده بود و گفته بود که من مطمئن هستم این مرد سراپا صداقت و شرافت است. در آنجا من مدتی نیز در اتاقی که شایگان، فاطمی و رضوی زندانی بودند، زندانی شدم. غذای مرا از سهمیه افسران می‌آوردند. در آن ایام یکبار مجله خواندینها را آوردند که مطلبی به نقل از دیگران نوشته بود که ناصحیح بود و

من گفتم اینقدر بی شرافتی درست نیست.

سرانجام یک روز مرا به شهربانی و در آنجا به اتاق تیمور بختیار که فرماندار نظامی بود بردند. او بمن گفت اگر تضمینی بدهی می‌توانی به خانه خواهرت بروی. من گفتم هیچ تضمین و تعهدی، جز تعهد خودم ندارم و بالاخره من خودم تعهد کردم که صبح فردا به شهربانی بروم و بعد مرا با ماشین به منزل خواهرم در کوچه آب انبار معیر فرستادند، که آنجا ۵ یا ۶ کوچه با خانه خودمان فاصله داشت. شب آنجا ماندم و صبح روز بعد در ساعت معین به شهربانی و به اتاق تیمور بختیار رفتم. در اتاق او عده‌ای دیگر و چند نفر هم از روزنامه‌ها بودند. بنخودم گفتم مرا آورده اینجا که مرا تحقیر کند. بعد بختیار بمن گفت باید یک چیزی بنویسی تا آزاد شوی ولی من مقاومت کردم. جزئیات درست یادم نیست گویا شب مرا آنجا نگه داشتند ولی صبح بعد آزاد کردند و من به منزل رفتم و باین ترتیب از زندان آزاد شدم.



## انعکاسی در گذشت مهندس حسینی در رسانه‌های گروهی

در آذرماه امسال که مهندس کاظم حسینی پس از یک بیماری طولانی بدرود حیات گفت، انتظار می‌رفت رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی حداقل در حد یک خبر چند سطری برای مردی که زندگی خود را عاشقانه وقف خدمت به میهنش و مردم آن کرده بود اهمیت قائل شوند و مخصوصاً این توقع وقتی بیشتر بجا می‌نمود که بدانیم مهندس حسینی تا همین چند سال قبل بعلت پافشاری در بسیاری از اعتقاداتی که دلش نمی‌خواست با آنها پشت کند مورد ایراد و انتقاد نزدیک‌ترین یارانش قرار داشت و در حقیقت در آن سالها این شعر وصف الحال او بود

نه در مسجد دهندم ره، که رندی

نه در میخانه کین خمار، خام است

ولی افسوس و صد افسوس که این انتظار بر آورده نشد و روزنامه‌هایی که بطور مستقیم و غیر مستقیم از پول همان نفتی که مهندس حسینی و یارانش از حلقوم امپریالیسم بیرون کشیدند تغذیه می‌کنند، حتی یک سطر درباره او ننوشتند و از نشریات هفتگی و ماهیانه نیز برخی مانند افتخارات ملی (بمدیریت جلال غنی زاده) و

۱۳۶ / یادنامه مهندس حسینی

نهضت مجاهدین خلق ایران (بمدیریت مهندس لطف الله میثمی) که مدیران آن دارای سوابق طولانی مبارزه بوده و با مرحوم مهندس حسینی از نزدیک دوستی و موافقت داشته‌اند بعلمت تعویق انتشار و بعضی مانند کلک و آینده بعلمت تراکم مطالب آماده چاپ، نتوانستند تا زمان چاپ این یادنامه درباره مهندس حسینی مطلبی انتشار دهند، و تنها دو مجله ماهیانه (آدینه و آینه اندیشه) درباره او در حد امکان مطالبی نوشتند که آنهم آنگونه که خواهید دید بعضاً بدون عکس العمل مانند و اکنون مطالب این نشریات پایان بخش یادواره مردی است که پاک زیست، پاک ماند و پاک از دنیا رفت. عاشاً سعیداً و ماتاً سعیداً

آینه اندیشه - شماره اول، سال اول

آینه اندیشه در شماره اول خود که در آذرماه ۱۳۶۹ منتشر گردیده، سخاوتمندانه هشت صفحه را به یادبود مهندس حسینی اختصاص داده است. ۶ صفحه از این مطالب به یادداشت‌های روزانه مهندس حسینی از سه شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰ تا شنبه ۴ خرداد ۱۳۳۰ اختصاص یافته که حاوی مطالبی ارزنده در مورد مسأله نفت در اولین روزهای حکومت دکتر مصدق است. ۲ صفحه دیگر با عنوان «حسینی فکر می‌کرد نخبگان منجی‌اند» مربوط به مصاحبه آقای مهندس بازرگان با گزارشگر مجله است. مهندس بازرگان در این مصاحبه (بنابر مقدمه مجله) ابتدا پیشنهاد کرده، بجای ایشان با فرزندان مهندس حسینی و یا با مهندس زیرک زاده صحبت شود و

علت آنرا عدم آمادگی و عدم اعتماد به محفوظات و خاطراتش ذکر نموده و بالاخره گزارشگر این رفیق قدیمی و دوست دوران نوجوانی مهندس حسینی را به حرف کشیده و مطالبی درباره زندگی مرحوم مهندس حسینی از قول او نقل کرده است، که خوانندگان گرامی جزئیات کامل آنچه را که مهندس بازرگان با تردید بیان نموده در این کتاب ملاحظه نموده‌اند. بطور مثال در پاسخ به سؤال «فعالیت سیاسی حسینی بعد از ۲۸ مرداد در چه زمینه‌ای ادامه پیدا کرد؟» گفته‌اند: «او مثل بیشتر یاران مصدق مدتی (۱۹ ماه) زندگی مخفی داشت. پس از کم شدن فشار اختناق در قم متحصن شد و نامه‌ای (!) نوشت و دستگیر شد و یک ماه و نیم در زندان لشگر ۳ زرهی گذارند.» که تفصیل آنرا خواننده‌اید که به چه کسی نامه نوشت و چگونه دستگیر شد.

مهندس بازرگان هم چنین در مورد فعالیت مهندس حسینی پس از جبهه ملی دوم و در سال ۵۷ می‌گوید: «به نظر می‌آید که مهندس حسینی با توجه به شرایط و اوضاع حاکم مانند بسیاری از همفکرانش دل و دماغ چندانی برای مبارزات سیاسی نداشت.» و اضافه می‌کند: «مهندس حسینی بدون آنکه مشارکت و دخالت مؤثر در جریان انقلاب و در پیروزی انقلاب یا جمهوری اسلامی داشته باشد با اعتقاد و نظر موافق به جریان‌ها نگاه می‌کرد.»!

قطعاً «عدم آمادگی و عدم اعتماد به محفوظات و خاطرات» باعث شده که آقای مهندس بازرگان نقش مهندس حسینی را در سالهای قبل و بعد از انقلاب فراموش کنند و از آن مرحوم تنها بعنوان

کسی که «با اعتقاد و نظر موافق به جریان‌ها نگاه می‌کرد» یاد کنند. زیرا طبق آنچه در این مجموعه توسط آقای عباس محمودی (با اختصار تمام) برشته تحریر در آمده، تنها یک قدم بزرگ مهندس حسینی قبل از انقلاب، ابتکار و شجاعت او در افتتاح حساب ۱۰۱۰ در بانک صادرات برای کمک به خانواده شهداء و معلولین انقلاب بود که همگان از آن اطلاع دارند. و اینکه چرا در این کتاب به جزئیات بیشتری درباره مبارزات مهندس حسینی نپرداخته‌ایم، برای این بود که آن مرحوم خود چنین می‌خواست و بقول آقای مهندس بازرگان «برای مرحوم حسینی هیچ چیز به اندازه دوران نهضت ملی شدن نفت اهمیت نداشت». زیرا مهندس حسینی کسی نبود که خدماتش را قبل و بعد از انقلاب برشمارد و برای آن سهم مطالبه کند. او هر قدمی که بر می‌داشت در راه رضای خدا و خلق خدا بود و در این میان به خوشنودی و یا ناخوشنودی عمر و زید توجهی نداشت. وانگهی مگر می‌شود نقش نفت را در رها شدن جامعه ایرانی از بندهای استعمار نادیده گرفت، و به آن بهای کمی داد، نامگذاری رویدادهای اخیر خلیج فارس بعنوان (جنگ نفت) خود پیداست که مصدق و حسینی و یارانشان در این جهاد همیشه بیاد ماندنی چه خدماتی به مردم و آزادی و استقلال ما کرده‌اند.

حسینی چهره پشت پرده ملی کردن صنعت نفت

کاظم حسینی، یک تکنوکرات به تمام معنی، شریف و پاکدامن و معتقد به اصالت عمل، نام آشنا در صنعت نفت ایران بود. حضورش ساله ناگزیر او در صحنه سیاست، هم‌زمان با کودتای ۲۸ مرداد پایان یافت. اما در همان چند سال چنان علم و اطلاع و نرمی و انعطاف، در عین ایستادگی بر سر اصول از خود نشان داد که نام خود را در تاریخ نفت ایران و مبارزات برای ملی کردن آن جاودانه ساخت.

ماه پیش در مراسم تدفین و یادبود او، باقی‌ماندگان نهضت ملی کردن نفت همگی حاضر بودند، و حتی آن‌ها که در طول مبارزه از او رنجیدند نیز اذعان داشتند که در پاک‌نظری و ایران‌دوستی او تردیدی نبود.

مرحوم حسینی، فارغ‌التحصیل مدرسه پلی‌تکنیک پاریس بود و مهندس معدن، مانند تمامی افراد نسلی که اینک با همه خاطرات و زندگی پرنشیب و فراز خود بار می‌بندند، بعد از شهریور ۲۰ وارد صحنه فعالیت‌های اجتماعی شد. اولین بار وقتی در سال ۱۳۲۲ گروهی از مهندسانی که در خدمت دولت بودند دست به اعتصاب

زدند که چرا کارها به کاردان و متخصص سپرده نمی شود، همکارانش او را شناختند. این اعتصاب منجر به تشکیل جامعه مهندسان شد (به ریاست مهندس غلامعلی فریور و نیابت مهندس احمد حامی) وقتی دولت وقت تسلیم خواسته های آنان شد و مهندس فریور از سوی آنان کاندیدا و سپس نماینده تهران شد، عملاً این مهندسان وارد گود سیاست و همسوی با دکتر مصدق شدند. از این ترکیب بعدها حزب ایران بوجود آمد که حسینی از اعضای مؤسس آن بود.

وقتی دوره پانزدهم مجلس رو به اتمام بود و لایحه معروف به «گس - گلشائیان» در دستور قرار گرفته بود و دربار و دولت وقت با تکیه بر اکثریت مجلس قصد تصویب آن را داشتند، به توصیه دکتر مصدق که از مجلس دور مانده بود، مهندس حسینی به نوشتن متنی تخصصی پرداخت که اساس نطق معروف «حسین مکی» شد که آنقدر به درازا کشید که دوره قانونی مجلس پانزدهم به اتمام رسید و آن قرارداد به تصویب نرسید و حوادث بعدی منجر به تشکیل جبهه ملی و حضور نمایندگان آن در مجلس شانزدهم و نخست وزیری دکتر مصدق شد.

حسینی، در کابینه دکتر مصدق به معاونت و سپس قائم مقامی وزارت دارائی رسید و هم در این مقام عضو هیئت مختلط برای خلع ید از انگلیسیان در کار نفت شد و عملاً مشیر و مشار دکتر مصدق در کار نفت، چنان که در دیوان لاهه همراه دکتر مصدق بود، و زمانی که دکتر مصدق برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل

به آمریکا رفت نیز، پس از آنکه پیشنهاد بانک جهانی را برای مهندس حسینی فرستاد و از او نظر خواست و حسینی نظر مخالف داد، به آمریکا احضارش کرد. در آنجا نیز همه جا در کنار رهبر نهضت ملی کردن نفت بود.

او تا کودتا، پس از آن در دادگاه نظامی و از آن پس تا زنده بود به مصدق وفادار ماند، گرچه اهل تبلیغ و تظاهر نبود. از همین رو نامش گرامی مانده است و بعنوان یکی از برجسته ترین تکنوکرات های نسل جنگ جهانی دوم و یکی از مبارزان راه استقلال کشور در یادها می ماند.

\* \* \*

روزنامه رسالت در مقاله ضمن انتقاد شدید از مواضع مجله آدینه، از جمله در مورد مقاله بالا، در شماره ۱۴۲۶ مورخ ۲۰ آذر ماه ۱۳۶۹ نوشت:

«از همان اول بسم الله یا از ملیون می گویند یا از لیبرالها می سرائید... مگر یادتان رفته است که در چه جامعه ای اجازه انتشار افکار یافته اید،... این آقای کاظم حسینی که شما با حروف برجسته به معرفیش پرداخته اید، جزو کدام رسالت انتشاراتی شماست، غیر از این است که روی «تکنوکرات» بودنش، «با مصدق» بودنش، به مصدق «وفادار» بودنش و... تکیه و تأکید داشته اید»

\* \* \*

نکته جالب این است که این اعتراض در زمانی مطرح می شود که روزنامه اطلاعات در ستون «چهل سال پیش» خود مکرر از نقش

مهندس حسیبی در بسیج مردم برای مبارزه در راه ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹، از روزنامه‌های چهل سال پیش مطالبی نقل می‌کند که چگونه این مرد ایران دوست در متینگ‌های چندین ده هزار نفری در تهران و رشت و تبریز و غیره، مردم را برای فرو ریختن مستحکم‌ترین سنگر استعمار در خاور میانه، یعنی شرکت سابق نفت ایران و انگلیس بسیج می‌کند.

# تطویر نسخہ میگزین



یادنامهٔ مهندس حسینی / ۱۴۵



سه یار تحصیلی در دانشکده پلی تکنیک پاریس که بعدها در  
سیاست ایران نقش حساسی داشتند  
از راست به چپ: مهندس ریاحی، مهندس حسینی، مهندس  
زیرک زاده



ایم. کلر لودینگ ۳۲/۵/۲۷ تاریخ ثبت ۳۲/۵/۲۷

هر که در او جوهر دانائی است

در همه کاریش توانائی است

مهندس حسینی بحق در زمره این چنین کسان بود هر کاری باو محول می گردید با نهایت درایت و لیاقت، به بهترین وجه ممکن انجام می داد. او حتی در کارهای متفرقه و سرگرمی هایش هم جدی و کوشا بود. عکاسی سرگرمی او بود. از سوژه های مورد علاقه اش عکس می گرفت و خودش آنرا در حمام خانه اش ظاهر و چاپ می کرد عکس بالا که احتمالاً آخرین عکس دکتر مصدق در هنگام زمامداری اوست، در تاریخ ۳۲/۵/۲۷ توسط مهندس حسینی برداشته شده است.



ایم.د.ا. ع. حسینی

عکس بالا یکی از زیباترین و پر خاطره‌ترین عکسهای دکتر مصدق است که مکرراً در مجلات و روزنامه‌های داخل و خارج از کشور چاپ و منتشر گردیده، این عکس نیز توسط مهندس حسینی برداشته و سپس با همان شیوه ابتدائی چاپ گردیده است. مرحوم مهندس حسینی در یکی از ملاقاتها آنها را اهداء و به مؤلف اهدا نمود.

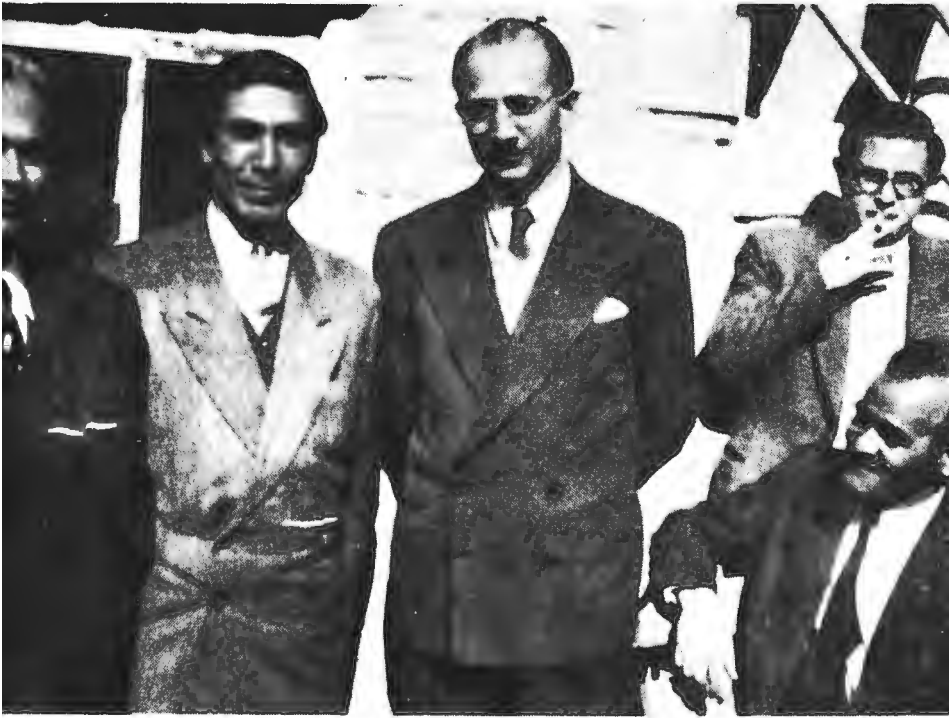


مهندس حسینی (در ردیف دوم ایستاده، نفر دوم از سمت چپ)  
به همراه عده‌ای از نمایندگان کنگره اول حزب ایران، در سال ۱۳۲۶  
در منزل الهیار صالح



مهندس حسینی، مهندس زیرک زاده، دکتر سنجابی، دکتر  
اصغر پارسا، دکتر حسن شهیدی (نمایندگان حزب ایران) پیشاپیش  
انبوه راهپیمایان وارد میدان بهارستان می شوند.

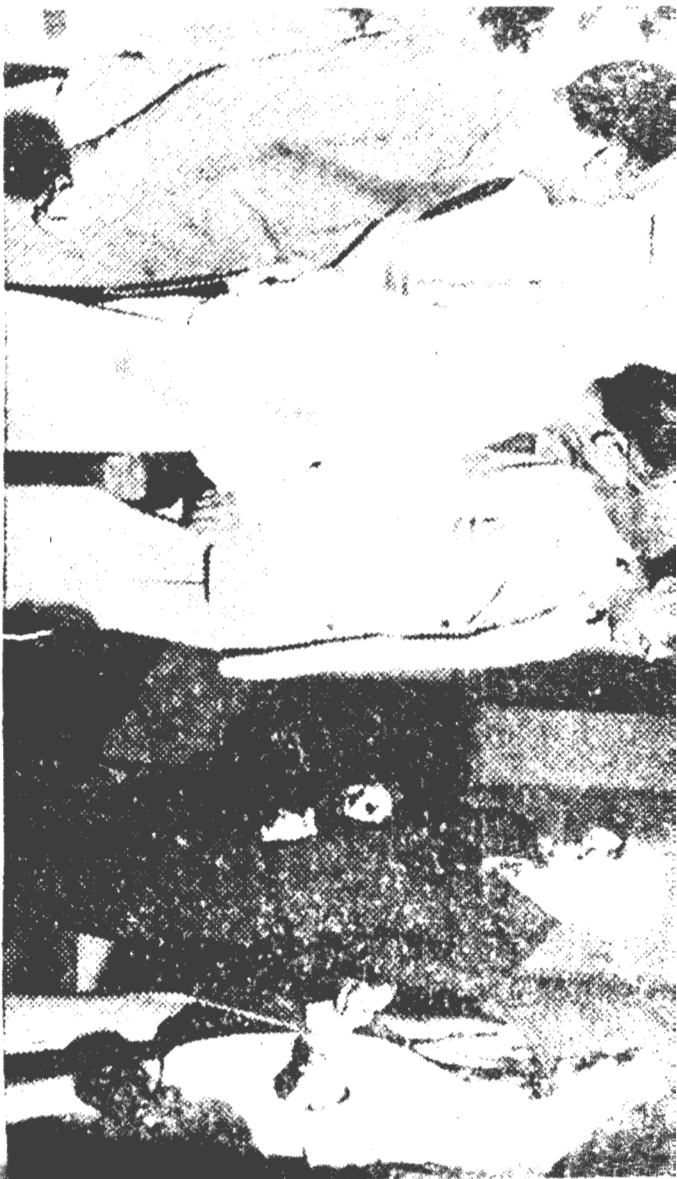
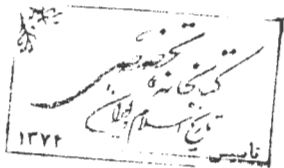
\*\*\*



نفر نشسته مهندس حسینی در کنار یاران خود الهیار صالح،  
ابوالفضل قاسمی و مهندس زیرک زاده. نفر ایستاده پشت سر مهندس  
حسینی، مهندس امیر پایور می باشد.



مهندس حسینی در یکی از پیک نیک‌ها در میان یاران خود،  
در سمت چپ مهندس حسینی دکتر سنجابی و مهندس زیرک زاده و  
در گوشه سمت چپ عکس الهیار صالح و در ردیف نشسته نفر اول  
سمت چپ ابوالفضل قاسمی دیده می‌شوند.



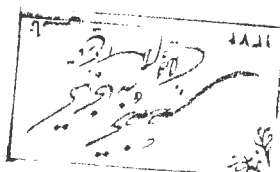
مصدق با همراهان خود از هریمن خدا حافظی می کند و مثل اینکه از ملاقات  
خود راضی و خوشحال است

از چپ بر راست: مهندس حسینی، الهیار صالح، هریمن معارن  
رئیس جمهور امریکا، دکتر مصدق، پوشهری در هنگام سفر هریمن



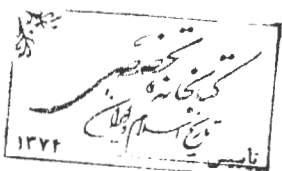
مصدق با همراهان خود از هریمن خدا حافظی می کند و مثل اینکه از ملاقات  
خود راضی و خوشحال است

از چپ برآست: مهندس حسینی، الهیار صالح، هریمن معارن  
رئیس، جمهور امریکا، دکتر مصدق، پوشهری در هنگام سفر هم زمان



کتابخانه موزه حسینی ۱۳۲۴/۱۵۲

۱۵۲ / یادنامه مهندس حسینی



مصدق با همراهان خود از हरین خدا حافظی می کنند و مثل اینکه از ملاقات  
خود راضی و خوشحال است

از چپ بر است: مهندس حسینی، الهیار صالح، هرین معارف  
رئیس جمهور امریکا، دکتر مصدق، پوشهری در هنگام سفر هرین

مصاحبه خبرنگار ما با مهندس حسینی

## در آبادان انگلیسها بادستگاه پرستنده خبر میدادند = برای پر کردن مضارن بغداد و مشهد بگبار دیگر نفت بخریان افتاد

ناکون ۱۸۰ نفر انگلیسی و هندی و پاکستانی بندر معشور را ترك گفته اند  
كارخانه بخاری بهت ترك خدمت رئیس انگلیسی آن فقط چند  
ساعتی از كار افتاد



بمذاذ مدتی امروز خبرنگاران  
راستند آقای مهندس حسینی را که تازه  
از آبادان برگشته است ملاقات کردیم  
ماده اوضاع آبادان مطالبی از ایشان  
استفسار نمودیم.

آقای مهندس حسینی با وجودیکه  
حالت خوب نبود مع الوصف حاضر شد  
از آبادان اخباری بطرح زیر باطلاح  
نگاران برساند.

اولین خبر آقای مهندس حسینی این بود  
که چندروز قبل از انگلیسهای مقیم آبادان  
چند دستگاه پرستنده گرفته شد و ماجرایی  
آن باین ترتیب بود.

ازبیکاه و نیم قبل دولت بکلیه  
انگلیسهای مقیم خوزستان اخطار کرد که  
بایستی کلیه دستگاههای پرستنده موجود  
تحويل دولت گردد ولی مع الوصف چندروز  
قبل چند دستگاه پرستنده ازخانه متصل به  
خانه رئیس ارتباطات کشف شد که باین تنظیم  
مبورت جلسه تسوئف گردید تا پس از  
رسیدگی تحويل شرکت ملی نفت ایران  
گردد و در ضمن از طرف هیئت مدیره نامه ای  
به آقای داس نوشته شد که باید این شخص  
که در این جریان شرکت داشته اند از کار  
رکابزد کنند و دستگاه ارتباطی که به طور کامل  
تحويل شده است تحويل گردد.

در حین مهندس حسینی اضافه کرد  
مؤسسه کند اینها علیه خلاف قانون  
و روی انگلیسهاست که باوجود اخطار  
بر معائنات دولتی ایران معائنات و  
در دستگاهها مانده خودداری کردند و  
همو بیکه شده از این دستگاهها برای  
و نیز حفره مع دولتی در حین  
معه در صدد

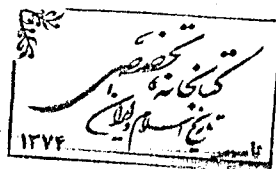
تصویر یکی از مصاحبه های مهندس حسینی با روزنامه ها، در  
مورد خلع ید از شرکت سابق ایران و انگلیس

## پایان سخن شنو که ما را چه رسید

مهندس کاظم حسینی در سالهای آخر عمر، پس از چندین سال خانه نشینی، بدنبال یک سکنه مغزی بیمار و زمین گیر شد. او در این سالها توسط همسر بزرگوارش، کریمانه و با نهایت دلسوزی و علاقه و احترام، پرستاری گردید. این بانوی فرشته خصال، علاوه بر نگهداری از شوهر بیمارارش، از دوستان و عیادت کنندگان متعدد او نیز با کمال گشاده روئی پذیرائی می کرد. در ماههای آخر حیات، حال مهندس حسینی رو به وخامت گذاشت و به ناچار و بنا به توصیه پزشکان برای مراقبت ویژه به بیمارستان پاستور نو منتقل گردید، اما سرانجام علیرغم همه تلاشها، این مرد بزرگ پس از ۸۴ سال زندگی سازنده، خلاق و شرافتمندانه در روز دوشنبه ۷ آبان ۱۳۶۹ بسرای باقی شتافت. پیکر پاک آن شادروان توسط انبوه دوستان و یاران او تشییع و در گورستان امامزاده عبدالله دفن گردید.

و این پایان زندگی مردی بود که به میهنش و مردم آن عاشقانه مهر می ورزید، و با مرگ او ایران یکی از صادق ترین خدمتگزاران خود را از دست داد.

پایان



## شکست پیکر مام وطن از این ماتم

هنگامیکه این مجموعه در زیر چاپ بود، یکی دیگر از چهره‌های درخشان نهضت ملی ایران، استاد دکتر غلامحسین صدیقی که بحق او را سقراط زمان، وارث بوعلی سینا و فارابی و پدر جامعه‌شناسی ایران لقب داده‌اند، بابت پست. یادش گرامی باد که ذکر خصائل ستودنی این مرد با کرامت، خود به کتاب دیگری نیاز دارد و فرصتی فراتر از این مختصر، و بدون شك آیندگان در مقام تمجید از فلاسفه عصر خود آنها را «صدیقی زمان» لقب خواهند داد.

هم چنین بجاست در پایان این یادنامه، یاد خیری داشته باشیم از یار دیرین نهضت ملی، روانشاد امیر توکل امیر ابراهیمی که او نیز اندکی پس از درگذشت مهندس حسینی، بدنبال تحمل شدائدی که مستحق آن نبود، با مرگ خود یاران را عزادار ساخت.

یادشان بخیر و راهشان استوار و پاینده.